

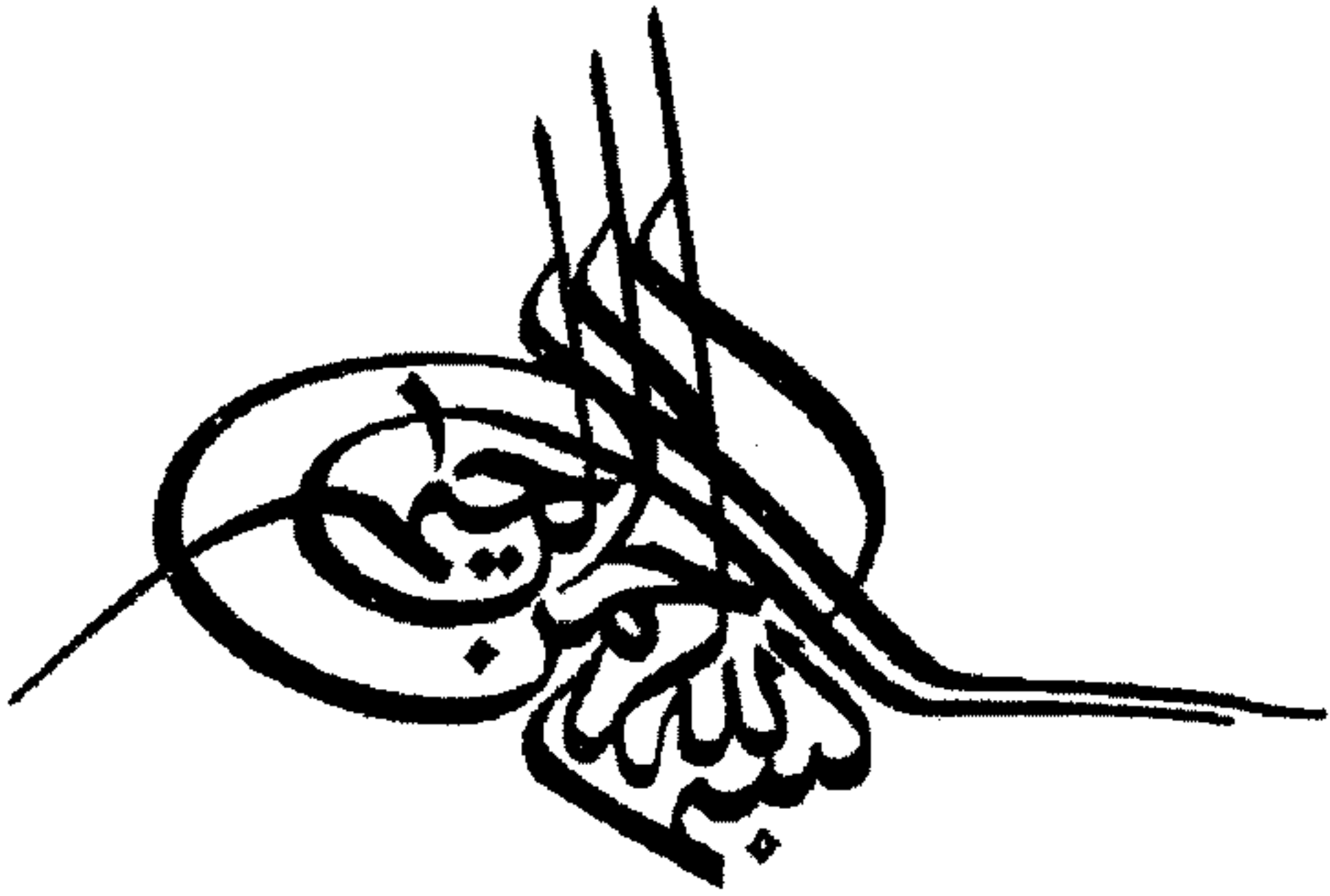
ملکوت زماں

(عج)
حضرت ولی عصر
در ارتباط با



مہدی قاسمی منفرد





ملکوت زمان

در ارتباط با حضرت ولی عصر (عج)

نویسنده: مهدی قاسمی منفرد

سرشناسه	: قاسمی منفرد، مهدی، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام‌پدیدآور	: ملکوت زمان در ارتباط با حضرت ولی عصر (عج) / نویسنده مهدی قاسمی منفرد.
مشخصات نشر	: تهران: فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۴ ص.
شابک	: ۲۰۰۰۰ ریال: 978-964-8839-24-1
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا	
یادداشت	: چاپ قبلی: سرمشق، ۱۳۸۲.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -
موضوع	: مهدویت - - انتظار.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ م ۷ ۱۷۵ ق / ۴ / ۲۲۴ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۲۷۲۰۴



تهران - صندوق پستی ۳۴۳۳ - ۱۹۳۹۵

ملکوت زمان

در ارتباط با حضرت ولی عصر (عج)

مؤلف: مهدی قاسمی منفرد

چاپ اول: ۱۳۸۷

تیراژ: ۳۰۰۰

حروفچینی: نوآور

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ: نگاران شهر

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۳۹-۲۴-۱

همه حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

بخش اول

۱۱ معرفت به امام زمان (عج)

بخش دوم

توجه به نعمت بودن امام زمان (علیه السلام)

۳۳ و کیفیت شکر آن

بخش سوم

۴۳ ارتباط با امام زمان (علیه السلام)

بخش چهارم

۵۵ حقوق امام زمان (علیه السلام)

بخش پنجم

۶۷ ملکوت زمان (رابطه امام زمان (علیه السلام) و روز جمعه)

بخش ششم

۸۵ وظایف مردم در عصر غیبت

ملکوت زمان
در ارتباط با حضرت ولی عصر (عج)

تقدیم به:

اسوۀ صبر و مقاومت، ایثار و شجاعت، عفاف و عبادت،
شیر زن کربلا، نائب الزهراء، شریکة المسین (علیہ السلام)،
حضرت زینب کبری (علیہا السلام).

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ
السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَقِیَّةَ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ، يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اِدْرِكْنِی

به حکم عقل و فطرت، آدمی جهت نیل به کمال و قرار گرفتن در مسیر شکوفایی استعدادهای درونی و رسیدن به هدف خلقت خویش، نیازمند به هادی و راهنماست. و خداوند حکیم، جهت پاسخگویی به این نیاز فطری، هادیانی از جنس انبیاء و ائمه آفریده است. آنان که خلقتشان از نور است و ملکوتیانی هستند که در عالم مُلک «برای راه‌یابی بشر به عالم قدس و مرتبط کردن او با عالم معنی و حاکمیت عدالت و توحید در زندگی دنیایی آنها» حضور یافتند.

سلسله انبیاء به عنوان حجت‌های بیرونی، جهت یآوری عقل آدمیان که حجت باطنی خداوند است یکی پس از دیگری به عرصه هستی قدم نهادند تا به یاری و همراهی یکدیگر انسان را به مقام احسن تقویم برسانند و از اسفل سافلین نجات بخشند. خصوصاً خاتم آنها که جامع تمام حقایق و کمالات نبوت و رسالت است و آخرین سخن خدا را با تمام قوت و قدرت دریافت کرد و به آدمیان منتقل نمود.

و این خط نورانی هدایت الهی را اوصیاء آن حضرت یکی پس از دیگری پی گرفتند تا آنجا که در اثر بی‌مهری مردمانِ ظالم و بی‌وفا، آخرین آنها به ظاهر از انظار خلق، غایب شده اما همانند خورشید پشت ابر، نور می‌تابد و هدایت می‌کند.

... و اکنون ما در زمان آن امام غایب و آن عزیز سفر کرده و حجت معصوم الهی به سر می‌بریم که اگر قدرشناس و آگاه باشیم، زندگی در

عصر او و درک حضور او، بسی افتخارآمیز و لذت‌بخش است. چرا که وقتی از امام حسین (علیه السلام) و یا از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد، آن امام غائب، که از نسل شماست متولد شده است؟ فرمودند: خیر، ولی اگر او را و زمان حیاتش را درک کنم هر آینه خادم او می‌شوم. «لو ادرکتہ ایام حیاتہ لخدمتہ».

خدایا او کیست که این‌گونه امامان ما فدایی او و حاضر به خدمت اویند.

او کیست که همه انبیاء سر خم کردند تا گل وجود او را ببینند و از بوی او سرمست گردند.

او کیست که شخصیت باعظمتی همانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به فکر واد می‌دارد و درباره او می‌اندیشد و دغدغه او را دارد.

او کیست که امام شهیدان، در روز عاشورا یاران خود را به وجود او و آمدن او دلگرم و امیدوار می‌کند.

او کیست که امام باقر و امام صادق (علیه السلام) منبر و محراب و فضای تعلیم و تربیت خود را مزین به نام او می‌کنند.

او کیست که حدود ۱۲ قرن مؤمنین در فراق او اشک می‌ریزند و ندبه می‌کنند.

او کیست که بشر مظلوم و تشنه عدالت، منتظر آمدن اوست تا طعم شیرین حاکمیت عدالت را بچشد.

آری در این دفتر سخن از کسی است که به ظاهر غایب است و در باطن، در همه هستی به اذن الهی حضور دارد.

سخن از ولی عصر و امام زمان (علیه السلام) است. سخن از اعتقاد به او و معرفت و محبت به او و ارتباط با اوست. به پیشنهاد بعضی از دوستان، «دیوانه‌وار دل به دریا زدم و به نیت ران ملخی نزد سلیمان بردن و به سان

پیرزنی که با کلاف نخعی ناچیز در صف خریداران یوسف قرار گرفت، فقط به این امید که نامش در زمره کسانی ثبت شود که خریدار یوسف بودند» قلم به دست گرفتم و حیران و ترسان، با دست تھی و بی بهره از علم و معنویت ولی همراه با توکل به خدا و توسل به اولیاء الهی در چند بخش مطالبی هر چند پراکنده، را که در جلسات مذهبی به محضر دوستان اهل بیت عرضه کرده بودم، به روی کاغذ آوردم تا کسانی که طالب دانستن درباره امام زمانشان هستند بهره مند شوند و اعتقاد و یاد آن حضرت در قلب و روح جوانان عزیز تقویت گردد و توشه سفر آخرت برای این حقیر باشد.

امید است مقبول ساحت مقدس قطب عالم امکان حضرت ولی الله الاعظم، امام زمان (علیه السلام) گردد. و ما را به گوشه چشمی و نیم نگاهی بنوازد چرا که:

شادیم ز تو به یک نگاهی آنهم نه همیشه گاه گاهی

و در این روزگار وانفسا و پرفتنه و فساد (که انسان بی تکیه گاه همانند پر گاهی در مصاف تندباد به هر سویی می رود) ما را در مسیر ایمان به خدا و رسولش و اعتقاد به قرآن و عترت ثابت قدم دارد و حشر و نشر ما را در دنیا و آخرت با محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) قرار دهد. آخرین سخن اینک:

ای غایب از نظر به خدا می سپارم جانم بسوختی و از جان دوست دارم

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

خاطر نشان می شود که در این دفتر از مطالب گفتاری و نوشتاری بزرگان و نویسندگان استفاده کردم ولی پاره ای از آن مطالب را بدون ذکر

مأخذ آوردم چرا که در دفتر یادداشت آنها را ذکر نکرده بودم و امیدوارم به خاطر این فراموشی عذرم بپذیرند و مرا عفو کنند.

خداوندا در فرج آن بزرگوار تعجیل فرما و ما را در زمره منتظران حقیقی آن حضرت قرار ده.

بار الها؛ همه ما را به یاری و نصرت آن عزیز، تعلیم و تربیت فرما.

پروردگارا توفیق حضور در زمان ظهورش و دیدار رویش و شاد کردن قلبش را به ما مرحمت فرما.

خدایا، دل بشر مظلوم را شاد فرما و مسلمین داغدار از ستم ستمگران را با ظهور آن حضرت مسرور فرما.

الهی معرفت و محبت و ولایت آن حضرت را روزی ما گردان.

معبودا! اشک در فراق او، اشتیاق به زیارت او، و توفیق انس و همنشینی با او را به ما مرحمت فرما. آمین یا رب العالمین.

۸۲/۶/۲۲

مهدی قاسمی منفرد

جماران

بخش اول

معرفت به امام زمان (عج)

اولین گام در ارتباط با حضرت مهدی (عج)، شناخت آن عزیز الهی است. چرا که بدون معرفت، نه عشق و محبتی حاصل می‌شود و نه توجه و یادی. بنابراین اولین سخن را به این موضوع مهم اختصاص می‌دهیم تا به لطف الهی و عنایت ربوبی بذر معرفت در وجودمان کاشته شود و با آبیاری ایمان و تقوی ثمر دهد تا کیمیای زندگی بیابیم و توشه سفر ابدیمان گردد.

گر معرفت دهندت بفروش کیمیا را گر کیمیا دهندت بی معرفت گدائی

و به تعبیر جناب خواجه حافظ شیرازی:

گوهر معرفت آموز که با خود ببری که نصیب دگران است نصاب زر و سیم
اولین نکته، سخن از ضرورت معرفت و حجت الهی است. به تعبیر دیگر چه ضرورتی دارد که ما امام زمان خود را بشناسیم، و اگر درباره آن بزرگوار معرفت نداشته باشیم چه اتفاقی برای دین و دنیای ما می‌افتد؟
از متون دینی استفاده می‌شود که دست‌کم به سه دلیل ضرورت دارد به تحصیل معرفت درباره حجت‌های معصوم الهی، خصوصاً

خاتم‌الاولیاء حضرت ولی عصر (علیه السلام) بپردازیم.

دلیل اول، استناد به سخن مشهور و مستند حضرت خاتم‌الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) است که هم شیعه و هم سنی در حد تواتر نقل کرده‌اند که رسول خدا فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است. تدبر و دقت در این کلام، ما را به نکات مهمی راهنمایی می‌کند. اولاً از کلمه «مَنْ» که به معنای «کسی که» آمده است، استفاده می‌شود که خطاب پیامبر به همه امت است نه یک فرقه و مذهب خاصی یعنی هر کس که اهل لاله الا الله است.

از امام باقر (علیه السلام) در حدیثی چنین می‌خوانیم... فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ اتَّبَعَهُ وَ صَدَّقَهُ، فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ...^۲ کسی که به خدا و پیامبر خدا حضرت محمد (ص) ایمان دارد و پیرو اوست و او را تصدیق می‌کند پس به تحقیق، معرفت امام از ما اهل بیت بر او واجب است. (لطفاً در کلمه «معرفت» و «واجب است» دقت فرمایید.)

ثانیاً از اضافه کلمه امام به زمان (امام زمانه) استفاده می‌شود، باید در هر زمانی امام معصوم و حجت الهی وجود داشته باشد که واسطه فیض و سبب ارتباط خلق با خالق باشد.

ثالثاً فرمود: مات مיתה جاهلیه، یعنی اگر امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی می‌میرد. از آنجا که مرگ هر کس تابع حیات اوست، یعنی اگر مرگ کسی جاهلانه باشد یقیناً حیات و زندگانی دنیوی او نیز جاهلانه خواهد بود. ولو از نظر ظاهری علوم دانشگاهی و یا علوم حوزوی خوانده و ذهن او انباری از مفاهیم و اصطلاحات باشد. از حضرت صادق (علیه السلام) سوال کردند مرگ جاهلی چه مرگی است؟ فرمود: مرگ همراه کفر و نفاق و گمراهی.

«جاهلیة کفر و نفاق و ضلال»^۳.

جاهلیت کفر اشاره به زمانی دارد که هنوز اسلام نیامده است و پیامبری مبعوث نشده است و مردم در کفر به سر می‌بردند.

جاهلیت نفاق اشاره به عدم ایمان واقعی دارد؛ یعنی ظاهراً مسلمانند ولی باطناً بی‌بهره از نور ایمان.

و جاهلیت ضلالت اشاره به عدم هدایت و دست‌رسی به هادی دارد. خلاصه کسی که امام زمانش را (امامی که از جانب خداوند به عنوان وصی پیامبر و ادامه‌دهنده راه و سیره و سنت پیامبر جهت هدایت و سعادت‌مندی خلق نصب شده است که هم عددشان و هم نامشان معین و مشخص است) نشناسد به کفر و نفاق و گمراهی مبتلا می‌شود. و در یک جمله برای رهایی از چنین مرگی و قرار گرفتن در مسیر ایمان و هدایت ضرورتاً باید امام زمان خود را شناخت.

دلیل دوم، بر ضرورت شناخت امام زمان شناخت دعای مشهوری است که بزرگان ما نظیر جناب سیدابن طاووس (ره) آن را نقل کرده و سفارش فرموده‌اند در عصر غیبت پس از نمازهای واجب خوانده شود و آن دعا این است: «اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنِ دِينِي» خدایا خودت را به من بشناسان و الا رسولت را نمی‌شناسم، خدایا پیامبرت را به من بشناسان و الا حججت را نمی‌شناسم، خدایا حججت را به من بشناسان و الا در دینم گمراه می‌شوم.

بنابراین برای هدایت در دین، و رهایی از شبهات اعتقادی و تلون در دین و فتنه‌های فرقه‌ای و پیدا کردن صراط مستقیم حق، باید امام زمان (عج) را شناخت.

دلیل سوم، در ضرورت امام‌شناسی آن است که خداشناسی و

از صریح معرفت به امام و راهمایی حجت‌های الهی. در سخنی از حضرت امام حسین (علیه السلام) چنین می‌خوانیم:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ اللَّهَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ، عَبَدُوهُ، وَاسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ» ای مردم، خداوند مخلوقش را نیافرید مگر برای آن که او را بشناسد، وقتی او را شناختند، او را بندگی کنند و با عبادت خدا از عبادت غیر او بی‌نیاز شوند. شخصی از آن حضرت سوال کرد: «فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟» مراد از معرفت خدا چیست؟ سیدالشهدا (علیه السلام) فرمودند: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.»^۴

مراد از معرفت خدا، شناخت مردم هر زمانی است از امام خود، که طاعتش واجب است.

در این سخن، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) معرفت امام هر زمانی را عین معرفت خداوند معرفی کرده است. پس اگر امام زمان (عج) را نشناسیم، از خداشناسی و عبودیت و بندگی او محروم خواهیم بود.

در سخن دیگری امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب ابن الکواء چنین می‌فرماید:

«... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا ابْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ. فَمَنْ عَدَلَ عَنَّا وَلا يَتَنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ...»^۵

... قطعاً اگر خداوند می‌خواست می‌توانست خود را به بندگان معرفی

کند ولی ما (اهل بیت) را ابواب و راه و مسیر معرفت خود قرار داد. پس کسی که از ولایت ما روی گرداند و یا دیگری را بر ما برتری دهد از صراط به رو در آتش می‌افتد...

خلاصه، باید امام زمان (علیه السلام) را شناخت، تا از مرگ جاهلی نجات یافت و در مسیر هدایت الهی قرار گرفت و باب معرفت الله و عبودیت و بندگی خداوند را بر خود هموار و آسان کرد.

پس از دانستن ضرورت امام زمان شناسی، لازم است به نکته دوم بپردازیم که راه رسیدن به معرفت امام چیست؟
اولاً مراد از شناخت امام معصوم شناخت نسبی است، یعنی در حدّ توان و استعداد و ظرفیت وجودی هر کس؛
هر کس به قدر فهمش فهمید مدعا را؛ یعنی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

والّا معرفت جامع کامل، برای غیر معصومین ممکن نیست و هم این‌گونه معرفت را از ما نخواسته‌اند. مراد از معرفت، هم شناخت شخص او با تمام خصوصیات است که در روایات برای آن بزرگوار ذکر کرده‌اند؛ (چرا که ما اعتقاد به مهدی شخصی داریم، نه مهدی نوعی که پاره‌ای از فرق دروایش و صوفیه به آن معتقدند) و هم شناخت شخصیت اوست.
دانستن صفات و ویژگی‌های آن حضرت، شناخت مکتب تربیتی او، شناخت فکر و اندیشه، راه و رسم و سیره و سنت آن بزرگوار... است.
حال این معرفت نسبی از چند طریق حاصل می‌شود:

۱- از راه تدبر و تأمل در آیاتی که مربوط به امام زمان (علیه السلام) است.
آیاتی که درباره اهل بیت عموماً و امام زمان (عج) خصوصاً در قرآن آمده به دو قسم است. یک دسته آیاتی که شأن نزولش ائمه‌اند و دسته دیگر آیاتی که تأویلش اهل بیت‌اند. چرا که به تعبیر روایت: «ما فی القرآن

آیةٔ إِلَّا و لَهَا ظَهْرٌ و بَطْنٌ... ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ و بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ»^۶

هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر ظاهری و باطنی دارد. مراد از ظاهر قرآن تنزیل آن است (سبب نزول آیه، چرا نازل شد؟) و مراد از باطن، تأویل آیات است. قبل از ذکر نمونه‌هایی برای هر یک از این آیات، لازم است توضیح کوتاه و مجملی دربارهٔ تأویل، و اینکه چه کسانی اجازهٔ تأویل آیات را دارند بیاوریم، تا خوانندگان عزیز خصوصاً جوانان، با بصیرت و بینایی لازم بر این دسته از آیات اشراف و آگاهی پیدا کنند.

اهل لغت گویند، تأویل از اَوَّل به معنی رجوع کردن است «أَلَّ الْيَهُودُ رَجَعًا». تأویل: برگشت دادن و برگشتن است. از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که مراد از تأویل چند امر است:

۱- بیان مصداق خارجی.

۲- علت غایی و غرض نهایی.

۳- نتیجه و عاقبت امر.

توضیح مطلب اینکه تأویل، واقع و خارج یک عمل و یک خبر است که گاهی به صورت علت غایی و نتیجه و گاهی به صورت وقوع خارجی متجلی شده و به عمل و خبر بر می‌گردد. مثلاً حضرت یوسف در خواب دید: یازده ستاره و خورشید و ماه بر او سجده می‌کنند، بعد از سالها رنج و زحمت که در مصر به مقام عزیزی رسید، چون خانواده‌اش به مصر منتقل شدند، پدر و مادر و برادرش بر او وارد شدند و در برابر او خضوع کردند، یوسف رو کرد به پدر و گفت: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ». پدرم این تأویل خواب گذشته من است. در اینجا می‌بینیم که خواب دیدن به صورت یک خبر، تأویل، وقوع خارجی آن است. در داستان موسی و آن عالم که کشتی را سوراخ کرد، طفلی را کشت و دیواری را مرمت نمود.

جناب موسی کلیم به هر سه عمل او اعتراض کرد، عالم بعد از توضیح علل آن سه کار گفت: «ذلک تأویل مالِم تَشْطَعُ عَلَیْهِ صَبْرًا.» این است تأویل آنچه نتوانستی تحمل کنی.

در اینجا قضیه، عکس جریان حضرت یوسف است، آنجا اول خبر بود بعد وقوع خارجی و در اینجا اول وقوع عمل است و سپس خبر و توضیح علل. در اینجا تأویل به معنی علت غایی و غرض است.

و در آیه «أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.» تأویل در این آیه به معنی نتیجه و عاقبت امر است. یعنی پیمان را تمام کنید و با ترازوی صحیح بسنجید، آن خوب است و از حیث عاقبت و نتیجه بهتر است. پس تأویل، یک واقعیت خارج است که به اصل خود بر می‌گردد. خواه به صورت نتیجه باشد یا علت و یا وقوع خارجی.^۷ شاید کلمه‌ای که بتواند تأویل را رسا و گویا به دیگران بفهماند، کلمه تعبیر است که در سوره یوسف از تعبیر خواب به تأویل یاد شده است. کلمه تعبیر از ماده عبور است؛ یعنی انسان را از عالم خواب به عالم بیداری عبور دهد. تأویل هم یعنی عبور از ظاهر به باطن و عبور از لفظ به واقع.

موضوع دیگر در این باب، اقسام تأویل است که چند قسم است و کدام قسم صحیح و یا غلط است.

روزی در محضر حضرت علامه، استاد محمدرضا حکیمی بودم و از ایشان در باب تأویل سوال نمودم، حضرت استاد فرمود: تأویل بر سه قسم است:

تأویل ادبی (مجاز و استعاره) مثل جَرَّ الْمِيزَابِ و یا جاء ربک.
تأویل به معنای تحمیل رأی فلسفی و عرفانی بر قرآن (تفسیر به رأی).
و تأویلی که از امام معصوم رسیده باشد.

دو قسم اول و سوم صحیح و قسم دوم باطل است. یعنی تأویلی صحیح است که از امامان معصوم که آگاه به ظاهر و باطن قرآن‌اند رسیده باشد.^۸

پس از بیان این توضیحات، می‌گوییم آیاتی که شأن نزولشان اهل بیت‌اند، یعنی سبب نزول آیه، واقعه‌ای در ارتباط با یکی از اوصیاء پیامبر است. مثل آیه لیلۃ‌المبیت (۲۰۷ / بقره) و یا آیه ولایت (۵۵ / مائده) و یا آیه تطهیر (احزاب / ۳۳) و یا آیه مودّۃ (شوری / ۲۳)...

آیاتی هم بر اساس تأویل درباره‌ی اهل بیت است؛ یعنی یک مصداق مهم آیه و یا یک غرض نهایی آیه... اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند. و احتمالاً می‌توان چنین ادعا کرد که اکثر آیاتی که درباره‌ی امام زمان (علیه‌السلام) است از روی تأویل باشد نه تنزیل. و به تعبیر مفسرین از باب جری و تطبیق این آیات بر امام زمان (علیه‌السلام) تفسیر شده است.

حال به چند نمونه از این آیات درباره‌ی امام زمان (علیه‌السلام) اشاره می‌کنیم:

- خداوند در سوره‌ی زمر آیه ۶۹ می‌فرماید: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» زمین به نور پروردگارش روشن گردد. در این که منظور از این اشراق و روشنایی به نور الهی چیست عده‌ای ظاهر آیه را معنا کرده‌اند که در باب قیامت است و عده‌ای تأویل آیه را ذکر کرده‌اند.

جمعی گفته‌اند منظور از نور ربّ، حق و عدالت است که خداوند صفحه‌ی زمین را در آن روز با عدالت و حق نورانی می‌کند.

از مرحوم علامه طباطبایی (ره) در المیزان نقل کردند که می‌فرماید: مراد از روشن شدن زمین به نور پروردگار که از خصوصیات روز قیامت است همان کنار رفتن پرده‌ها و حجاب‌ها و ظاهر شدن حقایق اشیاء و اعمال انسان‌ها از خیر و شر و اطاعت و عصیان و حق و باطل می‌باشد...

بدون شک این آیه مربوط به قیامت است (تنزیل آیه) و اگر می‌بینیم در

بعضی از روایات اهل بیت به قیام حضرت مهدی (عج) تفسیر شده در حقیقت نوعی تطبیق و تشبیه است (تأویل)، و تأکید به این معنی که به هنگام قیام آن حضرت، دنیا نمونه‌ای از صحنه قیامت خواهد شد و عدل و داد به دست آن امام بر حق و جانشین پیامبر و نماینده پروردگار، در روی زمین تا آنجا که طبیعت دنیا می‌پذیرد، حکمفرما خواهد شد.

مفضل از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «اِذَا قَامَ قَائِمُنَا اشْرَقَتِ الْاَرْضُ بنور ربِّها وَاسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ ذَهَبَتِ الظُّلْمَةُ.» هنگامی که قائم ما قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و بندگان از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شوند و ظلمت برطرف می‌گردد.^۹

- آیه دیگر در سوره نمل، آیه ۶۲ می‌باشد: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» کیست که هرگاه درمانده‌ای او را بخواند اجابت نماید و بدی و ناخوشی را برطرف کند و شما را جانشینان (خود، در) زمین قرار دهد؟

اصل این آیه درباره راز و نیاز و دعای عبد به درگاه خداوند قادر متعال است. چرا که دعا به درگاه او و درخواست حل مشکلات، خصوصاً هنگام درماندگی، برای همگان ضروری است، به تعبیر دیگر خداوند خواسته از طریق توجه فطری هر انسانی هنگام سختی‌ها و مشکلات به مبدأ قادر، خود را به بندگان معرفی کرده باشد.

این نیاز مریمی بوده است و درد	کان چنان طفلی سخن آغاز کرد
هر کجا دردی دوا آن جا بود	هر کجا فقری نوا آنجا بود
هر کجا مشکل، جواب آنجا رود	هر کجا پستی است، آب آنجا رود
پیش حق یک ناله از روی نیاز	به که عمری در سجود و در نماز
زور را بگذار، زاری را بگیر	رحم سوی زاری آید از فقیر
آب کم جو تشنگی آور به دست	تا بجوشد آبت از بالا و پست

تا نگرید طفلک نازک گلو کی روان گردد ز پستان شیر او
 اما در روایات، یک مصداق مضطر حقیقی را امام زمان (علیه السلام) بیان
 کردند و بدترین سوء را سلطه‌ی کفار، که در زمان آن حضرت برطرف
 می‌شود و نمونه *يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ* را حکومت صالحان در آن زمان
 دانستند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «*نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ
 عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُوَ وَاللَّهُ الْمُضْطَرُّ، إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رَكَعَتَيْنِ وَدَعَى إِلَى اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ، فَأَجَابَهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ.*»^{۱۰} این آیه
 درباره‌ی قائم ما اهل بیت نازل شده است. به خدا قسم او مضطر است
 هنگامیکه در مقام دو رکعت نماز می‌خواند و خدا را می‌خواند، پس
 خداوند او را اجابت می‌کند و بدی و سختی را از او برطرف می‌کند و او را
 جانشین خود در زمین قرار می‌دهد.

نکته قابل توجه آن که، مضطر، آدم بیچاره را نمی‌گویند. آن‌گونه که در
 اذهان مردم است، بلکه مضطر کسی است که از همه کس بریده و فقط به
 خداوند توجه دارد، مضطر کسی است که در نقطه *«الهی و ربی من لی
 غیرک»* نشسته است. از یکی از اولیای خدا نقل است که در یکی از سال‌ها
 که به حج مشرف شدم در هنگام طواف خانه کعبه، به طور اتفاقی متوجه
 شدم پشت سر حضرت بقیه‌الله قرار گرفته‌ام و شنیدم آن حضرت جمله‌ای
 را که حاکی از مظلومیت و اضطرار آن حضرت بود با خدای خود زمزمه و
 مناجات می‌کند و اشک می‌ریزد، می‌گوید:

«*الهی و ربی من لی غیرک أسئله کشف ضری و النظر فی امری.*»

خلاصه، تأویل مضطر و از مصادیق والای مضطربین در این عصر، حضرت
 صاحب‌الزمان (علیه السلام) است.

- از آیات قابل ذکر که در بین مردم مشهور است آیه ۸۶ سوره هود

است، که خداوند می‌فرماید: «*بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* و ما انا

علیکم بحفیظ.

آیه در سیاق آیاتی است که درباره حالات و ویژگی های قوم حضرت شعیب (عَلَيْهِ السَّلَام) قرار دارد؛ یعنی ظاهر آیه مربوط است به کیل و پیمان، یعنی از صفات قوم آن حضرت این بود که کم فروش بودند و از جمله سخنان حضرت شعیب این بود که ثروتی که از راه حرام و ظلم و ستم و استثمار دیگران به دست آید، سبب بی نیازی شما نخواهد شد، بلکه سرمایه حلالی که برای شما می ماند، هر چند کم و اندک باشد، اگر ایمان به خدا و دستوراتش داشته باشید بهتر است؛ یعنی بقیة الله در آیه مربوط است به سود حلال اندک که می ماند. ولی آیه منحصر در این معنا نیست چرا که شأن نزول مُخَصَّص نیست. یعنی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد بقیة الله محسوب می شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ بقیة الله اند. تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت باقی می مانند از این نظر بقیة الله اند.

از آنجا که حضرت مهدی روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، یکی از روشن ترین مصادیق بقیة الله می باشد؛ از همه به این لقب شایسته تر است. به خصوص که تنها باقی مانده معصوم از تبار انبیاء و نسل امامان معصوم است، که به این نام مشهور شده است و الا آیه ظاهراً درباره این بزرگوار نازل نشده است.

لذا امام باقر (عَلَيْهِ السَّلَام) می فرماید:

«أَوَّلُ مَا يَنْطِقُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَرَجَ هَذِهِ الْآيَةُ. بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ
ان كنتم مومنين ثم يقول: انا بقیة الله و حجته و خلیفته علیکم، فلا یسلم
علیه مسلم الا قال السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه.»^{۱۱}

هنگام ظهور، اول کلامی که می گوید، آیه بقیة الله است، سپس

می فرماید: من بقیة الله و حجت خدا و جانشین او بر شما هستم، پس احدی به او سلام نمی کند مگر در سلامش چنین خطاب می کند: «السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه».

- دیگر از آیاتی که درباره حضرت مهدی (علیه السلام) تأویل و تفسیر شده است، آیه ۳۰ سوره ملک است.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ». پیامبر به کفار بگو: اگر آب (سرزمین) شما فرو رود و پنهان شود چه کسی آب روان برایتان می آورد؟ از نظر ظاهر، این آیه اشاره به یکی از مهمترین نعمت های الهی به بندگان، یعنی نعمت آب است که خداوند می خواهد مردم در این نعمت تدبیر کنند و غافلانه از آن نگذرند. اما آیه باطنی و عمقی بس مهم و قابل تأمل دارد و آن این است که آب اشاره به حقیقتی باطنی است که روح های تشنه را از سرچشمه زلال معارف الهی و هدایت و سعادت مندی سیراب می کند و آن امام و حجت خداست. لذا در زیارتی از امام صادق (علیه السلام) خطاب به امیرالمؤمنین می خوانیم:

«السلام علیک یا... مَظْهَرَ الْمَاءِ الْمَعِينِ». ۱۲ سلام بر تو ای مظهر آب

روان.

وقتی علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (علیه السلام) از تأویل این آیه سوال کرد، حضرت فرمود: «إِذَا فَقَدْتُمْ أَمَامَكُمْ فَلَمْ تَرَوْهُ فَمَاذَا تَصْنَعُونَ». ۱۳ هنگامی که امام شما از نظرها پنهان شد چه می کنید؟

به همین چند نمونه از آیات اکتفا می کنیم و کسانی که طالب تفصیل اند به کتابی که مرحوم سیدهاشم بحرانی به نام المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة (سیمای حضرت مهدی در قرآن) نوشته اند رجوع فرمایند. خلاصه، این چند آیه حضرت مهدی (علیه السلام) را نور خدا، مضطر حقیقی، یادگار الهی، و مظهر ماء معین که وسیله حیات و نشاط و بهجت است

معرفی می‌کند.

۲- دومین راه تحصیل معرفت حضرت صاحب (علیه السلام) تأمل و تدبر در روایاتی است که از پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) در معرفی شخصیت و موقعیت آخرین وصی الهی در امت پیامبر، به ما رسیده است. شاید کمتر موضوعی در مجموعه روای ما، همانند موضوع اعتقاد به مهدویت از آن سخن به میان آمده باشد و این خود دلیل اهمیت موضوع و حساسیتی است که پیامبر و امامان دین در خصوص معرفی خاتم الاوصیاء حضرت مهدی (علیه السلام) دارند و شاید کثرت روایات دلیل دیگری بر این مطلب باشد که گویا آن عزیزان می‌دانستند روزگاری می‌آید که وجود مقدس امام عصر (عج) مورد غفلت و فراموشی قرار می‌گیرد، نه از او نامی و نه یادی خواهد بود. لذا به جهت تکمیل بحث، روایاتی را به محضر دوستان حضرت حجت عرضه می‌داریم؛ امید است مقبول واقع شود. پیامبر بارها از آخرین وصی اش سخن گفت حتی در مهترین حادثه عصر بعثت و رسالت حضرت؛ یعنی روز غدیر خم، از آن حضرت یاد کرد و طبق آمار در خطبه غدیر چهار بار از حضرت مهدی (علیه السلام) نام برد و بیست جمله درباره حکومت آن بزرگوار بیان فرمود. این خود دلیل اهمیت موضوع است و من معتقدم غدیر فقط متعلق به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست بلکه غدیر متعلق به همه امامان است و امروز باید غدیر را در ارتباط با امامت و ولایت امام مهدی روحی له الفداء مطرح کرد.

پیامبر هر کجا موقعیت مناسبی می‌یافتند با سخنان کوتاه و بلند، از آخرین وصی خود یاد می‌کردند، تا مسلمین بدانند اعتقاد به او در کنار اعتقاد به توحید و عدالت مهم است و سرنوشت‌ساز.

به عنوان نمونه، حضرت در سخنی می‌فرماید: «الْأُمَّةُ بَعْدِي اثْنِي عَشْرَ، أَوْلَهُمُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمُ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ

اولیائی و حُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي، الْمُقَرَّرُ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ»^{۱۴} پس از من دوازده امام اند که اول آنها علی بن ابی طالب (علیه السلام) و آخر آنها حضرت قائم (علیه السلام) است. آنها جانشینان و اوصیاء و دوستان من اند و آنها پس از من حجت‌های الهی اند بر امت من. اقرار کننده به آنها مؤمن است و انکار کننده آنها کافر است.

در حدیث دیگری رسول خدا فرمود: «المهدی مِنْ وَوَلَدِي، إِسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُهُ النَّاسُ بِي خُلُقاً وَ خُلُقاً، تَكُونُ بِهِ غَيْبَةً وَ حَيْرَةً تُضَلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ. يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»^{۱۵}

مهدی از فرزندان من است، نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من، از نظر جسمی و اخلاقی شبیه‌ترین مردم به من است، در عصر او غیبت و سرگردانی می‌باشد، گروه‌ها و امت‌ها در آن زمان به گمراهی مبتلا می‌شوند، سپس او همانند سنگ‌های آسمانی ناگهان می‌آید و زمین را پر از عدل و قسط می‌کند.

در روایت مهم دیگری پیامبر صادق القول می‌فرماید: «طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَ هُوَ يَأْتُمُّ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَ يَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُ، وَ يُعَادِي أَعْدَاءَهُ ذَلِكَ مِنْ رَفَقَائِي وَ ذَوِي مَوَدَّتِي وَ أَكْرَمِ أُمَّتِي عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{۱۶}

خوشا به حال کسی که قائم ما اهل بیت را درک کند و در عصر غیبت او به آن حضرت اقتدا کند و دوستانش را دوست، و دشمنانش را دشمن بدارد، آن حضرت از رفقای من و صاحب مودت من و کریم‌ترین امت من در روز قیامت است. نکته‌های گفتنی در هر یک از این روایات هست که ما به جهت اختصار از آنها می‌گذریم. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم مطالب مهمی در ارتباط با آخرین فرزند معصومش امام عصر (علیه السلام) به ما رسیده

است که به یک روایت از آن بزرگوار اکتفا می‌کنیم. روزی عمر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سوال کرد: «أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا اسْمُهُ فَقَالَ: أَمَّا اسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي عَهْدَ اللَّهِ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِاسْمِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ.» عمر گفت: مرا از اسم مهدی با خبر کن (نام حقیقی آن حضرت) حضرت مولی فرمود: من با حبیبم رسول خدا عهد کردم تا وقتی نیامده است نامش را نبرم. عمر گفت از صفاتش برای من بگو، حضرت فرمود:

«هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنُ الْوَجْهِ، حَسَنُ الشَّعْرِ، يَسِيلُ شَعْرَهُ عَلَى مَنْكَبَيْهِ وَ نَوْرٌ وَجْهِهِ يَغْلُو سِوَادَ لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ. بَابِي ابْنُ خَيْرَةِ الْأَمَاءِ.»^{۱۷}

او جوانی تنومند، زیبا چهره، موی سر و رویش زیبا، موهای سرش بر شانه‌های او ریخته است، و نور چهره‌اش سیاهی موهای سر و رویش را غلبه داده است. پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان.

حضرت علی (علیه السلام) امام مهدی (علیه السلام) را در کدام عالم، کجا دیده است که این‌گونه او را ترسیم می‌کند و در او چه خصوصیات می‌بیند که اظهار ارادت می‌کند؟

همین‌طور تک‌تک معصومین (علیهم السلام) سخنانی در معرفی حضرت حجت بیان فرموده‌اند که طالبین به کتب معتبر نظیر کمال‌الدین شیخ صدوق (ره)، بحارالانوار مرحوم مجلسی (ره)، کتاب غیبت مرحوم شیخ طوسی (ره) و همچنین دو جلد کتاب مهم به نام «الامام مهدی عند اهل السنة» (که روایاتی از طریق اهل سنت جمع‌آوری شده است) و کتاب منتخب‌الاثار، می‌توانند رجوع کنند. خلاصه، اگر با دقت و تأمل این روایات، خوانده شود، سیمای امام مهدی روحی له الفداء را به خوبی و به طور جامع معرفی می‌کنند. هم شخص و هم شخصیت او را، هم خصوصیات عصر غیبت آن حضرت را و هم حکومت جهانی آن بزرگوار را. به طوری که امر امام زمان (عج) برای یک انسان منصف محقق از

خورشید روشن تر و یقینی تر خواهد بود و هیچ نقطه ابهامی برای او باقی نمی ماند.

۳- سومین راه شناخت امام زمان، مطالعه دقیق و عمیق در دعاها و زیاراتی است که درباره آن حضرت از اولیاء الهی به ما رسیده است. چرا که این دعاها و زیارات فقط برای ثواب انشاء نشده است، بلکه هدف اصلی ایجاد معرفت و آگاهی صحیح به خداوند و اولیاء خداست. به عنوان نمونه جملاتی از دعای ندبه را ذکر می کنیم تا پاره ای از ابعاد وجودی حضرت مهدی (عج) با زبان دعا (که زبان عشق و فطرت است) به دیگران معرفی شود. در آن دعا می خوانیم:

«أَيْنَ بَقِيَةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ.» کجاست آن یادگار الهی که عالم، خالی از عترت هدایت گر نیست.

«أَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دَائِرِ الظُّلْمَةِ.» کجاست آن کسی که برای برکندن ریشه ظالمان و ستمگران مهیا و آماده گردیده است.

«أَيْنَ الْمُدَخَّرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ.» کجاست آن کسی که برای تجدید و احیای واجبات و سنت های فراموش شده، ذخیره شده است.

«أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِاحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ.» کجاست آن که برای زنده کردن قرآن و حدود و احکامش، مورد امید و آرزوست.

«أَيْنَ مَحْيَى مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ.» کجاست زنده کننده نشانه های دین و اهل آن.

«أَيْنَ هَادِمُ أْبْنِيَةِ الشَّرِكِ وَ النِّفَاقِ.» کجاست ویران کننده شرک و نفاق.

«أَيْنَ مُعَزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلُّ الْأَعْدَاءِ.» کجاست عزت بخش اولیاء و ذلیل

کننده دشمنان.

«أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى.» کجاست باب الهی که از طریق او به خدا برسیم.

«أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.» کجاست وجه خدا، که اولیاء و دوستان خدا به وسیله او به خدا متوجه می شوند.

«أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ.» کجاست سببی که متصل کننده زمین است به آسمان.

«أَيْنَ الطَّالِبُ بَدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَا.» کجاست انتقام گیرنده کشته گان کربلا.

همان گونه که ملاحظه فرمودید هر یک از این جملات نشانی از ابعاد وجودی و کارهای عظیم آن بزرگ مرد تاریخ بشر را بیان می کند. و یا در جملات دیگری از این دعا می خوانیم: «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مَغِيبٍ لَمْ يَخْلُ مِنْهَا.» جانم فدای آن امام غایبی که از ما جدا نیست (بلکه در میان ما و نگهبان و ناظر و حافظ ماست).

«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزٌّ لَا يُسَامَى.» جانم به فدای تو ای کسی که از شکوه و عزتی برخورداری که کسی را بدان راه نیست.

یا در دعائی که مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) در انتهای مفاتیح می آورد و تأکید دارد که عصرهای جمعه خوانده شود، فرهنگ شناخت امام زمان را به خوبی بیان می کند، همچنین در دعای عهد که صبح ها پس از نماز صبح وارد شده است.

در زیارات هم معارفی بسیار والا در معرفی آن حضرت آمده است. مثلاً در زیارت آل یس که به فرموده خود حضرت نقل شده است عبارات بسیار مهمی را می خوانیم:

«السلام عليك يا داعي الله و ربّانِي آياته.» سلام بر تو ای دعوت کننده خدایی و ای تربیت کننده آیات الهی.

«السلام عليك يا بابَ الله و دِيَانَ دِينِهِ.» سلام بر تو ای درگاه رحمت و لطف خدا و ای حافظ و نگهبان دین خدا.

«السلام عليك يا خليفة الله و ناصر حقه.» سلام بر تو ای جانشین خدا و یاری کننده حق.

«السلام عليك يا تالی کتاب الله و ترجمانه.» سلام بر تو ای تلاوت کننده قرآن و مترجم حقیقی کتاب خدا.

... در قالب سلام، اشاره به لایه‌های پنهانی وجود حضرت ولی عصر (عجل) می‌کند. و یا زیارت روز جمعه... تمام این زیارات یک نقطه مشترک دارند و آن امام‌شناسی است.

۴- چهارمین راه برای تحصیل معرفت به ساحت مقدس مهدوی تأمل و دقت در اسماء و القابی است که برای آن حضرت در روایات نقل شده است چرا که هر یک از اسماء و القاب آن حضرت اشاره به بُعدی از ابعاد وجودی آن عزیز الهی است. اسماء و القابی مثل، مهدی، قائم، منتظر، مؤمل، منصور، طرید، فرید، وحید و...

او را مهدی خوانند به اعتبار آن که امام هدایت است. قائم گویند به اعتبار این که اقامه کننده توحید و عدل است. منتظرش گویند به اعتبار این که همگان در انتظار اویند. مؤمل است چون مورد امید و آرزوی بشر است. منصور است چون از جانب خداوند برای ادای وظیفه نهایی که همان تحقق بخشی به تمام آمال و آرزوی انبیاء و اولیاء است یاری می‌شود.

طرید است چون روزگاری می‌رسد که او مورد طرد مردم است، مردم به او توجهی نمی‌کنند.

فرید است به اعتبار این که یگانه دوران است و احدی نظیر او نیست.

وحید است به اعتبار غربت و تنهایی او.

خلاصه توجه به اسماء و القاب آن حضرت راه خوبی است برای آشنایی با آن حضرت. مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم‌الشاقب صد و هشتاد و دو

اسم برای آن حضرت ذکر می‌کند که هر یک اشاره به حقایق و جود او است. آری اگر عده‌ای موفق شدند به شرف زیارت آن حضرت نائل شوند و کام جانیشان به شهد لقاء او شیرین شود در اثر معرفت بالای آنها بود. افرادی نظیر سید مهدی بحر العلوم، مرحوم سیدبن طاووس و مرحوم مقدس اردبیلی و... از این‌گونه افرادند. نقل است روزی از محضر مرحوم علامه بحر العلوم سوال شد آیا می‌توان او را دید؟ به محض شنیدن نام محبوبش، اشک شوق به صورت و محاسنش جاری شد. سر به زیر انداخت و زیر لب زمزمه کرد: «كَيْفَ أَقُولُ لَمْ أَزُرْهُ وَ قَدْ ضَمَّنِي إِلَيَّ صَدْرُهُ». چگونه بگویم او را نمی‌شود زیارت کرد و حال آن که او مرا به سینه‌اش چسباند و در آغوش گرم خود گرفت. خوشا به حال انسانی که این‌گونه مورد محبت مولایش قرار می‌گیرد، ما هم با تمام وجود، مخلصانه از درگاه احدیت بخواهیم که: «اللَّهُمَّ ارِنَا الطَّلِعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ».

امشب دری به روی دلم وا نمی‌شود	شام فراق توست که فردا نمی‌شود
دارم هوای دیدن روی تو، ای دریغ	آیا دری به سوی تو پیدا نمی‌شود؟
مولا، دمی ز پرده غیبت برون بیا	چشم سپیده بی‌تو هویدا نمی‌شود
رفتی مرا به دست فراق سپرده‌ای	بازآ که غنچه بی‌تو شکوفا نمی‌شود
زخمی که بر تمام وجودم نشسته است	از هجر توست بی‌تو مداوا نمی‌شود
سرگشته‌ام چو باد صبا در دیار غم	دردا دری به روی دلم وا نمی‌شود

از صبا فیروزکوهی

از راه‌های جلب توجه آن بزرگوار، توسل به ذیل عنایت سید و سالار شهیدان عشق - حضرت اباعبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) است. من هم به امید آن که آن حضرت نگاهی و لطفی بفرمایند قطعه‌ای از مصائب آن عزیز خونین بدن را از لسان حضرت صاحب (علیه‌السلام) در زیارت ناحیه می‌آورم تا همگان

لحظاتی به یاد آن قربانی آل محمد باشیم و به قطره اشکی جان خود را صفا بخشیم.

حضرت صاحب (علیه السلام) در بخشی از آن زیارت خطاب به جدّ مظلوم‌اش چنین داد سخن می‌دهند: «السلام علی الجیوبِ المضرّجات.» سلام بر گریبان‌های شکافته (آنها که از شدت مصیبت گریبان چاک کردند).
«السلام علی النفوسِ المصطلّات.» سلام بر جان‌های از بیخ و بن بریده.
«السلام علی الشّفاة الذّابلات.» سلام بر لب‌های خشکیده (از شدت تشنگی).

«السلام علی الأجسادِ العاریات.» سلام بر بدن‌های برهنه (خصوصاً بدن عزیز زهرا (علیها السلام))، که یک کهنه پیراهن هم بر تن او باقی نگذاشتند، برهنه و عریان روی خاک گرم کربلا افتاده، به طوری که آسمانیان به تماشا ایستادند و انبیاء و اولیاء یکپارچه به درگاه خدا جهت مظلومیت او ضجه می‌زنند و استغاثه می‌کنند.

«السلام علی الدّماء السائلات.» سلام بر خون‌های جاری (خصوصاً آن بدنی که از خون هر عزیزی بر جای جای بدنش نشانه‌ها دارد، از خون علی اکبر، از خون قاسم، از خون علی اصغر و از خون برادر شجاع‌اش حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)).

«السلام علی الأعضاء المقطّعات.» سلام بر عضوهای بریده شده (سلام بر دست‌های بریده شده عباس، سلام بر گلوی بریده شده علی اصغر، سلام بر بدن قطعه قطعه شده علی اکبر، سلام بر انگشتان بریده شده حسین (علیه السلام)).

«السلام علی الرّؤسِ المُشالات.» سلام بر سرهای افراشته بر فراز نی.
و سلام بر زنان و دختران داغ دیده خصوصاً صلوات و سلام بر ام‌المصائب زینب کبری (علیها السلام).

پی‌نوشت

۱. مؤلف کتاب رهایی از مرگ جاهلی - از صفحه ۳۰ به بعد کتاب، تمام مدارک شیعی و سنی این حدیث را آورده است. تنها علامه مجلسی از بزرگان علما و مراجع حدیثی شیعه این حدیث را با چهل سند از طریق اختصاصی شیعه آورده است. بحار، ج ۲۳، ص ۷۶ - ۹۵ و از هفتاد کتاب اهل سنت، این حدیث را نقل می‌کنند.
۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۱.
۳. همان، ص ۳۷۷، حدیث ۳.
۴. احماق الحق مرحوم سید نورالله حسینی مرعشی، ج ۱۱، ص ۵۹۴.
۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۷.
۶. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۷.
۷. قاموس قرآن، سیدعلی اکبر ترشی، ج ۱، ص ۱۴۱.
۸. ضمناً حضرت استاد در کتاب قِیم الحیاة، ج ۲، در باب تأویل مسائل مهمی را بیان نمودند و اینکه چه کسانی لایق و شایسته تأویل کردن آیات‌اند. ما به جهت اختصار از ذکر آن مفصل می‌گذریم و امیدواریم خوانندگان عزیز به آن نوشته رجوع کنند و با دقت مطالب آن را بخوانند.
۹. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۴۴ و ۵۴۵.
۱۰. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۴، ح ۹۳ و ۹۴.
۱۱. کمال‌الدین شیخ صدوق (ره)، ج ۱، ص ۳۳۱.
۱۲. بحار، ج ۹۷، ص ۳۷۵.
۱۳. همان، ج ۲.
۱۴. کمال‌الدین مرحوم شیخ صدوق (ره)، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۴.
۱۵. همان، ۲۸۶.
۱۶. همان.
۱۷. بحارالانوار، مرحوم مجلسی (ره)، ج ۵۱، ص ۳۶.

بخش دوم

توجه به نعمت بودن امام زمان (علیه السلام) و کیفیت شکر آن

خداوند در قرآن به موضوعات متعددی که در زندگی انسان و سرنوشت او تاثیر مستقیم دارد اشاره فرموده است، نظیر توحید و خداشناسی، نبوت و راهنماشناسی، معاد و آخرت‌شناسی، عدل و ظلم... و بالاخره موضوع مهم نعمت‌شناسی، چرا که به برکت شناخت نعمت‌های الهی، شناخت منعم (خداوند) و توجه به او، و همواره قدردان او بودن حاصل می‌شود، و آدمی به برکت توجه به نعمت‌های الهی در مسیر بندگی خدا و رشد و ترقی خویش قرار می‌گیرد. بنابراین از نظر قرآن ضرورت دارد که انسان مسلمان به نعمت‌های خداوند توجه کند تا بتواند رضای معبود را به دست آورد.

به چند آیه از آیات قرآن مجید در این زمینه دقت فرمایید:

«و ما بکم من نعمه فمّن الله»^۱ هر آنچه نعمت بر شما نازل می‌شود از

جانب خداست.

«وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»^۲ و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را

شمارش کنید به عدد نمی آید (اشاره به کثرت و فراوانی نعمت‌ها).
 «أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^۳ آیا نعمت‌های الهی را انکار می‌کنید.
 «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۴ از نعمت‌های خداوند گفتگو کن.
 «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۵ نعمت‌های ظاهری و باطنی
 خداوند شما را فرا گرفته است.

این آیات به تنهایی کافی است که اصرار و تأکید الهی را بر موضوع
 توجه به نعمت بیان کند و انسان را از غافل بودن و انکار و فراموش کردن
 نعمت‌ها برحذر دارد.

و اما نکته مهم دیگر این است که مصادیق نعمت‌های الهی کدام‌اند و یا
 اگر اولویت‌بندی کنیم توجه به کدام یک از نعمت‌های الهی بیشتر و مهم‌تر
 و مؤثرتر است؟

از پاره‌ای احادیث در ذیل بعضی از آیات مربوط به نعمت استفاده
 می‌شود، مهم‌ترین و عظیم‌ترین و مؤثرترین نعمت خداوند به خلق، نعمت
 ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) است.

اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمود: چه
 می‌شود گروهی را که سنت پیامبر را تغییر دادند و از وصی او اعراض
 کردند. آیا نمی‌ترسند از نزول عذاب الهی؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود:
 «الْمُ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»^۶ آیا
 نمی‌بینی کسانی را که نعمت‌های خداوند را تبدیل به کفر کردند و قوم
 خود را به نابودی کشاندند. آنگاه فرمود: «نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا
 عَلَى عِبَادِهِ وَبِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۷ آن نعمتی که خداوند بر
 بندگانش نازل کرده است ماییم و به وسیله ما در قیامت رستگار می‌شوند.

در سخن دیگری، امام صادق (علیه‌السلام) آیه «وَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ» را تلاوت
 کردند سپس فرمودند: آیا می‌دانی مراد از نعمت‌های الهی چیست؟

فرمود: «هِيَ أَعْظَمُ نِعْمِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ هِيَ وَلَا يُتَنَا»^۸

مراد بزرگترین نعمت خداوند بر خلقش می‌باشد و آن ولایت ما اهل بیت است.

و در ذیل آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً» از امام کاظم (عجل الله فرجه) سوال شد مراد از نعمت ظاهری و باطنی چیست؟ حضرت فرمود: مراد از نعمت ظاهری امام ظاهر، و مراد از نعمت باطنی امام غایب است. راوی تعجب کرد که مگر در بین شما ائمه، امامی هست که غایب شود؟

فرمود: «نِعْمَ يَغِيبُ عَنِ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهَا»^۹

امام کاظم (عجل الله فرجه) این سخن را زمانی فرمود که هنوز امام زمان (عجل الله فرجه) متولد نشده بود و این امر به خاطر آماده کردن مردم و آگاه کردن آنها از آمدن آن امام غایب است.

این احادیث ثابت می‌کند که اهل بیت عموماً و امام زمان (عجل الله فرجه) خصوصاً، نه تنها نعمت‌اند بلکه بزرگترین نعمت خداوند بر خلق‌اند. چرا که خداوند به واسطه آنها به دیگران نعمت می‌دهد. بی‌انصافی است که کسی آب و نان و زمین و آسمان، باد و باران، سلامتی و عافیت، پدر و مادر و غیره را نعمت بداند، اما دین، ولایت اهل بیت و امام معصوم را، نعمت نداند!!

پس از اثبات این مطلب که امام و ولی خدا بزرگترین نعمت است؛ حال به این موضوع باید پرداخت که خداوند در قرآن، کنار نعمت‌های خود از بندگانش عهد و پیمان گرفته و از آنها وفای به آن عهد را خواسته است. اولین عهد الهی کنار نعمت‌ها، یاد و ذکر نعمت است. چرا که خداوند بارها در قرآن می‌فرماید: «أذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» (نعمت‌های مرا بر خود یاد کنید) یعنی غفلت و فراموشی از نعمت‌های الهی، هرگز روا

نیست. و عهد دوم شکرگزاری کنار نعمت‌هاست. در آیات زیادی به این حقیقت مهم اشاره شده است. به عنوان نمونه در آیه‌ای می‌فرماید: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ»^{۱۰} اگر شاکر باشید و ایمان آورید خداوند شما را عذاب نمی‌کند. در آیه دیگر می‌فرماید: «وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»^{۱۱} اگر شکر کنید از شما راضی می‌شود. یعنی قطعاً از راه‌های مهم تحصیل رضای خداوند دارا بودن روحیه قدردانی و شکرگزاری از نعمت‌های الهی است.

با عنایت به این مطالب، خداوند کنار نعمت با عظمت امام زمان (علیه السلام) از بندگانش چنین عهد و پیمانی گرفته است؛ یعنی هم به یاد او بودن و از او غافل نبودن و هم آن نعمت عظمای الهی را شکر کردن. و اما یاد امام زمان (علیه السلام): همان‌گونه که در سخن حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) خواندیم، حضرت یکی از نشانه‌های آبادی دل‌های مؤمن را این می‌داند که آنها به یاد امام غایب‌اند و هرگز از او غفلت نمی‌کنند و به بلای فراموشی از او مبتلا نمی‌شوند، چرا که در دعا از خداوند می‌خواهیم و لا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ. در یکی از زیارت‌های آن حضرت می‌خوانیم که آبادی دل انسان به یاد او بستگی دارد. «اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ قَلْبِي بِذِكْرِهِ مَعْمُورًا فَاجْعَلْ سِلَاحِي بِنُصْرَتِهِ مَشْهُورًا.» خدایا همان‌گونه که قلبم را به یاد او آباد کردی، پس سلاحم را برای یاری او آماده گردان...

یاد آن حضرت به روح مؤمن، نشاط و بهجت، امیدواری و طراوت، صلابت و معنویت، نورانیت و هدایت می‌بخشد. گذشته از این آثار، یاد امام زمان (علیه السلام) نشانه محبت به اوست. چرا که اگر کسی چیزی و یا کسی را دوست داشت همواره به یاد اوست. زلیخا همواره به یاد یوسف بود، مجنون به یاد لیلی و انسان عاشق به یاد معشوق خویش، مؤمن به یاد خدا

و انسان معتقد به امام زمان (علیه السلام) همواره صبح و شام، در سختی‌ها و راحتی‌ها، محرومیت‌ها و برخورداری‌ها، شادی‌ها و غم‌ها، کنار حوادث ناگوار، کنار سفره غذا و استجابت دعا و برطرف شدن بلاها، و رسیدن به زرق و برق دنیا به یاد مولای خودند و همه اینها را از برکات وجودی آن بزرگوار می‌دانند. شاید یکی از علل کثرت دعا و زیارات در عصر غیبت در خصوص حضرت صاحب (علیه السلام) همین امر باشد که مؤمنین را از غفلت‌های بی‌بخشد و آنها را همواره به آن وجود مقدس متوجه سازد و از آثار تربیتی و اخلاقی این توجه، در زندگی دنیایی و آخرتی بهره‌مند شوند.

و اما در بعد شکر نعمت آن حضرت باید گفت، شکر هر نعمتی مطابق خود آن نعمت است. از آنجا که نعمتی به عظمت نعمت مهدوی نیست؛ شکر آن هم باید مناسب آن حضرت باشد. شکرگزاری از وجود مقدس امام زمان (علیه السلام) دو قسم است:

۱- شکر فکری و علمی.

۲- شکر عملی

شکر فکری یعنی اعتقاد به او، در خط ولایتی او حرکت کردن، همواره به یاد او بودن، از او سخن گفتن و آن حضرت را به یاد دیگران آوردن. شکر عملی آن است که به او محبت بورزیم، احدی نزد ما محبوب‌تر از او نباشد، چرا که حب او حب خداست.

این محبت از محبت‌ها جداست حب محبوب خدا حب خداست

از همه مهم‌تر آن است که رضایت او را تحصیل کنیم، که رضای او رضای خداست: «رَضِيَ اللهُ رِضَانًا اهل البيت.» بالاترین افتخار و شرف آن است که امام زمان (علیه السلام) از کسی راضی باشد.

نکته مهم آن است که ما مأمور به دیدن او نیستیم (یعنی اگر مؤمنی،

عالمی او را نبیند و بمیرد مؤاخذه نمی‌شود) ولی همه وظیفه دارند رضایت ولی خدا را حاصل کنند. خلاصه شکر عملی از نعمت اهل بیت تقوا ورزیدن، با دستورات خدا، پیامبر و اهل بیت آشنا شدن و سپس عمل کردن و نهایتاً رضایت امامان را به دست آوردن است.

جناب استاد فاطمی‌نیا که از بزرگان اهل معرفت است، در همین زمینه جریانی را نقل فرمودند که جهت تنبه و تذکر، ذکر می‌کنیم. ایشان می‌فرمودند: در یکی از روستاهای اطراف تهران، عالمی نماز می‌خواند، پس از مدتی از دنیا رفت، مردم روستا نزد فرزند آن عالم آمدند و گفتند ما جای خالی پدر شما را نمی‌توانیم ببینیم، باید شما جانشین او شوی، در حالی که این فرزند درسی نخوانده بود و شایستگی این مسئولیت را نداشت. ولی به اصرار مردم و غلبه احساسات بر عقل و اندیشه، پذیرفت. لباس پدر را پوشید و عمامه او را بر سر گذارد، جانشین پدر شد، نماز جماعت می‌خواند و به کارهای مردم رسیدگی می‌کرد. ولی چون سواد آنچنانی نداشت، مسائل را صحیح پاسخ نمی‌داد و وجوهات را درست خرج نمی‌کرد. سال‌ها گذشت، یک روز جلوی آینه ایستاد، دید موهای سفید بر سر و روی او ظاهر شده است، به یاد مرگ و سفر آخرت افتاد، با خود حدیث نفس کرد که تا کی به مردم دروغ بگویم، مال مردم را به ناحق تصرف کنم... خلاصه به فکر فرو رفت و غمگین و ناراحت، روزی اعلام کرد که همه مردم را جمع کنید می‌خواهم مطلب مهمی را به آنها بگویم. مردم آمدند، او بالای منبر رفت و گفت: مردم من لیاقت جانشینی پدرم را ندارم، پول‌های شما را درست مصرف نکردم، مسائل دینی شما را درست جواب ندادم. از این به بعد سراغ کس دیگری بروید و... مردم او را کتک زدند و از روستا بیرون کردند. او توبه کرده و حقوق مردم را هم

پرداخته بود. ظاهراً سرافکننده و خجالت‌زده ولی باطناً خوشحال، چرا که توبه کرده و تصمیم به درس خواندن گرفته بود، آمد تهران، در خیابان ناصرخسرو حرکت می‌کرد. از پشت سر دست مردی را بر شانه خود حس کرد که با محبت به او نگاه کرد و فرمود توبه کردی، کار خوبی کردی، حال آمدی درس بخوانی، برو فلان مدرسه نزد فلان مُدرّس، شروع به درس خواندن کن. بدون اینکه آقا را بشناسد، از او جدا شد، به مدرسه مذکور آمد اما آن مدرس او را تحویل نگرفت و به او وقت نداد. روز بعد دوباره آقا را دید که به او فرمود چرا درس نخواندی؟ گفت ایشان به من گفت وقت ندارم، آقا فرمودند بگو ما بین دو درس نیم ساعت وقت هست آن زمان به من درس بده. خلاصه مشغول درس شد، چند روز درس تعطیل شد، دوباره آقا را دید فرمود، چرا درس نمی‌خوانی، گفت استاد می‌گوید کتابم را گم کردم و من بدون مطالعه درس نمی‌دهم، فرمود: به استادت بگو همسرت کتاب را در گنجۀ منزل مخفی کرده است، برو بردار و به من درس بده. وقتی فردا آمد به استاد گفت، استاد فهمید این آقا کیست که هم وقت خالی او را می‌داند و هم کتاب گم شده او را، فهمید شاگرد با امام زمان (علیه السلام) در ارتباط است ولی خود نمی‌داند، روزها به همین منوال گذشت. یک روز استاد به شاگرد گفت، آیا آن آقا را می‌بینی، گفت آری، من هر روز او را می‌بینم، استاد گفت اگر فردا آقا را دیدی، سلام مرا به او برسان و به او بگو می‌شود من هم یک بار شما را ببینم. شاگرد گفت این آقا بقدری با محبت و متواضع است، حتماً قبول می‌کند. چشم، پیغام شما را به آقا می‌رسانم، فردا آقا را دید سخن استاد را عرض کرد، فرمود: سلام مرا به او برسان و به او بگو من از تو راضی هستم ولی صلاح نیست مرا ببینی. آری این افتخار بزرگی است ولو او را به ظاهر نبیند. خداوند به ما توفیق دهد به چنین مقامی دست یابیم و در زمرة

انسان‌هایی که رضایت آن بزرگوار را جلب می‌کنند قرار گیریم. انشاءالله
 دلبراً گر بنوازی به نگاهی ما را
 خوشتر است از بدهی منصب شاهی ما را
 به من بی‌سر و پا گوشه چشمی بنما
 که محال است جز این گوشه پناهی ما را
 بر دل تیره‌ام ای چشمه خورشید بتاب
 نبود بدتر از این روز سیاهی ما را
 از ازل در دل ما تخم محبت کشتند
 نبود بهتر از این مهر گیاهی ما را
 گرچه از پیشگه خاطر عاطر دوریم
 هم مگر یاد کند لطف تو گاهی ما را
 با غم عشق که کوهی است گران بر دل ما
 عجب است از نخرد دوست به گاهی ما را
 مفتقر راه به معموره حُسن تو نبرد
 بده ای پیر خرابات تو راهی ما را
 از مرحوم آیه‌الله غروی اصفهانی رَجِمَهُ اللهُ
 در انتهای این بخش، چند سلام دیگر از زیارت ناحیه، خطاب به
 شهدای کربلا را با هم می‌خوانیم:
 «السلام عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلْبِيَّةِ.» سلام بر بدن‌های غارت شده.
 «السلامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلا أَكْفَانٍ.» سلام بر کسانی که بدون کفن، دفن
 شدند.
 «السلامُ عَلَى الرَّؤْسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ.» سلام بر سرهای جدا شده
 از بدن.
 «السلامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلا ناصِرٍ.» سلام بر مظلومی که بی‌یاور بود.

«السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الزَّكَايَةِ.» سلام بر کسی که بر خاک پاکیزه
آرمیده است.

«السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ.» سلام بر کسی که با خون
زخم‌هایش او را غسل دادند.

«السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأْسَاتِ الرَّمَاحِ.» سلام بر کسی که با جام
تیرهای دشمن سیرایش کردند.

صلى الله عليك يا ابا عبد الله الحسين (عليه السلام)

پی‌نوشت

- ۱- سوره نحل، ۵۳.
- ۲- همان، ۱۸.
- ۳- همان، ۷۱.
- ۴- سوره ضحی، ۱۱.
- ۵- سوره لقمان، ۲۰.
- ۶- سوره ابراهیم، ۳۴.
- ۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۷.
- ۸- همان.
- ۹- بحار، ج ۵۱، ص ۱۵۰.
- ۱۰- سوره نساء، ۱۴۷.
- ۱۱- سوره زمر، ۷.

بخش سوم

ارتباط با امام زمان (علیه السلام)

از جمله موضوعات مهم و جذاب در خصوص حضرت ولی عصر (علیه السلام)، موضوع ارتباط و پیوند با آن حضرت است. چرا که هم در قرآن و روایات و هم در ادعیه، درخواست ارتباط با آن بزرگوار مطرح شده است. در دعای ندبه دو جمله به این موضوع اشاره دارد، جمله اول اینکه دعا کننده از خداوند می خواهد «وَصِلِ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَصْلَةً تُؤَدِّي بِهَا إِلَيَّ مُرَافَقَةَ سَلَفِهِ». خدایا بین ما و آن حضرت چنان پیوند و ارتباطی برقرار کن، که به رفاقت و دوستی با گذشتگانش منجر گردد. و در بخش دیگری از همین دعا می خوانیم: «هَلْ إِلَيْكَ يَا بَنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى». ای فرزند پیامبر آیا راهی برای ملاقات تو هست؟ می دانید که ارتباط زمینه ساز ملاقات حضوری است، اما اصل ملاقات در اختیار ما نیست و به خواست و اراده خود حضرت تحقق می یابد.

در این بخش آیه ای از قرآن همراه با روایتی در ذیل آن، در خصوص این بحث تقدیم می شود و سپس معنا و کیفیت ارتباط بیان می گردد. خداوند در قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَ

رَابِطُوا وَاَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱

ای اهل ایمان صبر پیشه کنید (در امور فردی) و صابر باشید (در امور اجتماعی و در ارتباط با دیگران) و اهل رابطه و خویشتن دار باشید، آنگاه به رستگاری می‌رسید.

در این آیه چهار دستور آمده است:

۱- صبر کنید، چرا که صبر در مسیر زندگی خدا و شکوفایی استعدادهای آدمی نقش بسیار مهم و سرنوشت‌سازی دارد، در یک جمله جامع و کوتاه، صبر، مادر همه خوبی‌هاست؛ یعنی هیچ یک از فضائل اخلاقی در آدمی محقق نمی‌شود و ملکه جان انسان نمی‌گردد مگر با صبر و استقامت.

صبر بر گناه، نتیجه‌اش تقوی است.

صبر در عبادت و بندگی نتیجه‌اش تقرّب الی الله است.

صبر در مصائب و بلاها ثمره‌اش رضا و تسلیم در برابر قضای الهی است.

صبر کنار نعمت، تا آدمی مغرور و سرمست نشود، نتیجه‌اش شکر و سپاس است.

صبر کنار انفاق کردن بجا، نتیجه‌اش احسان و ایثار، مساوات و مواسات است.

صبر در میدان حق‌گویی و دفاع از مظلومین و در نهایت در میدان جنگ و جهاد، نتیجه‌اش شجاعت است.

صبر کنار زرق و برق دنیا و دل نبستن به آنها، نتیجه‌اش زهد است.

صبر کنار دل نبستن به دیگران و تکیه کردن به خدا، نتیجه‌اش توکل است.

صبر کنار حرف و حدیث مردم، و زخم زبان‌های آنها، نتیجه‌اش حلم و

بردباری، و عفو و گذشت است.

صبر کنار نخواستن و سوال نکردن از مردم، نتیجه‌اش عزت نفس است...

آری به برکت صبر، آدمی به تمام خوبی‌ها می‌رسد، لذا بیش از هفتاد مرتبه، خداوند از صبر سخن گفته است، هم برای بیان اهمیت صبر و هم به جهت ایجاد انگیزه و حساسیت در انسان.

نکته بعدی این که، صبر در چه امری تأکید و سفارش شده است؟ از سخنان امامان استفاده می‌شود که:

- صبر بر دینداری. خصوصاً در عصر غیبت که عصر پرفتنه و فساد است و تندباد آخرالزمان می‌وزد تا دین مردم را برباید، باید همانند حفظ گرانقدرترین شیء، از دین که عزیزترین گوهر هستی است مراقبت و محافظت کرد تا انسان هم دینش را سالم بدارد و هم دیندار از دنیا هجرت کند. «إصبروا علی دینکم».

- صبر بر اذیت و آزارهایی که در کنار اهل بیت بودن به انسان می‌رسد «إصبروا علی الأذى فینا».

باید میثم‌وار در مسیر اهل بیت مقاوم بود و ایستاد؛ چرا که این مشکلات و سختی‌ها برای آن است که ما را از اهل بیت پیامبر (ﷺ) جدا کنند. میثم تمار را به جرم اهل ولاء بودن به دار زدند. حجر بن عدی را به جرم محب و شیعه امیرالمؤمنین بودن تا کمر در خاک فرو کردند و با سنگ‌باران کردن او را به شهادت رساندند. عروس خباب بن آرت (هفتمین مسلمان صدر اسلام) را فقط به اتهام مرتبط بودن با خاندان امیرالمؤمنین اذیت و آزار کردند، به طوری که شکم او را دریده و فرزندش را از شکم بیرون آوردند و محکم به دیوار کوبیدند و کشتند. لذت حجاج بن یوسف ثقفی علیه اللعنة این بود که هنگام غذا خوردن دستور می‌داد، یکی از

شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نزد او، سر از بدنش جدا کنند، او درخون خود دست و پا می‌زد و حجاج ملعون با لذت غذا می‌خورد... از این نمونه‌ها بسیار است. آری محبین امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل بیت پیامبر در طول تاریخ اسلام، رنج‌ها و شکنج‌ها، محرومیت‌ها و زندان‌ها، و در نهایت شهادت‌ها را پذیرفتند، اما حاضر نشدند دست از اهل بیت پیامبر بردارند و سراغ دیگران بروند... و امروز ماییم که میراث‌دار آن همه خون‌های مقدس که پای شجره طیبه ولایت آل‌الله ریخته شد تا توحید و عدالت در زمین تحقق یابد. قطعاً امروز برای دوستان اهل بیت، سختی‌ها و رنج‌ها و محرومیت‌هاست، باید صبر کرد و در مسیر اهل بیت که اسلام مجسم‌اند، ثابت قدم باقی ماند تا لذت انس و همراهی با آن بزرگواران را در دنیا و آخرت چشید.

- صبر بر ادای واجبات.

- صبر بر تعلیم و تعلم. چون بدون صبر نه انسان می‌آموزد و نه تربیت می‌شود. نمونه قرآنی آن، داستان حضرت موسی (علیه السلام) با جناب خضر است. وقتی حضرت موسی (علیه السلام) درخواست همراهی با او را کرد، جناب خضر پاسخ داد، «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۲ تو توان صبر کردن و همراهی با مرا نداری.

معلوم می‌شود همراه استاد و معلم بودن و از او آموختن جز با صبر و استقامت ممکن نیست. این نکته برای جوانان ما مهم است که بدانند برای موفقیت در امر تحصیل و تحقیق علم، همواره نیازمند صبر و استقامت‌اند. از شکست‌ها و عدم موفقیت‌ها نترسند و به خود ضعف و سستی راه ندهند و از هر شکستی پُلی برای پیروزی بسازند.

- صبر بر فقر و محرومیت، به طوری که آدمی عفت خویش را از دست

ندهد. به تعبیر روایت، صبر زینت فقرا و شکر زینت اغنیاء است.

دومین خواسته خداوند از مؤمنین آن است که «و صابروا».

صابروا از باب مفاعله و طرفینی است، یعنی در مقابل استقامت دشمنان دیتان استقامت کنید و با صبر و استقامت، ایستادگی آنها را در هم شکنید. یا در مقابل اذیت و آزار مردم و بی‌مهری‌ها و بی‌اعتنایی‌های آنها در امر معاشرت صبر کنید، چرا که برای رسیدن به یک زندگی اجتماعی همراه با آرامش و محبت و صفا، نیازمند صبر و گذشت، و حلم و خویشتن‌داری با مردم هستیم.

قابل ذکر است که صبر موقعی ارزشمند است که برای خدا باشد نه برای شهرت‌طلبی و بر سر زبان‌ها افتادن و یا برای فرار از سرزنش‌های مردم و...

سومین دستور آیه شریفه «و رابطوا» است.

از آیات و روایات سه معنا برای این جمله استفاده می‌شود:

۱- اهل لغت یک معنای رابطوا را از مرابطه به معنای مرزبان ذکر کرده‌اند، یعنی مؤمنین مرزبان باشید. و هر ملتی دو مرز دارد، یکی مرزهای جغرافیایی کشور و دیگر مرزهای عقیدتی و فکری و دینی آنها. هشت سال دفاع مقدس مردم ایران، مصداق بارز مرزبانی از سرزمین ایران اسلامی بود و معنای دیگری که مسئولیت سنگینی بر دوش عالمان و مسئولین فرهنگی و مریبان و جوانان دیندار کشور می‌گذارد آن است که از مرزهای اعتقادی و فرهنگی خود پاسداری کنند و در برابر نفوذ افکار بیگانگان و شبهات ویران‌کننده‌ای که روشنفکران غرب‌زده مطرح می‌کنند از اعتقادات و دین مردم محافظت کنند. بنابراین یکی از تعابیری که در روایات در خصوص عالمان دینی آمده عنوان مرابطون است. از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل است که علماء شیعتنا المرابطون^۳، عالمان شیعه ما مرزبانند. امروز از مسئولیت و وظیفه عالمان و اندیشمندان و مسئولین

فرهنگی کشور در مرزبانی و محافظت از دین و اعتقادات مردم از هر زمان دیگر بیشتر احساس می‌شود و امید است کسانی که مسئولیت عظیم هدایت و راهنمایی مردم را به عهده دارند وظیفه و تکلیف خود را به خوبی انجام دهند و از افتادن در خط و خطوط سیاسی و جناحی، که بزرگ‌ترین لطمه را به این هدایتگری می‌زند جداً پرهیز کنند تا جاذبه خود را از دست ندهند و قبل از آن که جوانان ما به دام وسوسه‌های شیاطین انسی و لذت‌های نامشروع، و منحرفین از خدا بی‌خبر بیفتند، آنها را دریابند و نجات دهند.

۲- معنای دوم، از چند آیه قرآن استفاده می‌شود. رابطوا، یعنی دل‌های خود را به لطف خدا محکم کنید به طوری که همواره امیدوار و مقاوم و صبور در مسیر خداوند، زندگی سالم و بانشاط داشته باشید. در سه آیه قرآن این معنا آمده است: در داستان اصحاب کهف خداوند می‌فرماید، برای دستگیری از آنها و ایجاد روح امیدواری، ما دل‌های آنها را به لطف و محبت خود گره زدیم و «وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ»^۴

نمونه دیگر، در داستان حضرت موسی (علیه السلام) است که خداوند به مادر آن حضرت امر کرد فرزندت را در رود نیل بینداز تا در امان باشد. «لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۵ اگر ما، دل مادر موسی را محکم نمی‌ساختیم، تا از ایمان آورندگان (به وعده‌ی ما) باقی بماند. (برای حفظ ایمان و آرامش او دلش را به لطف خود ربط دادیم).

و در جریان جنگ بدر، خداوند می‌فرماید: «وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ»^۶

خداوند جهت یاری مسلمین در جنگ بدر فرشتگان را بر آنان نازل کرد. برای تطهیر و نشاط آنها باران فرستاد و جهت آرامش آنها، دل‌هایشان را به لطف خود محکم کرد تا آنها ثابت قدم باشند.

و بهترین وسیله ایجاد این آرامش، نماز است. به وسیله نماز خوب می‌توان لطف خدا را شامل حال خود کرد. چرا که در بعضی از روایات «رابطوا» را به ارتباط با نماز معنا کرده‌اند «رابطوا لِصَّلَوَاتِ»^۷

لذا از آثار مهم نماز در زندگی دنیوی، آرامش بخشی نماز است.

۳- معنای سوم، یعنی پیوند با امامان دین، خصوصاً با امام زمان (عجل الله فرجه) پیوند برقرار کردن است. از امام باقر (عجل الله فرجه) از معنای «و رابطوا» سوال کردند. حضرت فرمود: «و رابطوا مع امامکم الْمُنتَظَرِ»^۸ یعنی با امام منتظر رابطه داشته باشید.

از آیه شریفه و این روایت استفاده می‌شود، خواست و رضای الهی رابطه داشتن با امام زمان (عجل الله فرجه) است و حال این ارتباط تنها به معنای ملاقات حضوری و فیزیکی نیست، بلکه اعتقاد به ولایت و امامت او، منتظر او بودن، برای فرج او دعا کردن، به جهت یاری او خود را تعلیم و تربیت کردن، در حاجات و گرفتاری‌ها به او متوسل شدن، او را پناه امت دانستن، بینش و اعتقاد صحیح به آن بزرگوار داشتن، مطیع او بودن، رضایت او را تحصیل کردن... همه اینها از مصادیق ارتباط با امام زمان (عجل الله فرجه) است و این ارتباط نشانه‌ها دارد، مثل دوستی و محبت او را به هر کس و هر چیز ترجیح دادن. یا در فراق او اشک ریختن چرا که امام صادق (عجل الله فرجه) فرمود: «أَمَّا وَ اللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ أَمَامَكُمْ سَنِيئاً مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَحِّصَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ، أَوْ هَلَكَ، بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ، وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيُونُ الْمُؤْمِنِينَ...»^۹

آگاه باشید به خدا قسم امام شما سالیانی از روزگارتان غایب است و شما مورد امتحان قرار می‌گیرید تا آنجا که گفته می‌شود، او مرده است، یا هلاک شده، به کدام وادی رفته است در حالی که چشمان مؤمنین برای او اشک می‌ریزند... و نشانه دیگر، تشبیه به آن حضرت است؛ یعنی کارهایی که او انجام می‌دهد و او آنها را می‌پسندد، ما هم در حد توان دوست

بداریم و انجام دهیم.

نکته مهم این که آیا فاصله ما با امام زمان (علیه السلام) فاصله مکانی و زمانی است؟ یا فاصله ما با آن حضرت، فاصله اخلاقی و معنوی است؟ جواب روشن است، فاصله ما اخلاقی و معنوی است. یعنی گناهان و ردائل اخلاقی، نمی‌گذارد با آن عزیز حاضر غایب، ارتباط و پیوند برقرار کنیم و الا او در یک مکان خاص نیست تا بکوشیم به او برسیم، اگر موانع را کنار بزنیم، او را می‌بینیم، به تعبیر شاعر:

چنان غبار معاصی گرفته چشمم را که تو در کنار منی و من نمی‌بینم

و یا به تعبیر حافظ: تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.

و شاهد این مطلب، سخنان آن حضرت در دیدار با علی بن ابراهیم مهزیار است، او پس از سالیان دراز که در طلب مولای خود بود، در آخرین سفر حج به آرزویش نایل می‌شود، در طواف، خدمت راهنمای حضرت می‌رسد، و او از مهزیار سوال می‌کند ماترید؟ چه می‌خواهی؟ علی بن ابراهیم مهزیار می‌گوید: أريدُ الامامَ المحبوبِ عن العالم، امام غایب از عالم را می‌خواهم، راهنمای حضرت می‌گوید: ما هو المحبوب عنك و لكن حجبته سوء أعمالكم (دقت کنید) او از شما غایب نیست ولیکن اعمال بد شما، او را محبوب کرده است. خلاصه خدمت حضرت رسید، آقا فرمودند: «يا ابا الحسن ما الذي بقاء بك عنا الى الان قد كنا نتوقعك ليلاً و نهاراً.» چه چیزی سبب شد تا الان نزد ما نیایی و در این امر کندی کنی، ما شب و روز منتظر تو بودیم؟ علی بن مهزیار تعجب می‌کند که ما مشتاق و منتظر شما بودیم یا شما مشتاق و منتظر ما؟ حضرت می‌فرماید: «كلا ولكن كثرتُ الأموال و تجبرتُم على ضُعفاءِ شيعتي و قَطَعْتُم الرِّحْمَ التي بينكم فأين عذركم الآن؟» آنچه مانع رسیدن شما به ماست چند امر است:

۱- فزون‌طلبی و تکاثر مال و ثروت، (یعنی تمام هم و غم شما جمع

کردن مال و ثروت است، ثروت اندوزی و به دنبال کسب مال بودن تمام زندگی شما را فراگرفته است. جهت زندگی و موضع گیری های شما بر محور پول می گردد...»

۲- زورگویی و ستم شما بر شیعیان ضعیف ما.

۳- پیوندهای خویشاوندی را قطع کردن. پس عذر شما تا الان چیست؟
 علی بن مهزیار می گوید: یابن رسول الله «الْأَقَالَهُ الْأَقَالَهُ الْأَقَالَهُ، التَّوْبَةُ التَّوْبَةُ لَوْلَا اسْتِغْفَارُ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ لَهْلَكَ مَنْ عَلَيْهَا إِلَّا خَوَاصَّ الشَّيْعَةِ الَّتِي تَشَبَهَ اقْوَالَهُمْ اَفْعَالَهُمْ.» اگر استغفار بعضی از شما نبود هر آینه اهل هلاکت بودند مگر کسانی از شیعیان که سخنان آنها با عملشان یکی است.^{۱۰}

خلاصه همه باید بدانیم که فاصله با آن عزیز سفر کرده، فاصله اخلاقی و معنوی است نه زمانی و مکانی. و برای ایجاد ارتباط باید این فاصله را کم کرد و الا هرگز ارتباط میسر نمی شود. اگر ما صالح باشیم، سراغ ما می آید، او مشتاق و منتظر ماست...

و چهارمین دستور الهی «وَاتَّقُوا اللَّهَ» است. دستور به تقوا و مراقبت از خویش، یعنی خود را از آنچه حرام و خلاف است حفظ کردن، یعنی برخورد تسلط داشتن و مالک چشم و گوش، زبان و شهوت و شکم خود بودن...

نکته دیگری که قابل توجه است آن است که عبارت «و رابطوا» میان دستور به صبر و تقوا قرار گرفته است. شاید اشاره به این نکته باشد، که صبر و استقامت زمینه ساز رابطه و ارتباط با آن حضرت است و تقوی، نگهدارنده و حافظ این رابطه است. لذا دوستان و معتقدین امام زمان (علیه السلام) برای ارتباط با آن حضرت هم به صبر نیازمندند و هم به تقوی و بدون این دو، رابطه محال است.

بزرگواری که موفق به جذب عنایت و لطف او شدند از این صفات بهره خوبی داشتند و در حدّ عالی از تقوی و استقامت برخوردار بودند، به عنوان نمونه، درباره شخصیت باعظمتی نظیر مرحوم آیه الله العظمی آقای سید ابوالحسن اصفهانی (ره) که مورد عنایت خاص حضرت مهدی (عج) بود. نقل شده است که، پس از به شهادت رسیدن فرزندش، تصمیم گرفت بابت مرجعیت را به روی خود و مردم ببندد و رابطه خود را با مردم قطع کند، حضرت ولی عصر (عج) نامه‌ای توسط شیخ محمد کوفی به مرحوم اصفهانی نوشتند به این تعبیر که: «أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَاجْعَلْ فِي الدَّهْلِيْزِ مَجْلِسَكَ وَأَقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ، نَحْنُ نَنْصُرُكَ^۱» خودت را آزاد کن، و یا خود را تحت اختیار مردم قرار ده، در دهلیزخانه بنشین و حوائج مردم را برآور، ما تو را یاری می‌کنیم.

البته مرحوم سید از نوجوانی و ابتدای طلبگی مورد عنایت آن حضرت بود. به این حکایت جالب و شنیدنی توجه کنید: نوشته‌اند، مرحوم سید در اوایل بلوغ در سن چهارده سالگی به اصفهان آمد و در مدرسه صدر، حجره‌ای گرفت و به درس و بحث مشغول شد. شبی از شب‌های سرد زمستان، وقتی پدرش برای دیدن فرزند خود به حجره او آمد، با وضع نابهنجاری مواجه شد. حجره او را خالی از هرگونه وسایل ابتدایی برای زیستن دید. نه فرش و یا گلیم و زیراندازی، و نه چراغی برای روشن کردن، و نه نانی و سفره‌ای برای سیر شدن، با سخنانی سرزنش‌آمیز به فرزند خود، سید ابوالحسن اصفهانی می‌گوید: «نگفتم طلبه نشو، گرسنگی و محرومیت و فقر به دنبال دارد!! پدر به قدری ملامت کرد که، فرزند آزرده خاطر شد و دلش شکست. در این لحظه که سخت دگرگون شده بود، رو به قبله ایستاد و امام زمان (عج) را مورد خطاب قرار داد و با چشمانی اشکبار و لحنی ملتسانه عرضه داشت: آقا

عنایتی کنید تا نگویند شما آقا ندارید (پناه و فریادرسی ندارید).

لحظاتی چند نگذشت که فردی ناشناس در مدرسه صدر را زد، وقتی خادم مدرسه در را باز کرد، فرد ناشناس از او سراغ سید ابوالحسن را گرفت. خادم مدرسه، سید را صدا زد، او دم در مدرسه آمده با سیدی خوش سیما روبه‌رو شد که پس از دلجویی، به او پنج قران داد و گفت، شمعی نیز در طاقچه حجره است، آن را بردار و روشن کن تا نگویند شما آقا ندارید. شخص ناشناس با این سخن، سید ابوالحسن را تنها گذاشت و رفت. سید به حجره برگشت و ماجرا را به پدر گفت، پدر نیز مانند او دچار بهت و حیرت شد و اشک از چشمانش سرازیر گردید و در همان حال فرزند را در آغوش گرفت و بوسه‌هایی چند بر صورت گلگونش زد و با قلبی شاد به خانه برگشت.^{۱۲}

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم
از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم
سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم
جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم
بسی سعی نمودیم که ببینیم رخ دوست
جان‌ها به لب آمد رخ دلدار ندیدیم
ما تشنه لب، اندر لب دریا متحیر
آبی به جز از خون دل خود نچشیدیم
ای بسته به زنجیر تو دل‌های محبان
رحمی که در این باره بسی رنج کشیدیم
... ای حجت حق پرده ز رخسار برافکن
کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم
شاهان ز فقیران درت روی مگردان
بر درگهت افتاده بصدگونه امیدیم
و در انتها، عرض ادبی به ساحت مقدس سیدالشهداء (علیه السلام)، امام مهدی (علیه السلام) در زیارت ناحیه عرضه می‌دارد:

«السَّلَامُ عَلَيَّ الْمَقْطُوعِ الْوَتِينِ.» سلام بر کسی که رگ‌های گردنش را

بریدند.

«السَّلَامُ عَلَيَّ الْمُحَامِيِّ بِلَا مَعِينٍ.» سلام بر حمایت‌کننده (از دین و

اهل بیت) بی‌یاور.

«السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ.» سلام بر محاسن خونین حسین (علیه السلام).

«السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ.» سلام بر گونه‌های خاک‌آلود او.

«السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ.» سلام بر بدن غارت شده حسین (علیه السلام).

«السَّلَامُ عَلَى الشَّعْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ.» سلام بر دندان‌های پیشین که با چوب خیزران زده شد.

«السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ.» سلام بر سر برافراشته حسین (علیه السلام) بالای نیزه.

«السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفَلَوَاتِ.» سلام بر بدن‌های برهنه در بیابان کربلا...

صلى الله عليك يا ابا عبد الله الحسين (عليه السلام)

پی‌نوشت

- ۱- سوره آل عمران، ۲۰۰.
- ۲- سوره کهف، ۶۷.
- ۳- بحار الانوار، ج ۲.
- ۴- سوره کهف، ۱۴.
- ۵- سوره قصص، ۱۰.
- ۶- سوره انفال، ۱۱.
- ۷- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۸۱.
- ۸- تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۲.
- ۹- کمال‌الدین مرحوم شیخ صدوق (ره)، ج ۲، ص ۳۴۷، ح ۳۵.
- ۱۰- از کتاب دلائل الإمامة مرحوم عمادالدین طبری از علمای قرن چهارم، ۲۹۶.
- ۱۱- از کتاب عنایات حضرت مهدی موعود (عج) به علماء و مراجع تقلید، ۱۱۰.
- ۱۲- از کتاب مجموعه دیدار با ابرار، ج ۵۶، ص ۲۱ و ۲۲.

بخش چهارم

حقوق امام زمان (علیه السلام)

از جمله موضوعاتی که مورد توجه و تأکید فراوان اسلام است، موضوع حقوق و ادای آن می‌باشد، اعم از حقوق الهی و یا حقوق انسانی و نیز حقوق امامان (علیهم السلام) و یا حقوق مردم و حتی حقوق حیوانات و گیاهان. به عبارت جامع‌تر، اسلام مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف است و به قدری این موضوع از اهمیت بالا برخوردار است که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ آدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ»^۱ خداوند به چیزی برتر از ادای حق مؤمن عبادت نمی‌شود. یعنی از بهترین عبادات الهی ادای حق مردم است. در سخن دیگری از آن حضرت نقل است که می‌فرماید: «إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ...»^۲ راوی از آن حضرت از حقوق مسلمان بر مسلمان سوال کرد، حضرت فرمودند: هفت حق واجب بر عهده یکدیگر دارند، که اگر حقی از حقوق آنها را ضایع کند و نپردازد، از ولایت خدا و طاعت او خارج می‌شود و از جانب خدا برای او بهره و نصیبی نیست. توضیح مطلب این که، برای ولایت الله دو معنا ذکر کرده‌اند، یکی محبت و دوستی

خداوند و دیگری نصرت و یاری او. اینکه حضرت فرمود، کسی که در ادای حق مسلمانان کوتاهی کند، اولین عقوبت و تازیانه دنیوی او آن است که از ولایت الهی بیرون می‌رود؛ یعنی خداوند نه او را دوست می‌دارد و به او محبت می‌کند و نه او را یاری می‌کند و نه از امدادهای غیبی بهره‌مند می‌شود، و دومین عقوبت این که او از مسیر طاعت الهی خارج می‌شود و در مسیر خلاف و گناه قرار می‌گیرد و سومین عقوبت این که پروردگار او را از بهره‌های موهبتی و تقریبی خود محروم می‌کند. خلاصه اگر بخواهیم بالاترین عبادت را انجام دهیم و از محبت و دوستی، و نصرت و یاری خداوند برخوردار باشیم، و مطیع او بوده، از عنایات و توجهات حضرت حق بهره‌مند باشیم، راهی جز ادای حقوق دیگران نداریم خصوصاً کسی که امام المسلمین و حجت خدا بر خلق و ولی نعمت ماست یعنی امام زمان (علیه السلام). به طوری که اگر حقوقی که آن بزرگوار برعهده مردم دارد ادا نشود گرفتار عقوبت الهی می‌شوند و از چشم خدا می‌افتند. در دعای ندبه ملتمسانه از خداوند می‌خواهیم که «... وَ أَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ» خدایا ما را به ادای حقوق آن حضرت یاری فرما...

همان‌گونه که ادای حقوق آن عزیز خداوند لازم است، شناخت و معرفت آن حقوق هم ضروری است چرا که بدون شناخت حقوق آن بزرگوار، ادای حق ممکن نیست. بنابراین، در این بخش به لطف و عنایت حضرتش، به اجمال به پاره‌ای از این حقوق می‌پردازیم به این امید که به کمک خداوند و دست‌گیری و راهنمایی آن حضرت، بتوانیم به قدر توان و آگاهی در مسیر ادای حقوق آن حضرت گام برداریم. انشاءالله

۱- حق وجود است، به این معنا که خداوند به واسطه ولی‌اش خلق می‌کند و رزق می‌دهد، همچنانکه در توقیع شریفی که از آن حضرت رسیده است می‌خوانیم «... وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا.»^۳ ما

دست پرورده خداییم و خلق دست پرورده ما. مؤید این سخن، کلام علوی در نهج البلاغه است که فرمود: «فَانَا صَنَاعُ رَبِّنَا، وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَاعُ لَنَا.»^۴ در روایت دیگری از پیامبر (ﷺ) نقل شده است که می فرماید: «... یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم و لا حوّا و لا الجنة و لا النار و لا السماء و الأرض...»^۵ اگر ما نبودیم خداوند نه آدم و حوّا را، نه بهشت و جهنم را، و نه آسمان و زمین را خلق نمی کرد... یعنی امام زمان (عجلایه) و پدران بزرگوارش واسطه خلقت و فیض رسانی خداوندند. به همین معنا در دعای ندبه اشاره شده است که «أَيِّنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ.»

در توقیع دیگری از امام زمان (عجلایه) رسیده است که فرمود: «... و اما امامان از خداوند درخواست می کنند و او می آفریند و او روزی می دهد، به خاطر اجابت درخواست آنها و تعظیم حق ایشان.»^۶

همین چند نمونه از روایات کافی است که معتقد باشیم و باور کنیم، ما در خلقت خود مدیون آن حضرتیم و او حق وجود هستی بر ما دارد و ادای این حق به آن است که ما همه هستی و وجود خود را برای او و در راه و مکتبش، هزینه کنیم و در خدمت او باشیم چرا که خدمت به او خدمت به خداوند است، همان طور که اطاعت او، اطاعت از خداست.

ز عطر و بوی تو گل‌ها معطر
ز نور روی تو انجم منور
به تو قائم نظام کل هستی
تو را باشد همه اشیاء مسخر

۲- حق بقاء است. یعنی بقای جامعه بشری، ثبات و قرار زمین و آسمان و اهل آنها، به وجود ولی حق است، امام به منزله مدار و محور زمین و اهل آن است، به طوری که اگر نباشد، آنها هم نیستند. چنانچه در روایات فراوانی به این مضمون آمده است که «لَوْلَا الْحُجَّةَ لَسَاخَطِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا.» اگر حجت خدا روی زمین نباشد، زمین اهلس را می بلعد. از امام صادق

(عَلَيْهِ السَّلَامُ) سوال کردند، «تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا»^۷ آیا زمین بدون امام (حجت خدا) می ماند؟ فرمود: نه. آری بقای زمین و آسمان، حیات موجودات، معرفی حق و باطل، حرام و حلال، دعوت مردم به سوی خدا... همگی بستگی به وجود امام و حجت الهی دارد. پس هر کس حیات دارد و از زندگی بهره مند است و از آسمان و زمین استفاده می کند و حلال و حرام الهی را می شناسد و به خدا متوجه است... و امدار امام زمان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است.

در روایتی می خوانیم: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ»^۸ حجت خدا قبل از خلق و همراه هر مخلوقی و پس از خلق خواهد بود. یعنی خداوند به واسطه او خلق می کند و به وسیله او هر مخلوقی را بقاء و حیات می بخشد.

و در دعای عدیله و در وصف امام زمان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می خوانیم: «... ثُمَّ الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجِيُّ الَّذِي بَقَائِهِ بَقِيَّتِ الدُّنْيَا وَ يُمْنُهُ رُزْقَ الْوَرَى وَ بوجوده ثَبَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ...»

امام مهدی (عج) کسی است که به بقاء او، دنیا باقی است و به برکت او دیگران رزق می خورند و به وجود او آسمان و زمین قرار دارد. بنابراین دومین حق عظیم آن حضرت، حق بقاء است و ادای این حق به آن است که جهت زندگی انسان به سمت و سوی او باشد، معیار حق را او بداند و هر آنچه و هر آنکس که در مقابل اوست باطل است. دینش را از او اخذ کند و حلال و حرام را به او بشناساند. دعوت و ندای او را لبیک گوید و به عطر وجود او خود و زندگیش را معطر کند...

۳- حق قرابت و خویشاوندی با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است.

طبق آیه شریفه قرآن که می فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ

فِي الْقُرْبَى»^۹

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) به امت بگو: من اجر رسالت از شما نمی‌خواهم مگر دوستی و مودت نزدیکانم.

از عالمان و مفسران سنی و شیعه ذیل آیه شریفه، روایات متعدد از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نقل است که مراد از «قربی» در آیه، اهل بیت پیامبرند. و امام عصر (عَلَيْهِ السَّلَام) هنگام ظهورش چنین ندا می‌دهد «... وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ بِحَقِّي، فَأَنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقُّ الْقُرْبَى بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)»^{۱۰}

و از شما می‌خواهم، به حق خدا و حق رسولش و حق خودم بر شما، که مرا بر شما حق قرابت و خویشاوندی پیامبر است... و ادای این حق به مودت ورزیدن است، یعنی اولاً، معتقد باشیم که آنها سزاوارترین کس به محبت ورزیدن هستند. به طوری که محبت به آنها محبت خداست. ثانیاً محبت و عشق به آنها را در عمل و رفتار و اخلاق خود نشان دهیم نه فقط در شعار و ادعا. ثالثاً، نفع و بهره این محبت، نصیب خود ما می‌شود، و راه خدا و حرکت در صراط مستقیم حق با چنین محبتی هموار می‌گردد و نهایتاً چاشنی کرامت‌های اخلاقی، محبت به اهل بیت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) است.

۴- حق هدایت و تعلیم است. چرا که غرض اصلی از نصب امامت و ولایت، هدایت و راه‌یابی به سوی خداوند است. در زیارت روز جمعه می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَوْرَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ.»

(خطاب به امام زمان (عَلَيْهِ السَّلَام)): سلام بر تو ای نور خدا که شایستگان را هدایت کرده‌ای (یعنی آنها که پذیرای هدایت‌اند) و ادای این حق آن است که ما هدایت و معارف دین را از آنان بگیریم نه از جای دیگری، معارف اهل بیت را با معارف بشری مخلوط نکنیم، دیگران را به جای آنها در هدایت و معارف نشانیم. تنها سرچشمه زلال معارف الهی نزد اهل بیت

پیامبر است و شاهد این ادعا آیات و روایات فراوانی است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: «بَلِيَّةُ النَّاسِ عَظِيمٌ، إِنَّ دَعْوَانَهُمْ لَمْ يُجِيبُونَا وَ إِنَّ تَرْكِنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا.»^{۱۱} گرفتاری مردم بزرگ است، اگر آنها را دعوت کنیم اجابت نمی‌کنند و اگر آنها را رها کنیم، به غیر ما هدایت نمی‌شوند. یعنی هدایت منحصر است به ما اهل بیت، ولی مردم به هدایت ما توجه نمی‌کنند بنابراین به بلیه بزرگ مبتلا می‌شوند. (دقت کنید که حضرت از هدایت نشدن مردم، به بلای بزرگ تعبیر می‌کند.)

در حدیث دیگری از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل است که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«ثَلَاثٌ أَقْسِمُ أَنَّهُنَّ حَقٌّ: إِنَّكَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِكَ عُرَفَاءٌ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتِكُمْ وَ عُرَفَاءٌ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ وَ عُرَفَاءٌ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ.»^{۱۲}

سه چیز است که قسم می‌خورم حق است: تو و اوصیاء پس از تو، متولیان و امیرانی هستی که خداوند شناخته نمی‌شود مگر از طریق معرفت شما، و وارد بهشت نمی‌شوند مگر کسانی که شما را بشناسند و شما هم آنها را بشناسید و وارد جهنم نمی‌شوند مگر کسانی که شما را انکار کنند و شما هم آنها را انکار کنید.

در حدیث سوم از امام مجتبی (علیه السلام) نقل است که فرمودند:

«... وَ لَوْلَا مُحَمَّدٌ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَآلِهِ، كُنْتُمْ حَيَارَى كَالْبَهَائِمِ، لَا تَعْرِفُونَ

۱. العرفاء جمع عريف (بر وزن فعيل به معنای فاعل) و هو القيم بامور القبيلة او الجماعة من الناس يلي امورهم و يتعرفه الامير منه احوالهم. عرفا جمع عريف است. و عريف به کسی گویند که امور گروهی و یا جماعتی از مردم را سرپرستی کند و به وسیله او احوال مردم را بشناسند. که مراد در اینجا امیرالمؤمنین و اوصیاء معصوم است.

فَرَضًا مِنَ الْفَرَائِضِ»^{۱۳}

... و اگر پیامبر و جانشیان او از فرزندان نبودند شما همانند چهارپایان حیران و سرگردان بودید، به طوری که حکمی از احکام واجب الهی را نمی‌شناختید. یعنی به برکت هدایت و تعلیم و تربیت پیامبر و اهل بیت او با احکام دین خدا آشنا شدید و با عمل کردن به دستورات الهی راه رستگاری را پیشه خود کردید.

خلاصه ادای این حق به آن است که ما در عصر صنعت و تکنولوژی و ارتباطات، مبدا فریفته علم و صنعت و فناوری شویم و خود را از معارف الهی انسان‌ساز اهل بیت بی‌نیاز ببینیم و گمان کنیم علم بشری می‌تواند جانشین علوم و معارف الهی اهل بیت شود.

در دیداری که مرحوم آیه‌الله آقای میرزا مهدی اصفهانی (ره) با حضرت صاحب (عج) داشتند حضرت این عبارت را به او نشان دادند که «طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا مَسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا» و به نام مبارک خود امضا کردند.

تحصیل معارف به غیر طریق ما اهل بیت، مساوی است با انکار ما. بنابراین نه فلسفه یونان و نه عرفانی که از بافته‌های ذهن بشر است، هرگز نمی‌تواند آدمی را هدایت کند و به مقصد و مقصود از خلقت خود برساند.

۵- حق نعمت است. یعنی به تعبیر زیارت جامعه کبیره، اهل بیت (علیهم‌السلام) ولی نعمت خلق‌اند. به طوری که خداوند به واسطه آنها و به برکت وجود آنان به خلق نعمت می‌دهد. احادیث فراوانی بر این امر گواه است، نظیر این حدیث از امام صادق (علیه‌السلام) که فرمود: «خداوند ما را آفرید و خلقت ما را نیکو قرار داد و ما را نیکو صورتگری کرد و ما را چشم خود در بین بندگانش قرار داد (تا شاهد و ناظر اعمال و رفتار آنها باشیم) و زبان

گویای او و دری که (بندگان را به علم و ایمان و اطاعت او) دلالت کند، و گنج‌های (علم و معرفت و رحمت او) خداوند در آسمان و زمین.

به برکت ما درخت‌ها بارور گردیده، و میوه‌ها رسیده، نهرها جاری شده، باران از آسمان باریده، گیاه از زمین روئیده و به عبادت ما خدا عبادت می‌شود و اگر ما نبودیم خداوند پرستش نمی‌شد.

پس هر امامی در زمان خود، ولی نعمت خلق است و از این ناحیه ادای حق بزرگی متوجه مردم است. و ادای این حق به آن است که شاکر باشیم و تقوای خدا پیشه کنیم و حق واجب اقتصادی خداوند را در مال و امکانات خود پردازیم (خمس و زکات و انفاقات) و به برادران دینی خود احسان و خوبی کنیم و آنها را در نعمت‌های خداوند سهم سازیم و اگر چنین نکنیم خدا و رسول او و اهل بیت پیامبر از ما بیزارند.^{۱۴}

۶- حق اجتماعی و سیاسی است. یعنی معتقد باشیم پس از پیامبر (ﷺ) تنها کسانی سزاوار رهبری فکری و سیاسی و اجتماعی امت‌اند که از جانب خدا و رسول معرفی شده‌اند و آنها جز اهل بیت پیامبر نیستند. شاهد صادق این ادعا آیات و روایات فراوانی است نظیر حدیث غدیر و مجموعه احادیثی که برخلافت و وصایت و جانشینی اهل بیت پیامبر (ﷺ) پس از آن حضرت دلالت می‌کند.

این بود پاره‌ای از حقوق امام زمان (علیه السلام) به امید آن که خداوند به توفیق ادای این حقوق را مرحمت فرماید تا بدین وسیله به حضرت نزدیک شویم و عنایات او را به خود جلب نماییم.^{۱۵} انشاءالله.

در حالات مرحوم علامه حلی (ره) نوشته‌اند. او هر شب جمعه از زادگاهش حله به کربلا برای زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می‌رفت. در یکی از روزها که به سمت کربلا حرکت می‌کرد، در راه شخصی به او رسید و همراه علامه با هم به کربلا رفتند. علامه با همراه خود هم صحبت

شد و مسائلی مطرح گردید، علامه دریافت که با مرد بزرگ و عالمی مصاحب است. هر مسئله و مشکلی می‌پرسید، رفیقش بدون زحمت جواب می‌داد. از وسعت علم رفیقِ راهش متحیر ماند. با هم گرم صحبت بودند تا آن که در مسئله‌ای آن شخص برخلاف فتوای علامه نظر داد. علامه گفت، این فتوا برخلاف اصل و قاعده است، دلیلی هم که این قاعده را از بین ببرد نداریم. آن شخص گفت چرا دلیل موثقی داریم که شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب در وسط فلان صفحه آن را نقل کرده است. علامه گفت: من چنین حدیثی در کتاب تهذیب ندیده‌ام، آن شخص گفت: کتاب تهذیبی که در نزد شماست در فلان صفحه و سطر این حدیث مذکور است. علامه متحیر ماند که این شخص ناشناس، تمام علائم و خصوصیات نسخه منحصراً به فرد کتاب تهذیب را که نزد او بود می‌داند، فهمید نزد شخص بزرگی حضور دارد، لذا مسائل پیچیده‌ای که برای خودش حل نشده بود، مطرح کرد و جواب شنید.

در آن هنگام تازیانه‌ای که در دست داشت به زمین افتاد، ناخودآگاه از آن شخص ناشناس پرسید آیا در غیبت کبرای امام زمان (علیه السلام) امکان ملاقات با آن حضرت وجود دارد؟ آن شخص که تازیانه را از زمین برداشته بود و به علامه می‌داد، دستش به دست علامه رسید و فرمود: «چگونه نمی‌توان امام زمان (علیه السلام) را دید، و حال آن که اکنون دستش در دست توست.» علامه با شنیدن این سخن خود را به دست و پای آن حضرت انداخت و در حالی که محو جمال او بود بیهوش شد، وقتی بیهوش آمد کسی را در آنجا ندید.

بعد که به منزل رجوع کرد، سری به کتاب تهذیب شیخ طوسی زد و دید نشانی آن حدیثی که حضرت فرمود درست است. در حاشیه نوشت. این حدیثی است که مولایم امام زمان (علیه السلام) مرا به آن خبر داد.^{۱۶}

آری، به محضر آن حاضر غایب و عزیز سفر کرده که صد قافله دل
همراه اوست خطاب می‌کنیم:

ای که از لطف سراسر جانی	جان چه باشد؟ که تو صد چندانی
به دمی زنده کنی صد مرده	عیسی، آب حیاتی، جانی
بشماشای تو آید همه کس	لاله‌زاری، چمنی، بستانی
روی در روی تو آرند همه	قبله‌ای، آیینه‌ای، جانانی
آرزوی دل بیمار منی	صحتی، عافیتی، درمانی
همه خوبان بتو آراسته‌اند	کهربائی، گهری، مرجانی

فخرالدین عراقی

طبق روال بخش‌های گذشته، در انتهای این بخش، قسمتی دیگر از زیارت ناحیه آن حضرت را با هم می‌خوانیم و می‌سوزیم و می‌گیریم. ابتدا می‌فرماید: «قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ»، یا جدا حسین جان از صبر و استقامت تو ملائکه آسمان‌ها در تعجب‌اند. «فَأَخَذُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ» پس از هر سو دور تو را گرفتند، «وَأَثَخْنُوكَ بِالْجِرَاحِ» و زخم‌های کاری بر تو زدند، «وَحَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرُّوْحِ، وَ لَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ» و بین تو و شب مانع شدند (که کارت به شب نکشد) درحالی که برای تو یآوری نمانده بود و تو صابری هستی که به حساب خدا گذاشتی. (یعنی برای خدا صبر کردی) «تَذَبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ» از زنان و فرزندانانت دفاع کردی تا این که تو را از اسب انداختند (اشاره به آخرین تیری که به قلب مبارک نشست، و حضرت بی‌قرار و ناآرام از روی اسب به زمین افتاد) «فَهَوَّيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحاً» پس با بدنی مجروح و زخمی بر زمین افتادی، «تَطَّوُّوكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا وَ تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا.» اسب‌ها بر بدن تو تاختند و ستمگران و طاغیان شمشیرهایشان را بر تو فرود آوردند. (هر که

هر چه داشت با آن به تو حمله کرد، آنها که شمشیر داشتند با شمشیر، نیزه‌داران با نیزه، و آنها که چیزی نداشتند دامن‌های خود را پر از سنگ کردند و بر بدن شما سنگ زدند) و آنگاه که نفس‌های آخر را می‌کشیدی: «قَدْ رَشَحَ لِمَوْتِ جَبِينِكَ» عرق مرگ بر پیشانی‌ات ظاهر گشت. «وَ اخْتَلَفْتُ بِالْانْقِبَاضِ وَ الْانْبِساطِ شَمَالِكَ وَ يَمِينِكَ» دست و پای خود را به سمت چپ و راست باز و بسته کردی. «تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا اِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ» گوشه چشمت را به سوی خیمه‌ها گرداندی «وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وَاٰلِكَ وَ اَهَالِيكَ وَ اَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا اِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا، مُخَمِّمًا بِاَكْيَا» و پس از فرزندان و خاندان به خودت مشغول شدی و اسبت گریزان به سوی خیمه‌هایت شتافت در حالی که شیهه‌کنان و گریان بود...

الا لعنة الله على القوم الظالمين

صلی الله علیک یا ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)

پی‌نوشت

- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۴.
- ۲- همان، ص ۱۶۹، ح ۲.
- ۳- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۵۶. از احتجاج مرحوم طبرسی، ج ۲، ۲۷۸. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.
- ۴- نامه ۲۸ نهج البلاغه.
- ۵- کمال الدین شیخ صدوق (ره)، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۴. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۵.
- ۶- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۵۷. به نقل از احتجاج مرحوم طبرسی (ره)، ج ۲، ص ۲۸۴.
- ۷- مرحوم شیخ صدوق (ره) در کتاب کمال الدین، ج ۱، باب ۲۱، ص ۲۰۱ که ۲۳ حدیث در این خصوص ذکر می‌کند. همچنین مرحوم کلینی (ره) در اصول کافی، کتاب الحجۃ باب ان الارض لاتخلوا من حجة، ج ۱، ص ۱۷۸ که ۱۳ روایت نقل می‌کند.
- ۸- کمال الدین شیخ صدوق (ره)، ج ۱، ص ۲۳۲.

- ۹- سورة شوری، ص ۲۳.
- ۱۰- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۶. از غیبت نعمانی، ص ۲۸۱.
- ۱۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۹.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۶۱.
- ۱۵- در این بخش از کتاب شرح دعای ندبه مرحوم علوی طالقانی استفاده شد.
- ۱۶- از کتاب دارالسلام مرحوم عراقی، ص ۷- و کتاب عنایات حضرت مهدی موعود به
 علما، ص ۵۶- و کتاب قصص العلماء، ص ۳۵۹.

بخش پنجم

ملکوت زمان (رابطه امام زمان (علیه السلام)) و روز جمعه

از جمله مخلوقات با عظمت و پر محتوای الهی که قبل از خلقت آدم، خلق شد، زمان است. زمان در نزد عرف شامل ثانیه‌ها، دقیقه‌ها، ساعت‌ها، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها، سال‌ها و در نتیجه عمر آدمی است و یا به تعبیر قرآنی که خداوند می‌فرماید: ما در شش روز، آسمان‌ها و زمین را خلق کردیم، یعنی خلقت، در ظرف زمانی تحقق یافته است. به طوری که ذکر گردید، از جمله مصادیق زمان عبارت از روزها و هفته‌ها و ماه‌هاست. شاید بتوان چنین ادعا کرد، همان‌گونه که انسان‌ها از قابلیت گوناگون کمی و کیفی برخوردارند و همه یکسان آفریده نشده‌اند، روزهای هفته هم از قابلیت‌های مختلف برخوردار است. بنابراین در سخنان بزرگان در خصوص روز جمعه مطالب بسیار با عظمتی به ما رسیده است، خواه مراد از جمعه هفته باشد و یا آخرین روز هفته.

به عنوان نمونه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «یومُ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ مِنْ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ يَوْمِ الْفِطْرِ.»^۱ روز جمعه آقای

ایام است و نزد خداوند از روز قربان و فطر با عظمت تر است.

روایت دیگری چنین می‌فرماید: خیر و شر و صدقه و خوبی‌ها در روز جمعه مضاعف محسوب می‌شود به علت فضیلت و برتری روز جمعه بر سایر ایام.^۲

و یا در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: «إِنَّ لِلْجُمُعَةِ حَقًّا وَ حُرْمَةً. فَإِذَا كَانَ ان تَضِيْعَ أَوْ تَقْصَرَ فِي شَيْءٍ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ التَّقَرُّبِ إِلَيْهِ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ تَرْكِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا، فَإِنَّ اللَّهَ يُضَاعَفُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَ يَمْحُوُ فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَ يَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ.»^۳

از عظمت روز جمعه آن است که دارای حق و حرمت است و فرمود: برای روز جمعه حق و حرمتی است. بپرهیزید از ضایع کردن و یا کوتاهی کردن در عبادت و عمل صالح و ترک محرمات، چرا که خوبی‌ها در آن دو چندان است و بدی‌ها از بین می‌رود و درجات ترفیع می‌یابد.

این تعبیر همگی حکایت از عظمت و بزرگی روز جمعه دارد و این که ما حق این روز را بشناسیم و حریم‌اش را با خوبی‌ها و عبادات رعایت کنیم.

در کلام دیگری از امام رضا (علیه السلام) که چند جمله‌اش با حدیث قبل یکی است حضرت می‌فرماید: «... وَ يَسْتَجِيبُ فِيهِ الدَّعَوَاتِ وَ تَكْشِفُ فِيهِ الْكُرْبَاتِ وَ تَقْضِي فِيهِ الْحَوَائِجِ الْعِظَامِ، وَ هُوَ يَوْمُ الْمَزِيدِ لِلَّهِ فِيهِ عُتْقَاءُ وَ طُلُقَاءُ مِنَ النَّارِ، مَا دَعَا بِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَ عَرَفَ حَقَّهُ وَ حَرَمَتَهُ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ عُتْقَائِهِ وَ طُلُقَائِهِ مِنَ النَّارِ، فَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مَاتَ شَهِيداً وَ بَعَثَ آمِناً وَ مَا اسْتَخَفَّ أَحَدٌ بِحَرَمَتِهِ وَ ضَيَّعَ حَقَّهُ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ أَنْ يُصَلِّيَهُ نَارٌ جَنَّهُمْ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ.»^۴

می‌فرماید: «... در روز جمعه دعاها مستجاب و غم و غصه‌ها برطرف و حاجت‌های بزرگ برآورده می‌شود. خداوند در روز جمعه افراد زیادی

را از آتش آزاد می‌کند. احدی از مردم نیست که روز جمعه خدا را بخواند و حق و حرمت روز جمعه را نگهدارد مگر آن که خداوند او را از آزاد شدگان جهنم قرار می‌دهد و اگر در روز و یا شب جمعه از دنیا رفت مرگ او شهادت است و در قیامت در کمال امنیت مبعوث می‌شود و احدی نیست که حرمت این روز را سبک شمارد و حقش را ضایع کند مگر این که بر خدا لازم است او را عذاب کند مگر این که توبه کند.

و باز برای عظمت این روز همین بس که خداوند جمعه را عید مسلمین قرار داد آن هم برتر از عید قربان و فطر. یعنی پس از عید غدیر هیچ عیدی برای مسلمین برتر از جمعه نیست. ولی افسوس که مسلمین از این حقیقت غافلند و به دید عید بودن به روز جمعه نمی‌نگرند.

در قرآن مشخصاً از دو روز یاد شده است. یکی یوم‌السبت (روز اجتماع یهودیان) و دیگر یوم‌الجمعه (روز اجتماع مسلمین). اما سوره‌ای به نام سوره‌السبت نداریم ولی سوره‌ای به نام جمعه داریم و در این سوره دوبار کلمه لهو به کار رفته، که شاید به این معنا باشد که مبادا روز جمعه به لهو و بازیچه و سرگرمی‌های غیر مفید بگذرد. (آن‌گونه که امروز در بین کثیری از مردم و جوانان معمول و مرسوم است که روز جمعه روز خوشی و خوش‌گذرانی و به بطالت و رهایی از کار و عبادت گذراندن و هوسرانی و سرگرمی... مشغول شدن است. چرا که نوعاً از عظمت و حقیقت این روز غافلیم. خداوند ما را از خواب غفلت بیدار سازد و توفیق درک عظمت ایام، خصوصاً روز جمعه را به ما مرحمت فرماید).

از اهمیت روز جمعه همین بس که اتفاقات مهمی در طول تاریخ انبیا و اولیای الهی در این روز افتاده و یا در آینده اتفاق می‌افتد:

- خداوند آدم ابوالبشر را در روز جمعه آفرید و در همین روز آدم به زمین هبوط کرد و در همین روز آدم از دنیا رفت.

- در روز جمعه فرمان سرد شدن آتش بر ابراهیم خلیل (علیه السلام) صادر شد و اسماعیل از قربانی رهایی یافت یعنی پدر از یک امتحان بزرگ، سربلند و پیروز بیرون آمد.

- روز جمعه روزی است که خداوند توسط جبرئیل در حضرت مریم دمید و آن حضرت به عیسی حامله شد و این معجزه الهی تحقق یافت.

- در روز جمعه حضرت ایوب (علیه السلام) از آن بلاها و بیماری‌ها نجات یافت.

- در روز جمعه خداوند دعای حضرت یعقوب (علیه السلام) را مستجاب کرد.

- روز جمعه خداوند در عالم ذر از خلائق برای نبوت و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیمان گرفت.

- روز عید غدیر روز جمعه بود.

- روز جمعه روز برپایی قیامت است.

- روز عاشورا روز جمعه بود.

- روز ظهور امام زمان (علیه السلام) روز جمعه است.

- روز جمعه را ساعتی است که هیچ کس از خداوند چیزی نطلبد و نخواهد مگر این که برآورده شود جز گناه.

- روز جمعه یوم الله است.

- روز جمعه روز نیایش با خداوند است.

- روز جمعه روز میثاق با آل الله است، چرا که امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«ما من شیء یُعبد الله به یوم الجمعة أحبُّ الی من الصلاة علی محمد و آل محمد.» عبادتی نزد من بهتر از صلوات بر محمد و آل محمد در روز جمعه نیست.^۵

- روز جمعه، روز توجه به محرومان، روز عبادت، روز نظافت و روز

مسابقه در خوبی‌هاست.

گرچه طولانی شد ولی لازم بود برای معرفت به قدر و عظمت روز جمعه و قدردانی از این نعمت بزرگ الهی این مطالب نوشته شود.

حال به این سوال می‌پردازیم: روز جمعه که متعلق به امام زمان (عج) است به چه معناست؟ چه ارتباطی بین امام زمان (علیه السلام) و روز جمعه است؟ برای یافتن جواب، لازم است به یک حقیقت قرآنی اشاره کنیم: طبق صریح آیه قرآن آنچه خداوند آفریده است، ظاهری دارد و باطنی و یا مُلکی و ملکوتی دارد. چرا که خداوند می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بَدَأَ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۶

منزه است خدایی که ملکوت هر چیزی به دست اوست و به سوی او رجوع می‌کنید.

از عنوان «کل شیء» استفاده می‌شود هر چیزی که خداوند آفرید ملکوت دارد. یعنی غیر از ظاهر، از باطن و حقیقت هم برخوردار است. توضیح مطلب این که هر موجودی دو سمت و سو دارد. یک سمت و سوی آن رو به خلق است (ظاهر که با چشم سر دیده می‌شود و سمت و سویی رو به خدا دارد که باطن و ملکوت آن چیز است. به عبارت دیگر جنبه یلی الخلقی هر چیزی جنبه مُلکی آن است و جنبه یلی الّلهی آن ملکوت و باطن اوست که با چشم سرّ می‌توان دید.

آیه دیگری که بر این موضوع دلالت دارد آیه «قُلْ مَنْ بَدَأَ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلا يُجَارُ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ اللهُ...» بگو ملکوت هر چیزی به دست کیست؟ او پناه می‌دهد و پناه نمی‌خواهد، اگر بدانید، حتماً و محققاً آنها پاسخ می‌دهند به دست خداوند است.

پس مطلب اول این که با دو آیه قرآن ثابت شد که هر چیزی که خداوند آفرید و نام «شیء» بر او اطلاق می‌شود ملکوت و باطنی دارد. یعنی چهره‌ای و لایه‌ای غیر از ظاهر و جنبه مُلکی آن، حال خواه اعتقاد و عمل

و اخلاق باشد و یا زمین و زمان و خود انسان. به تعبیر دیگر ظاهر مخلوقات، جسم است و باطن و ملکوت، همانند روح و جان است. از معارف مسلم ماست که باطن عقاید و اعمال و اخلاق انسان‌ها یا بهشت است و یا جهنم و این چیزی جز همان بُعد ملکوتی آنها نیست. عده‌ای در دنیا، نظیر علامه طباطبایی (ره) عذاب برزخی کسی را در وادی السلام نجف مشاهده کردند.

مطلب دوم که از قرآن استفاده می‌شود این است که فقط کافی نیست به ملکوت، ایمان داشت و به آن معتقد بود، بلکه از ما می‌خواهد به ارتباط با ملکوت هم معتقد باشیم و آن را ممکن بدانیم. چنانچه افرادی با ملکوت ارتباط مستقیم داشته و دارند.

آیه شریفه «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» شاهد این ادعاست.^۷

آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین آنچه خدا خلق کرده است نمی‌نگرند؟ اولاً از آیه استفاده می‌شود، خداوند از انسان می‌خواهد با دقت نظر و نگاه عمیق و متفکرانه در ملکوت آسمان‌ها و زمین بنگرند (ارتباط با ملکوت و فهم و درک آن) ظاهر استفهام انکاری است، یعنی آنان به ملکوت نظر ندارند فقط ظاهری از موجودات اطراف خود را می‌نگرند و می‌گذرند.

ثانیاً از «ما خلق الله من شيء» همان اصل بالا که هر چیزی ملکوت دارد استفاده می‌شود.

ثالثاً انسان قابلیت درک و نظر به ملکوت عالم و آدم را دارد و الا درخواست از او کاری بیهوده بود.

مطلب سوم این که قرآن نمونه‌ای ذکر می‌کند که به ملکوت آسمان‌ها و زمین نظر کرد و او حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) است. خداوند می‌فرماید:

«و كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ لِيَكُوْنَ مِنْ الْمُوْقِنِيْنَ.»^۸

ما ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از صاحبان یقین باشد.

این آیه از امکان و تحقق ارتباط با ملکوت سخن می‌گوید و راه رسیدن به یقین را باز شدن چشم به روی ملکوت عالم معرفی می‌کند یعنی کسی اهل یقین است که از ظواهر و سطحی‌نگری عبور و به باطن توجه کند و گرنه برای او یقین حاصل نمی‌شود (رابطه ملکوت با یقین). در ذیل آیه شریفه از امام باقر (علیه السلام) روایت است که فرمود: «أَعْطِي بَصَرَه مِنْ الْقُوَّةِ مَا بَعْدَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ فَرَأَى السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِيهَا، وَ رَأَى الْعَرْشَ وَ مَا فَوْقَه وَ رَأَى مَا فِي الْاَرْضِ وَ مَا تَحْتَهَا.»^۹ (این که خداوند به جناب ابراهیم خلیل (علیه السلام)، ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان داد) یعنی چنان قوه و نیرویی به چشم او داد تا توان دیدن ماوراء آسمان‌ها و زمین را دارا شود بنابراین آسمان‌ها و آنچه در اوست و عرش و آنچه فوق اوست و زمین و آنچه را در درون اوست مشاهده کرد.

مطلب چهارم این که خداوند در قرآن نمونه‌هایی از ملکوت اعمال و اخلاق را ذکر می‌کند. در آیه شریفه «إِنَّ الَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ فِي بُطُوْنِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُوْنَ سَعِيْرًا.»^{۱۰}

کسانی که به ظلم و زور، اموال یتام را تصرف می‌کنند همانا در شکم آنها آتش است و به زودی در آتش سوزان می‌سوزند (کسانی که اموال یتیمان را به ناحق تصرف می‌کنند در حقیقت آتش خورده‌اند) از این آیه استفاده می‌شود که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است. اما این چهره‌های درونی، در جهان دیگر ظاهر می‌شوند و تجسم اعمال را تشکیل می‌دهند.

قرآن در این آیه می‌فرماید: آنها که مال یتیم می‌خورند گرچه چهره‌ی ظاهری عملشان بهره‌گیری از غذاهای لذیذ و رنگین است، اما چهره‌ی واقعی این غذاها آتش سوزان است، و همین چهره است که در قیامت آشکار می‌شود.

چهره‌ی واقعی عمل همیشه تناسب خاصی با کیفیت ظاهری این عمل دارد، همان‌گونه که خوردن مال یتیم و غصب حقوق او، قلب او را می‌سوزاند و روح او را آزار می‌دهد چهره‌ی واقعی این عمل آتش سوزان است.

توجه به این موضوع (چهره‌های واقعی اعمال) برای کسانی که ایمان به این حقایق دارند بهترین مانع از انجام دادن کارهای خلاف است، آیا کسی پیدا می‌شود که با دست خود پاره‌های آتش را بردارد و در دهان بگذارد و ببلعد؟ همچنین افراد با ایمان ممکن نیست مال یتیم را به ناحق بخورند. اگر می‌بینیم مردان خدا حتی فکر معصیت به خود راه نمی‌دادند یک دلیل آن، همین بوده که آنها بر اثر قدرت علم و ایمان و پرورش‌های اخلاقی چهره‌های واقعی اعمال را می‌دیدند و هرگز فکر انجام دادن کار بد را نمی‌کردند.

یک کودک نادان و بی‌اطلاع ممکن است مجذوب جلوه‌ی زیبای یک شعله‌ی آتش سوزان شود و دست به آن فرود برد، اما یک انسان فهمیده که سوزندگی آتش را بارها آزموده کجا ممکن است حتی چنین خیالی کند؟ نظیر این تعبیر در سراسر قرآن مجید، تنها در یک مورد دیگر دیده می‌شود و آن درباره‌ی کسانی است که با کتمان حقایق و تحریف آیات الهی، منافی به دست می‌آوردند که درباره‌ی آنها نیز می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»^{۱۱}

کسانی که آیات خدا را کتمان می‌کنند و به وسیله آن درآمد ناچیزی فراهم می‌نمایند آنها جز آتش چیزی نمی‌خورند.^{۱۲}

خداوند در آیه دیگری، ملکوت یکی از رذائل اخلاقی را بیان می‌کند. می‌فرماید: «یا ایُّهَا الذِّینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَّ لَا تَجَسَّسُوا وَّ لَا یَغْتَبِ بَعْضُکُمْ بَعْضاً اَیُّحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَّکُلَ لَحْمَ اَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِیْمٌ»^{۱۳}

رذیله غیبت، ظاهری دارد و باطنی، ظاهرش سخنانی است که در غیاب دیگران جهت بازگو کردن عیب و نقص جسمانی و یا اخلاقی او گفته می‌شود ولی باطن و ملکوتش خوردن گوشت مردار است، که طبیعت آدمی از آن کراهت دارد. پس این آیه ملکوت رذیله اخلاقی غیبت را مردارخواری معرفی می‌کند به طوری که ادامه یافتن آن، باطن انسان را مسخ می‌کند و هویت انسانی او را به حیوانیت بدل می‌سازد و این همان است که ظاهرش انسان ولی باطنش حیوان است. اگر خود را اصلاح نکند و موفق به توبه نشود و با همین وضع بمیرد حیوان محشور می‌شود، چرا که قیامت روزی است که باطن‌ها و ملکوت اشیاء ظهور می‌کند.

درباره ملکوت و باطن دروغ گفتن هم روایتی از رسول خدا (ﷺ) نقل است که آن حضرت فرمود:

«الْمُؤْمِنُ اِذَا کَذَبَ مِنْ غَیْرِ عُدْرٍ لَعَنَهُ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلِکٍ وَّ خَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نَسٌّ حَتّٰی یَبْلُغَ الْعَرْشَ وَّ یَلْعَنُهُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَّ کَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِ لِتِلْکَ الْکِذْبَةِ سَبْعِیْنَ زَنِیَةً اَهْوَنُهَا کَمَنْ یَزْنِیَ مَعَ اُمِّهِ»^{۱۴}

هنگامی که مؤمن بدون عذر دروغی می‌گوید هفتاد هزار ملائکه او را لعنت می‌کنند و بوی گندی از قلبش خارج می‌شود که به عرش خدا می‌رسد و حاملین عرش او را لعنت می‌کنند و خداوند به خاطر آن دروغ برای او کیفر هفتاد زنا را که کمترینش زنا با مادر است، می‌نویسد.

روایت بسیار کمرشکنی است که اگر کسی ذره‌ای باور و یقین داشته باشد خود را از هر نوع دروغی چه شوخی و یا جدی برحذر می‌دارد. در این سخن پیامبر برای دروغ چندین عقوبت ذکر می‌کند، از جمله این که ملکوتِ دروغ باطن آدمی را متعفن معرفی می‌کند به طوری که آسمانیان را اذیت می‌کند و اگر ستاریت حضرت حق نباشد، و آدمی به محض گفتن دروغ، بوی بدی از او به مشام دیگری برسد، چه رسوایی بزرگی خواهد بود. به تعبیر مولوی:

ای دریده پوستین یوسفان سخت برخیزی از این خواب‌گران

این سخن‌های چو مار کژدمت عاقبت کژدم شود گیرد دُمت

یعنی ملکوت و باطن سخنان گزنده و نیش‌دار، مار و عقرب است.

مطلب پنجم پاسخ سوال اصلی ماست که چه ارتباطی بین امام زمان

(علیه السلام) و روز جمعه می‌باشد؟ از جمله مصدیق «شیء» در آیه شریفه (۸۳،

یس) زمان است. (روزهای هفته).

یک آیه و یک روایت پاسخ سوال است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ»^{۱۵}

شمارش ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است که در کتاب الهی، روزی که

آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، ثبت است. و چهار ماه آن حرام است (حریم

و احترام دارد) این دین پایدار الهی است پس درباره این ماه‌ها به خود ظلم

نکنید. ظاهر ماه‌های قمری مشخص است که عبارتند از ربیع‌الاول،

ربیع‌الثانی، جمادى‌الاول، جمادى‌الثانی، رجب، شعبان، رمضان، شوال،

ذیقعدة، ذیحجه، محرم، صفر. ماه‌های حرام آن عبارتند از: رجب،

ذیقعدة، ذیحجه و محرم. اما این ماه‌ها، باطن و ملکوتی هم دارند که در

روایات ما به آن اشاره شده است.

جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) از تأویل (باطن و مصداق آیه) سوال کرد. حضرت نفسی عمیق همراه با حسرت کشیدند. سپس فرمودند: «یا جابر، اَمَّا السَّنَةُ فَهِيَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ) وَ شَهْرُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهُوَ امِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ اِلَى الْحَسَنِ وَ اِلَى الْحُسَيْنِ وَ اِلَى اَبِي عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ وَ اِلَى اَبِي جَعْفَرٍ، وَ اِبْنِ مُوسَى، وَ اِبْنِ عَلِيٍّ، وَ اِبْنِ مُحَمَّدٍ، وَ اِبْنِ عَلِيٍّ وَ اِلَى اِبْنِ الْحَسَنِ وَ اِلَى اِبْنِ مُحَمَّدِ الْهَادِي الْمَهْدِي اثْنَا عَشَرَ اِمَامًا حُجَّجُ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ وَ اَمْنَاؤُهُ عَلٰى وَحْيِهِ وَ عِلْمِهِ وَ الْاَزْبَعَةُ الْحُرْمُ الَّذِيْنَ هُمُ الدِّينُ الْقِيَمُ اَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ يَخْرُجُونَ بِاسْمِ وَّاحِدٍ: عَلِيٌّ امِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ اَبِي عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٌّ بِنِ مُوسَى وَ عَلِيٌّ بِنِ مُحَمَّدٍ فَالْاَقْرَارُ بِهٰؤُلَاءِ هُوَ الدِّينُ الْقِيَمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ اَنْفُسَكُمْ، اَي قُولُوا بِهِمْ جَمِيعًا تَهْتَدُوا.»^{۱۶}

ای جابر؛ اما مراد از سال، جدم رسول خداست و ماه‌های دوازده‌گانه عبارتند از: امیرالمؤمنین و اوصیای او... و امام مهدی (علیه السلام). آنها حجت‌های خدا در خلقش و امینان الهی بر وحی و علمش می‌باشند. چهار ماه حرام که دین پایدار الهی است به اسم واحد خروج می‌کنند... پس اقرار به امامان، همانا دین پایدار است پس درباره اینها به خود ظلم نکنید، یعنی به همه آنها اقرار کنید و معتقد باشید تا هدایت شوید.

این روایت دلالت دارد بر ادعای ما که گفتیم، زمان همانند سایر اشیاء ملکوت و باطن دارد و ملکوت زمان عبارت است از رسول خدا (ﷺ) و ائمه (علیهم السلام).

در خصوص روزهای هفته هم روایت معتبر و مهمی نقل شده که قابل توجه است. شخصی در زندان، خدمت امام هادی (علیه السلام) رسید و از آن حضرت دو سوال کرد، یکی این که حدیثی از احادیث رسول خدا (ﷺ) نقل شده است، آیا سند این حدیث درست است و شما آن را تأیید می‌کنید که از پیامبر است و دوم این که معنای این سخن پیامبر

چیست؟

(چون فهم حدیث مهم‌تر از نقل و روایت آن است بر همه معتقدان فرض است که به دنبال فهم کلام معصوم باشند نه فقط نقل کردن و شنیدن و از آن سطحی گذشتن). حضرت هادی (علیه السلام) فرمود: کدام حدیث؟ او گفت: از پیامبر نقل کردند که فرمود: «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ». حضرت فرمود: «نعم»، آری این حدیث از جدم پیامبر است. مراد از کلام حضرت این است که: «الْأَيَّامُ نَحْنُ مَا قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ، فَالَسَّبْتُ اسْمَ رَسُولِ اللَّهِ (ﷺ) وَالْأَحَدُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَالْاِثْنِينَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنَ (علیه السلام) وَالْثَلَاثَةَ: عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَالْأَرْبَعَاءَ: مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَأَنَا وَالْخَمِيسَ: ابْنِي الْحَسَنَ وَالْجُمُعَةَ ابْنُ ابْنِي وَإِلَيْهِ تَجْتَمِعُ عِصَابَةُ الْحَقِّ فَهَذَا مَعْنَى الْأَيَّامِ فَلَا تُعَادُوهُمْ فِي الدُّنْيَا فَيُعَادُواكُمْ فِي الْآخِرَةِ.»^{۱۷}

این روایت نیز، تأویل و ملکوت روزها را بیان می‌کند، لذا روشن می‌شود این که می‌گویند روز جمعه متعلق به امام زمان (علیه السلام) است بر چه معناست. یعنی ملکوت و باطن روز جمعه امام زمان (علیه السلام) است و لقب مبارک ولی عصر، صاحب الزمان، امام زمان، همگی اشاره‌ای اجمالی و مهم به این حقیقت دارد که او نه تنها ملکوت روز جمعه است که امام زمان و زمانیات است یعنی زمان و زمانیات به دنبال اویند و به او اقتدا می‌کنند. او بر عصر و زمان ولایت دارد (نه فقط بر انسان‌ها). ولی متأسفانه ما از کنار این القاب به سادگی می‌گذریم و درباره معنا و مفهوم و حقیقت آنها تعمق و اندیشه نمی‌کنیم.

پس از آن که ملکوت روزها خصوصاً روز جمعه در ارتباط با حضرت صاحب (علیه السلام) معلوم شد به موضوع دومی که آیه قرآن به آن اشاره دارد می‌پردازیم و او آن که، فقط کافی نیست بدانیم ملکوت وجود دارد بلکه

باید معتقد شویم و باور کنیم که می شود با ملکوت ارتباط برقرار کرد. فقط کافی نیست بدانیم ملکوت زمان ائمه اطهارند و یا ملکوت روز جمعه امام زمان (عج) است بلکه باید با این ملکوت مرتبط بود. برای ارتباط با ملکوت روزها، برای ما زیارت روزها را انشاء کردند. روز شنبه پیامبر را زیارت کنید و روز... تا روز جمعه که زیارت حضرت ولی عصر (عج) وارد شده است:

«السلام عليك يا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» سلام بر تو ای حجت خدا در زمین.

«السلام عليك يا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ» سلام بر تو ای چشم خدا در خلق.
 «السلام عليك يا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَيُفَرِّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» سلام بر تو ای نور خدا که هم هدایت می کنی و هم غم و غصه را از مؤمنین برطرف می کنی.

«السلام عليك ايُّهَا الْمَهْدِيُّ الْخَائِفُ» سلام بر تو ای تهذیب شده ترسان.

«السلام عليك يا سفينة النجاة» سلام بر تو ای کشتی نجات.

«السلام عليك يا عين الحياة» سلام بر تو ای چشمه زندگی...

پس معلوم شد سرّ انشاء زیارت روزهای هفته برای آن است که با ملکوت روزها مرتبط شویم و از باطن نورانی آن ذوات مقدسه بهره مند گردیم. ضمناً معلوم می شود کسانی که با حضرت سر و سرّی دارند و به زیارت او رسیدند و از عنایت او کسب فیض کردند در زمره گروهی اند که با ملکوت عالم ارتباط دارند و از او بهره می برند و به وسیله او کام خود را از جرعه های زلال جانبخش او سیراب می کنند.

از جمله عالمانی که چنین ارتباطی با ملکوت عالم داشت جناب سیدبن طاووس (ره) بود. در میان علمای مختلف اعصار کمتر عالمی به

رتبه جلال و عظمت مقامات معنوی قدوه عارفان و صاحب نفس طاهره قدسیه جناب سیدبن طاووس (ره) می رسد که در سنه ۶۶۴، از دنیا رفتند. رابطه او با امام زمان (علیه السلام) بسیار خصوصی و دارای اسرار بوده است.

محدث نوری می گوید: از پاره‌های کتاب‌های جناب سید، خصوصاً کتاب کشف المحجّه ایشان ظاهر می شود که باب ملاقات وی با حضرت ولی عصر (علیه السلام) باز بود. (یعنی اذن عام داشته هر موقع می خواسته خدمت حضرت می رسید.)^{۱۸} جناب سیدابن طاووس می گوید شبی در سامرا در وقت سحر دعای آن حضرت را شنیدم و از آن حضرت فرا گرفته و حفظ کردم، آن بزرگوار کسانی از احياء و اموات را ذکر نمود و برای آنها دعا کرد و فرمود: «وَأَبْقِهِمْ يَا وَآخِيهِمْ فِي عِزِّنا و ملكنا و سلطاننا و دولتنا» بار خدایا آنان را باقی بگذار و یا این که زنده بدار آنان را در عزت ما و ملک و سلطنت و دولت ما و این جریان در شب چهارشنبه، سیزدهم ذیقعده سال ۶۳۸ هـ ق بود.^{۱۹}

به مناسبت بحث رابطه امام زمان (علیه السلام) با روز جمعه و روز ظهور آن بزرگوار که روز جمعه است با هم شعری را زمزمه می کنیم به امید این که به زیارتش و ظهورش نائل آییم.

الا که راز خدایی، خدا کند که بیایی

تو نور غیب نمایی، خدا کند که بیایی

شب فراق تو جانا، خدا کند که سرآید

سرآید و تو برآیی، خدا کند که بیایی

دمی که بی تو برآید، خدا کند که نباشد

الا که هستی مایی، خدا کند که بیایی

تو احترام حریمی، تو افتخار حطیمی
 تو یادگار منایی، خدا کند که بیایی
 تو مشعری، عرفاتی، تو زمزمی، تو فراتی
 تو رمز آب بقایی، خدا کند که بیایی
 به سینه‌ها تو سروری، به دیده‌ها همه نوری
 به دردها تو دوائی، خدا کند که بیایی
 دل مدینه شکسته، حرم به راه نشسته
 تو مروه‌ای، تو صفایی، خدا کند که بیایی
 تو را به عصمت زهرا، بیا ز غیبت کبری
 دگر بس است جدایی، خدا کند که بیایی

سیدرضا مؤید

و در انتهای این بخش، نغمه‌های جانسوز آن حضرت را در زیارت
 ناحیه می‌خوانیم، یعنی ذکر مصائب امام حسین (علیه السلام) از زبان فرزندش
 امام مهدی (علیه السلام): «وقتی ذوالجناح، بی‌سوار به سمت خیمه‌ها برگشت، به
 محض شنیدن صدای او، زنان و کودکان، خصوصاً حضرت زینب (علیها السلام)،
 از خیمه‌ها بیرون دویدند، اسب بی‌سوار حسین (علیه السلام) را دیدند، «فَلَمَّا
 رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مُخْزِيًّا» هنگامی که زنان، اسب را شرمسار دیدند «وَ
 نَظَرْنَ سِرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا» و به زین واژگونش نگاه کردند «بَرَزْنَ مِنْ
 الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ، وَ
 بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتٍ وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مَبَادِرَاتٍ.» از
 سراپرده‌ها بیرون آمدند، با موهای پریشان بر گونه‌ها ریخته که با روی نیمه
 باز بر رخسار خود سیلی می‌زدند و شیون‌کنان و ناله زنان، در حالی که پس
 از عزت و شکوه، خوار شده‌اند و به سوی قتلگاه شتابان آمدند «وَالشُّمْرُ
 جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَ مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ،

ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ قَدْ سَكَنْتُ حَوَاشِكَ وَ خَفَيْتُ انْفَاسِكَ وَ رُفِعَ عَلَيَّ الْقَنَاةُ
رَأْسُكَ وَ سُبِيَّ اَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ وَ صُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ اِقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ،
تَلْفَحُ وَ جَوْهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَ الْقَلَوَاتِ، اَيْدِيهِمْ
مَغْلُولَةٌ اِلَى الْاَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْاَسْوَاقِ...

و شمر عليه اللعنة بر روی سینهات نشسته بود و شمشیرش را به گودی
زیر گلوی تو فرو برده و محاسنت را به دست گرفته بود و سر تو را به
شمشیر برهنه‌اش می‌برید، حواست (در آن حال) آرامش داشت و
نفسهایت پنهان شده بود. سرت بر نیزه بلند شد و خانواده‌ات چون بندگان
اسیر شدند و به وسیله آهن‌ها غل و زنجیر گردیدند، بر مرکب‌های
بی‌جهاز با چهره‌های سوخته، در بیابان‌ها و دشت‌های پهناور حرکت داده
شدند. دست‌هایشان به گردن‌هایشان آویخته بود و در بازارها گردانده
شدند...

صلی الله علیک یا ابا عبدالله

پی‌نوشت

- ۱- بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۲۶۷، ح ۵.
- ۲- میزان الحکمة، ج ۲، ص ۷۶۴.
- ۳- ینابیع الحکمة، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۲.
- ۴- همان، ص ۳۷۴، ح ۳.
- ۵- بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۲۶۸ و ۲۸۱، ح ۵ و ۷ و ۲۷.
- ۶- سوره یس، آیه ۸۳.
- ۷- سوره اعراف، آیه ۱۸۵.
- ۸- سوره انعام، آیه ۷۵.
- ۹- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۳۴.
- ۱۰- سوره نساء، آیه ۱۰.

- ۱۱- سوره بقره، آیه ۱۷۴.
- ۱۲- تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۸۱.
- ۱۳- سوره حجرات، آیه ۱۲.
- ۱۴- سفینه البحار مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره)، ج ۷، ص ۴۵۶.
- ۱۵- سوره توبه، آیه ۳۶.
- ۱۶- از تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۴ - از کتاب الغیبة، ص ۱۴۹، ح ۱۱۰.
- ۱۷- از کتاب جمال الاسبوع مرحوم سیدبن طاووس (ره)، فصل سوم، ص ۳۵ و ۳۶.
- ۱۸- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۶۹.
- ۱۹- از کتاب عنایات حضرت مهدی موعود (عج) به علماء و مراجع تقلید، ص ۵۲. از مهج الدعوات مرحوم سیدبن طاووس، ص ۳۵۳.

بخش ششم

وظایف مردم در عصر غیبت

از جمله موضوعاتی که در فرهنگ مهدویت بدان اشاره شده است، موضوع وظایف و تکالیف در عصر غیبت است. به طور اجمال به پاره‌ای از وظایف نسبت به آن حضرت اشاره می‌کنیم.

اولین و مهمترین وظیفه، اصلاح رابطه خود با خداست؛ یعنی، پیوند و ارتباط و انس با خداوند، اطاعت از دستورات و اوامر او، و به قدر توان و نشاط به عبادت و بندگی و راز و نیاز و دعا پرداختن. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ» کسی که بین خود و خدای خود را اصلاح کند، خداوند بین او مردم را اصلاح می‌کند.

از این سخن استفاده می‌شود: ریشه و اساس تمام اصلاحات اجتماعی و سیاسی، اصلاح نفس خویش است. یعنی در سایه ارتباط با خدا و اصلاح رابطه خود با خدا، به اصلاح نفس خود پردازد.

نکته دیگری که از این کلام علوی استفاده می‌شود آن است که، اگر رابطه مردم با یکدیگر، براساس دروغ و حقه‌بازی، نفاق و چاپلوسی، و

خیانت و ظلم باشد، باید فهمید که رابطه مردم با خداوند، رابطه خوبی نیست.

پس انسان عصر غیبت که منتظر مصلح است باید رابطه خود را با خدا و مردم اصلاح کند.

دومین وظیفه، انتظار است، چرا که در روایات کثیری بدان اشاره شده است، به عنوان نمونه: رسول خدا (ﷺ) فرمود: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ»^۲ برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

حدیث دیگری از جناب عبدالعظیم حسنی (رضی الله عنه) از امام جواد (رضی الله عنه) نقل است که آن حضرت فرمود:

«يا ابا القاسم ان القائم منا هو المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته و يطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي»^۳ ای ابا القاسم (کنیه حضرت عبدالعظیم حسنی (رضی الله عنه) است)، به تحقیق قائم ما اهل بیت همان مهدی موعود است که واجب است در عصر غیبت، منتظر او بود و در زمان ظهورش مطیع او، و او سومین فرزند من است.

در سخن دیگری از امام صادق (رضی الله عنه) روایت است که:

«طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره في غيبته والمطيعين له في ظهوره اولئك اولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون»^۴

خوشا به حال پیروان قائم ما، کسانی که در عصر غیبتش منتظر ظهور اویند و در زمان ظهورش مطیع او، آنها اولیاء خدایند که نه از گذشته خوفی دارند و نه از آینده حزنی.

از مجموع این روایات هم وجوب و ضرورت انتظار، به عنوان یکی از نابترین تفکرات شیعی استفاده می شود و هم فضیلت و قرب و منزلت، و ارزشمندی انتظار.

اما نکته مهم آن است که مراد از انتظار چیست؟ چرا که برداشت های

انحرافی از این موضوع در بین مسلمانان راه یافته است و در نتیجه یک بینش انحرافی درباره انتظار پدید آمده. آنها که انتظار را به معنای دست روی دست گذاردن و به تکلیف و وظیفه عمل نکردن، و به شیوع و ترویج فساد و گناه راضی بودن، بلکه بالاتر، به فساد و گناه دامن زدن می‌دانند تا امام زمان زودتر ظهور کند دچار انحراف شده‌اند، و مخالفت با هر نوع قیام و اقدامی برای امر به معروف و نهی از منکر از جمله مخالفت با تشکیل حکومت دینی در عصر غیبت جهت اجرای احکام دین و اقامه عدالت از جمله بینش‌ها و برداشت‌های انحرافی از انتظار است.

اما انتظار را یک عمل و کار دانستن (نه صرفاً یک حالت روحی و روانی و یا خیالی و توهمی) و در خود برای ادای وظیفه و تکلیف فردی و اجتماعی آمادگی ایجاد کردن، و از وضع موجود ناراضی بودن، و به وضع بهتر امید داشتن، و در حدّ توان برای آینده و روزگاری بهتر اقدام کردن، و به قدر آگاهی و توان به عدالت قیام کردن و خود را از تهی بودن و بی‌هدف زیستن، و عالم و آدم را بسیهوده و باطل ندانستن... برداشت و بینش صحیحی است که آیات و روایات آن را تأیید می‌کنند.

سخن دیگر اینکه، برای یک منتظر نشانه‌ها و علائمی ذکر شده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

الف) انسان منتظر بداند منتظر کیست؟ و به انتظار چه نشسته است؟ چرا که انسان غافل از این دو حقیقت، هرگز در مسیر منتظرین قرار نخواهد گرفت و این امر به معرفت‌داشتن به امام زمان و اعتقاد به ولایت و امامت آن حضرت باز می‌گردد که در بخش اول کتاب توضیح داده شد.

ب) از مهمترین نشانه‌های شخص منتظر، اصلاح خود و یا خودسازی و تهذیب نفس است، یعنی آراستن به فضائل اخلاقی و پیراستن از رذائل نفسانی. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ

الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مُحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ فَجَدُّوا وَ انْتَظِرُوا هَنِيئاً لَكُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ...»^۵

کسی که خوشحال می شود که از اصحاب قائم (علیه السلام) باشد پس باید منتظر باشد و به ورع و تقوی عمل کند و متصف به اخلاق نیکو باشد، در حالی که به انتظار نشسته باشد، پس اگر مُرد و پس از او، حضرت قیام کرد، برای او همانند کسی که حضرت را درک کرده است پاداش می باشد. پس کوشش کنید و منتظر باشید، گوارای شما باد ای کسانی که مشمول رحمت خدایید...

در این حدیث به نکات مهمی اشاره شده است:

نکته اول، اینکه سه بار واژه انتظار ذکر شده است و این دلیل بر اهمیت سرنوشت ساز آن است. خصوصاً جمله حالیه «و هو منتظر» سوال برانگیز است که این جمله که بعد از ورع و تقوی و تخلق به اخلاق الهی آمده به چه معناست؟ یکی از علمای ایرانی شرکت کننده در کنفرانس اسلام و مسیحیت در ایتالیا، در گفتگویی با یکی از متفکرین ایتالیایی می گوید؛ او به من گفت: ما در دانشگاه ایتالیا رشته ای را تدریس می کنیم به نام اسکاتولوژی که مربوط به آینده تاریخ است ولی جوانان ما با وجود اعتقاد به خدا به پوچ گرایی رسیدند چون معتقدند خداوند انسان را آفرید و از او غافل شد. و این همه فساد و خیانت، و جنایت، نتیجه همین غفلت خداوند از بشر است. من در برابر چنین شبهه ای چه پاسخ دهم؟ آن عالم مسلمان ایرانی می گوید، من آنجا معنای «و هو منتظر» را فهمیدم که این دستور مهم و پر محتوای اسلام درباره انتظار فقط برای این نیست که فرد و جامعه در خود آمادگی ایجاد کند و یا تنها یأس و ناامیدی را از خود دور کند، بلکه علاوه بر همه اینها، این مفهوم را دارد که اگر انتظار نباشد کم کم

آدمی تهی، بی عقیده، و به اصطلاح سیاسیون لائیک می شود و در نهایت به نیهیلیست و پوچ‌گرایی می رسد و به تفکر امثال صادق هدایت‌ها که جز نیستی و پوچی و درنهایت خودکشی کردن برای خود و برای دیگران پیشنهادی ندارد و انسان را پوچ، و هستی را بیهوده می دانند، می رسد. پس معلوم می شود این اصرار فراوان ائمه به منتظر بودن برای این است که بشر خودش را بیابد، به هویت انسانی و دینی خود راه یابد و از خود بیگانگی نجات یابد. انسان بیابد کیست و چیست؟ و این بدون انتظار تحقق نمی پذیرد. وقتی انسان این حقیقت را فهمیده که بیهوده خلق نشده و هستی و خلقت براساس حق آفریده شده است و خط سیر عالم و آدم به ناکجا آباد نیست بلکه به سوی هدفی که خداوند برای آنها در نظر گرفته است حرکت می کنند، آنگاه عمل بر طبق تقوی و ورع، و محاسن اخلاق، معنا پیدا می کند، اینها از شاخ و برگ‌های آن اصل و ریشه‌اند. اینکه امروز بشر خود را گم کرده و حقیقت و هویت الهی، انسانی خود را فراموش کرده است یک عقوبت و کیفر الهی است، و انتظار برای نجات و رهایی از چنین ظلمت و تاریکی، و رسیدن به نور حق و توحید و عدالت است.

نکته دوم حدیث، عمل براساس ورع است، یعنی انسان منتظر، تمام حرکات و سکانات، اقوال و افعال خود را طبق دستور شرع و عقل تنظیم کند. حلال و حرام را بشناسد و به کار گیرد، یعنی حلالش را انجام دهد و از حرامش دوری گزیند. چرا که انسان بدون رعایت تقوی و خویش‌داری و رعایت حق و حقوق مردم و خداوند، محال است رنگ و بوی یک منتظر را به خود بگیرد و در صف منتظران حقیقی حضرت حجت (علیه السلام) قرار گیرد.

نکته سوم، متصف شدن به اخلاق نیکوست؛ یعنی انسان منتظر به اندازه توانش باید در جهت کسب فضیلت‌های اخلاقی بکوشد؛ یعنی به صداقت، امانتداری، وفای به عهد، تواضع، سخاوت، مردم دوستی،

جو انمردی، قناعت و... متصف گردد.

خلاصه آن که انسان منتظر باید به گونه‌ای زندگی کند که مصداق این
غزل زیبای حافظ شیرین سخن باشد که می‌فرماید:
هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد

خداش در همه حال از بلا نگه دارد

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای

فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان

نگه به دار سر رشته تا نگه دارد

سر و زر و دل و جانم فدای آن محبوب

که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد

نگه داشت دل ما و جای رنجش نیست

ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد

(ج) نشانه دیگر انسان منتظر، صبر و استقامت و ثبات قدم در مسیر دین
و اطاعت از اولیای خداست. رسول خدا (ﷺ) فرمود: **إِنْتَظَارُ الْفَرَجِ
بِالصَّبْرِ عِبَادَةٌ** ۶ انتظار فرج به وسیله صبر عبادت است.

یعنی انتظار فرج بدون صبر و ثبات قدم تحقق نمی‌یابد، انسانی که اهل
جزع و فزع باشد و در زندگی زودرنج و با کمترین سختی و بلا و
محرومیت و زخم‌زیان و متلک... دچار ضعف و سستی شود نمی‌تواند
منتظر باشد.

دلا در عاشقی ثابت قدم باش که در این ره نباشد کار بی‌اجر

(د) علامت دیگر انسان منتظر آن است که هرگز ناامید و مأیوس

نمی‌شود، همواره نور امید به خداوند بزرگ و آینده‌ای بهتر درون او را روشن می‌کند و از این نور برای زندگی بهتر بهره می‌برد و نه تنها خود چنین است بلکه می‌کوشد تا ظلمت و تاریکی یأس و ناامیدی را در زندگی مردم و دل‌های دیگران خصوصاً جوانان برطرف کند و این امر در درون انتظار نهفته است و با انتظار تحقق می‌یابد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید:

إِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ^۷ منتظر گشایش امر باشید و از رحمت الهی ناامید نگردید چرا که محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند انتظار فرج است.

۳- وظیفه دیگر مؤمنین در عصر غیبت، احساس مسئولیت در قبال جامعه مسلمین و بی‌تفاوت نبودن در برابر رنج‌ها، دردها، کمبودها، و فقرهای مردم است. چرا که از اوصاف مشترک سیره رفتاری امامان دین (علیهم السلام)، رسیدگی به مشکلات، محرومیت‌ها و فقرهای مردم است. امروز دست امام زمان (علیه السلام) از آستین کسی بیرون می‌آید که درد مردم داشته باشد و در خدمت و احسان به مردم سر از پا نشناسد.

به تعبیر مرحوم فلسفی (ره) حساب بازیگران سیاسی از حساب خیرخواهان خلق جداست. تفاوت آنها از زمین تا آسمان است. خیرخواهان اجتماع و مصلحین قوم به مردم دروغ نمی‌گویند. برای بهره‌کشی از آنها نقشه‌ها نمی‌کشند، آنها را با دوز و کلک نابود نمی‌کنند، بلکه آنچه می‌گویند راست و در جهت خیرخواهی مردم و اصلاح امر آنهاست.

بازیگران سیاسی حقه بازند، چه داخلی و چه خارجی، آنها برای اصلاح امور مردم غمی ندارند، شب و روز در فکر نقشه کشیدن و بهره بردن از خلق خدا هستند، ذره‌ای رحم و مروت و دلسوزی ندارند. آنها جز

به منافع خود و بهره‌کشی از خلق، فکر و ذکری ندارند.

خیرخواهان اجتماع، خدا را در نظر دارند و دارای وجدان بیدار هستند. خیر مردم را می‌خواهند و در جهت خودسازی و حفظ و حراست مردم جامعه گام بر می‌دارند.

مرد خدا که خدمت خلق خدا کند پروا کی از ملامت اهل ریا کند
مرد خدا به مصلحت خلق متکی است کی مرد مصلحت به فریب اتکا کند
مکر و فریب حربۀ نامرد مردم است نامرد، حيله باز و مردی رها کند

خلاصه خیرخواهان جامعه و دردمندان از اخلاص بالایی برخوردارند و جز تحصیل رضای خدا، به چیز دیگری نمی‌اندیشند.

غلام همت آن نازنینم که کار خیر بی‌روی و ریا کرد

از راه‌های بسیار مهم برای جلب رضایت خدا و عنایت حضرت ولی عصر (عج) همین احساس مسئولیت در قبال مردم است.

زر و نعمت اکنون بده‌کان تست که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
به دنیا توانی که عقبی خری بخر، جان من و رنه حسرت بری

محمد بن عجلان از راویان حدیث و از اصحاب امام صادق (علیه السلام) است، او می‌گوید خدمت حضرت نشسته بودم، مردی وارد شد، حضرت از برادران او سوال کرد؟ او شروع کرد به تعریف و تمجید از آنها، حضرت صادق (علیه السلام) سوال کرد، کیف عیادۀ اغنیائهم علی فقرائهم؟ قال: قليلة. دیدار اغنیا از فقراء چگونه است؟ گفت خیلی کم. حضرت دوباره سوال فرمودند: و کیف مشاهدۀ اغنیائهم لفقرائهم، آیا اغنیا از برادران تو، به فقراء توجه دارند؟ گفت: خیلی کم. فكيف صلة اغنیائهم لفقرائهم فی ذات أیدیهم؟ پس چگونه است پیوند و ارتباط و رسیدگی اغنیاء به فقراء در آنچه از اموال و امکانات در دست دارند؟ طرف گفت: شما از اخلاقیات و اعمالی می‌پرسید که در بین ما خیلی کم مطرح است حضرت فرمود:

فَكَيْفَ تَزْعَمُ هُوَ لَاءَ أَنَّهُمْ شِيعَةٌ - پس چگونه تو گمان می‌کنی آنها از شیعیان هستند؟!^ یعنی از ویژگی‌های مهم شیعیان حقیقی اهل بیت، رسیدگی و توجه به فقراء و محرومان جامعه است، وَالْأَشْيَعَةُ اسْمِي وَ شَعَارِي هَسْتَنْد.

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

برای آسان شدن این تکلیف، باید بیش خود را درباره فقراء و محرومین اصلاح کرد، عده‌ای فقراء را سربار جامعه و کسانی که زیادی زنده‌اند و یا مزاحم زندگی دیگران هستند... می‌دانند. غافل از آنکه فقراء نتیجه ظلم حاکمان و نبودن عدالت و خودداری اغنیا از ادا کردن حقوق آنهاست، بنابراین نه خدا خواسته است آنها فقیر باشند و نه خود آنها خواسته‌اند فقیر بمانند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: تا به حال ندیدم ثروتی در یک جا انباشته شود مگر حقی از حقوق دیگران ضایع شود. وجود فقر در جامعه نشانه ظلم و بی‌عدالتی، تبعیض طبقاتی و بی‌توجهی اغنیا به دردمندان و محرومان جامعه است. آنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصفشان می‌فرماید: إِنَّ الْمَسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ فَصَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهُ وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهُ.^۹

انسان فقیر و مسکین، فرستاده خداست (دقت فرمایید، امام، مسکین را فرستاده خدا می‌داند و این نهایت احترام و ادب به ساحت این انسان‌های شریف و آبرومند جامعه است که مورد ظلم زورگویان و زرپرستان و غافلان هستند) پس کسی که او را منع کند و حقش را نپردازد گویا به خدا نه گفته است و حق خدا را نپرداخته است و کسی که حق او را ببخشد، به خدا بخشیده است.

انسان منتظر مؤمن در عصر غیبت باید به فقراء و مساکین چنین نگرشی داشته باشد تا از بی‌توجهی به آنان خودداری کند و وظیفه

جوانمردی خود را به این طبقه از جامعه انجام دهد:

کرامت جوانمردی و ناندهی است مقالات بیهوده، طبل تپی است

در ارتباط با احساس مسئولیت در قبال دیگران خصوصاً فقرا و

مساکین، جناب فیض کاشانی چنین سروده است:

بیا تا مونس هم، یار هم، غم‌خوار هم باشیم

انیس جان هم، فرسوده و بیمار هم باشیم

شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم

شود چون روز دست و پای هم در کار هم باشیم

دوای هم، شفای هم، فدای هم، برای هم

دل هم، جان هم، جانان هم، دلداری هم باشیم

غم هم، شادی هم، دین هم، دنیای هم گردیم

بلا جان هم را، چاره و ناچار هم باشیم

یکی گردیم در رفتار و در کردار و در گفتار

زبان و دست و پا یک کرده، خدمتکار هم باشیم

حیات یکدگر باشیم و بهر یکدگر میریم

گاهی خندان هم، گه خسته افکار هم باشیم

۴- از دیگر وظایف در عصر غیبت آن است که طوری عمل کنیم و به

گونه‌ای زندگی کنیم تا امام زمان را محبوب دیگران جلوه دهیم؛ یعنی به

گونه‌ای باشیم که مردم با دیدن رفتار و اخلاق ما، به امام زمان جذب شوند

و او را دوست بدارند چرا که در حدیثی می‌خوانیم: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً اجْتَرَّتْ

الینا مَوَدَّةَ النَّاسِ. رحمت خدا نصیب کسی که محبت مردم را به سوی ما

جلب کند.

۵- از دیگر تکالیف مردم در عصر غیبت رجوع کردن به فقهاء و

دین‌شناسان، جهت عمل صحیح به احکام خداست و رجوع جاهل به

عالم یک اصل عقلانی است. بنابراین تقلید از مراجع و فقهاء براساس حکم عقل است. همانند رجوع بیمار به طبیب.

ارتباط مستقیم با ائمه خصوصاً در عصر غیبت ممکن نیست، و آن حضرت نایبان خاص هم ندارد. ناگزیر برای درک دین و عمل به احکام دین باید به کارشناسان دینی [که همان مراجع تقلید و فقهای عظام هستند] رجوع کرد. و این اصل از آیه شریفه فَاَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ استفاده می‌شود.^{۱۰} خداوند می‌فرماید: اگر نمی‌دانید از اهل ذکر (متخصص و عالم) پرسید. از امام عسکری (علیه السلام) این حدیث نقل است که فرمود: وَاَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِعَضِّ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ.^{۱۱}

و اما کسانی از فقهاء (دین فهمان) که چنین ویژگی‌هایی داشته باشد که خود را از آلودگی حفظ کنند، حافظ دین خود باشند، مطیع امر خدا و مخالف هوی و هوس باشند. پس بر عموم مردم لازم است از آن فقیهان تقلید کنند و چنین ویژگی‌هایی در بعضی از فقهاء است نه در همه آنها. این نکته مهمی است که هر کسی که به فقیه مشهور شد و بر سر زبان‌ها و قلم‌ها افتاد و در ساله و دفتر و اعوان و انصار و شهرت و شهریه داشت او لایق مرجعیت عموم شیعه نیست. باید تحقیق کرد و بدور از جو سازی و شایعات و کثرت طلبی‌ها به دنبال آن فقیه جامع‌الشرایط گشت و از او دستورات دین را گرفت و به آن عمل نمود.

و سخن دیگری از حضرت صاحب‌الامر (علیه السلام) رسیده است که می‌فرماید: وَاَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^{۱۲}

در حوادثی که واقع می‌شود به راویان حدیث ما رجوع کنید چرا که

آنها حجت بر شمايند و من حجت بر آنها هستم. (حوادث واقع عبارت از هر امر مستحدثه‌ای است که نیاز به کارشناسی و تخصص دارد تا با تلاش و کوشش، علم و تخصص و دارا بودن قوه استنباط احکام، آنها را از متون دینی استخراج کند. و مراد از راویان حدیث کسانی‌اند که خود دین را فهمیده‌اند و به احکام و دستورات و روایات، و صحت و سقم، ناسخ و منسوخ، مقید و مطلق... احادیث آشنایند و توان استنباط احکام دین، مطابق با نیاز زمان را دارند.

باتوجه به این دو حدیث مهم، فهمیده می‌شود یکی از نیازهای ثابت در هر عصر و زمانی، نیاز به کارشناسان و متخصصان امر دین است که بدون آنها مردم به وظایف دینی خود آگاه نمی‌شوند و با دستورات و احکام دین آشنا نمی‌گردند.

طبق این اصل عقلانی، مردم عموماً و جوانان عزیز خصوصاً، نباید فریب شبهات و فتنه‌گری‌های عده‌ای از خدا بی‌خبر و جاهل در امر دین و دنیای مردم را بخورند که مدعی هستند امروز نیازی به تقلید و فقه و فقیه نداریم!! و ما خود از قرآن، احکام دین را استنباط می‌کنیم. این سخن همانند این است که کسی بگوید، جامعه طبیب نیاز ندارد. هر کس مریض شد خود به کتاب‌های پزشکی رجوع کند و بیماری خود را علاج نماید!! همان‌گونه که جامعه نیاز به طبیب دارد نیاز به فقیه جامع‌الشرایط هم دارد. طبیب درد و مرض جسم مردم را مداوا می‌کند و فقیه درد روح و فکر و اعتقاد و دین مردم را. پس وظیفه مهم مردم در عصر غیبت آن است که اگر می‌توانیم خود مجتهد و دین‌شناس شویم و اگر نمی‌توانیم به متخصصان امر دین (فقها و مراجع تقلید) رجوع کنیم و تقلید نماییم. و الا در مسیر انحراف و هلاکت می‌افتیم، آنگاه باید به گوش او خواند:

چندین چراغ دارد و بی‌راهه می‌رود بگذار بیفتد و بیند سزای خویش

۶- از دیگر وظایف عصر غیبت، دعا کردن برای امام زمان (علیه السلام) و ظهور آن حضرت است چرا که دستور خود آن بزرگوار است که: أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ»^{۱۳}

برای تعجیل فرج دعا کنید چون همان دعا کردن سبب گشایش شماست.

از اهمیت این موضوع حکایتی است که صاحب کتاب مکیال المکارم در مقدمه کتاب خود ذکر می‌کند و آن این است که می‌نویسد: سالی در مکه وبا آمد و من حضور داشتم، جان خیلی‌ها را هم گرفت، من متوسل به امام زمان (علیه السلام) شدم که اگر شما عنایت بفرمایید من سلامت به وطن برگردم نذر می‌کنم کتابی برای شما بنویسم. ایشان به سلامت از مکه بیرون می‌آید و به وطن خود می‌رسد، اما فراموش می‌کند به نذر خود وفا کند، شبی در خواب حضرت حجت (علیه السلام) را می‌بیند، حضرت از او گله می‌کند که شما نذر کردید ولی وفا نکردید لذا حضرت فرمود کتابی بنویس و نامش را بگذار مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم»^{۱۴}

این اشارت، عنایت حضرت را به دعا کردن برای آن بزرگوار و دانستن و معتقد بودن به فواید دنیوی و اخروی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی دعا برای آن حضرت می‌رساند.

لذا باید به تاسی از امامان که «دعا گوی حضرت مهدی (علیه السلام) بودند و به لبیک گفتن به آن حضرت که فرمود زیاد برای فرج دعا کنید» یکی از کارهای خود را خصوصاً پس از نمازهای یومیه، دعا برای آن حضرت و فرج آن بزرگوار قرار دهیم.

برای ادامه همین وظیفه است که جناب حافظ می‌فرماید:

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

و یا آنجا که می‌گوید:

ای غائب از نظر به خدا می‌سپارمت

جانم بسوختی و از جان دوست می‌دارمت

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک

باور مکن که دست ز دامن بدارمت

اما در خصوص دعا برای آن حضرت و فرجش، سوال و اشکال و شبهه‌ای مطرح است، که اگر حافظ آن امام مُلک و ملکوت، خداوند است و فرج آن حضرت جزء مقدرات الهی است، پس دعا کردن برای او و ظهورش چه معنایی دارد؟

اولاً، گرچه آن حضرت در تمام صفات کامل و واسطه همه مواهب و نعمت‌های الهی است ولی به مقتضای بشر بودن به حزن و اندوه، سختی و درد و بیماری مبتلا می‌شود و خداوند برای دفع و رفع این امور، اسبابی قرار داده که یکی از آنها دعا برای حضرت است، و از این رو خود ایشان دعا می‌کنند و دیگران را هم به دعا امر می‌کنند. پس ما نیز به جهت محبت به آن جناب، باید دعا به آن وجود مبارک را از مهمترین کارهای خود قرار دهیم، و این مطلب منافاتی با مقام والای ایشان نداشته و ندارد.

ثانیاً، دعا به منزله هدیه است، و هدیه بردن برای فرد بزرگ، دلیل نیاز او نیست بلکه نشانه احتیاج هدیه برنده به جلب محبت آن بزرگ است. هدیه شخص حقیر و فقیر به نزد انسان بزرگ، نشانه نیاز این فقیر به بخشش آن بزرگ است. در نتیجه سود و نفع اصلی دعا برای آن حضرت، نصیب دعاکننده می‌شود که فواید بسیاری را مرحوم آقای سید محمدتقی موسوی (ره) صاحب کتاب مکیال‌المکارم شمارش کرده است که طالبین تفصیل به آنجا رجوع کنند.

ثالثاً، دعا برای امام زمان و ظهورش، اقتدا کردن به سیره عملی امامان

(علیه السلام) است چرا که ائمه (علیهم السلام) برای آن حضرت و تعجیل در فرجش دعا کرده‌اند و بر این امر سعی و مداومت بسیار داشته‌اند. از جمله:
دعای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در ضمن حدیثی در کتاب غیبت نعمانی.

دعای حضرت سیدالساجدین (علیه السلام) در روز عرفه در جحفه، در جمال الاسبوع سیدبن طاووس.

دعای حضرت صادق (علیه السلام) برای آن حضرت بعد از نماز ظهر به نقل از فلاح السائل و بحار الانوار.

دعای آن حضرت در صبح بیست و یکم ماه رمضان، نقل شده در اقبال الاعمال.

دعای امام کاظم (علیه السلام) بعد از نماز عصر در فلاح السائل.

دعای حضرت رضا (علیه السلام) در جمال الاسبوع.

دعای امام جواد (علیه السلام) در کافی.

دعای امام عسکری (علیه السلام) در مهج الدعوات و کمال الدین.

حتی از بعضی روایات استفاده می‌شود، هر دعای مؤمن باید با دعای حضرت صاحب الزمان (عج) آغاز شود، این ادب دعاست.

بنابراین از جمله کارهای مشترک ائمه، دعا برای حضرت مهدی (علیه السلام) است. و اقتدا کردن به آن حضرت، سفارش خدا و دین خداست، و کمال و رشد ما در این اقتداست.

رابعاً، در گذشته ثابت کردیم وجود مبارک امام زمان (علیه السلام)، بزرگترین نعمت خداوند بر عالم و آدم است، و شکر نعمت واجب است و از مصادیق شکر نعمت امام زمان (علیه السلام)، دعا کردن برای آن عزیز اولیاء است.

خامساً، دعا برای آن حضرت سبب استواری ایمان و نجات از

مهلکه‌ها و فتنه‌های آخرالزمان است. احمد بن اسحاق، وکیل امام عسکری (علیه السلام) در شهر قم، برای دیدن امام پس از آن حضرت، به سامره رفته بود، او نقل می‌کند، امام عسکری (علیه السلام)، فرزند امامش را به من نشان داد و فرمود: این فرزندم غیبت طولانی دارد وَ اللهُ لَيَغِيبَنَّ لَا يَنْجُو مِنْ أَلْهَكَةِ فِيهَا إِلَّا مَنْ ثَبَّتَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِأَمَامَتِهِ، وَوَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.^{۱۵} در غیبت طولانی فرزندم کسی اهل نجات نیست مگر آن که خداوند او را بر اعتقاد به امامت و ولایت او ثابت قدم بدارد و به او توفیق دعا برای تعجیل فرجش را عنایت فرماید.

سادساً، استمرار دعا بر آن حضرت سبب استجابت سایر دعاها می‌گردد. یعنی این که هرگاه دعا کننده، دعای خود را با دعا برای مولایش امام زمان (علیه السلام) مقرون گرداند به سبب آن، دعای خودش مستجاب می‌شود چرا که یکی از فواید دعا برای امام زمان (علیه السلام) آن است که آن حضرت در حق دعا کننده دعا می‌کند. و بدون تردید دعای آن حضرت جهت برآورده شدن حواجج دعا کننده، مستجاب است.

سابعاً، دعا برای آن حضرت نشانه محبت و دوستی به آن امام بزرگوار است، در گذشته بیان داشتیم نشانه محبت به کسی، یاد اوست و از مصادیق یاد او، دعا برای اوست.

باز از نشانه‌های انسان منتظر، توجه به اوست نه غفلت از او، چون درد امروز ما غیبت او نیست، غفلت از اوست. با دعا و یاد او می‌توان این غفلت را تبدیل به توجه و یاد کرد.

روایت مهم و معتبر، الدُّعَاءُ يُرَدُّ الْقَضَاءَ. دعا در قضای الهی تأثیر دارد. از مصادیق قضاء الهی فرج امام زمان (علیه السلام) است. پس دعای مؤمنین در امر مقدر فرج حضرت تأثیر دارد و ممکن است امر فرج را نزدیک کند. شبهه دیگری که مطرح است این است که در برخی از روایات از عجله

نمودن در ظهور حضرت نهی شده است. در بعضی از روایات فرموده‌اند: عجله کردن در این امر، سبب هلاکت شخص است (مراد از هلاکت، خروج از ایمان است) و در بعضی از روایات و دعاها سخن از تعجیل در امر فرج آمده است، آیا این دو با هم منافات ندارند؟ خیر، چون عجله‌ای که در اخبار آمده و از آن نکوهش شده که موجب هلاکت انسان و ضرر و زیان او می‌شود سه قسم است:

اول) عجله‌ای که سبب ناامیدی از فرج و ظهور آن حضرت شود. این شتاب به جهت کم‌طاقتی و کم‌صبری است که فرد می‌گوید، اگر شدنی بود تا حال باید می‌شد، چنین سخنی در واقع انکار ظهور حضرت است. دوم) عجله‌ای که با تسلیم و رضای الهی منافات داشته باشد و فرد بگوید، چرا ظاهر نمی‌شود و برای چه نمی‌آید؟ بازگشت این اعتراض به خداوند عز و جل است و چنین کسی پیرو شیطان است که به خدا اعتراض می‌کند که چرا امام زمان را ظاهر نمی‌کنی؟ بلکه باید دعا کرد و اگر هم حق متعال در اجابت آن تأخیر فرماید آن را مطابق حکمت بداند.

سوم) عجله‌ای که موجب پیروی از مدعیان دروغین مهدویت و اهل باطل شود، زیرا چنین فردی بر اثر شتابی که دارد کم‌طاقت است و پیش از ظاهر شدن نشانه‌های حتمی به مدعیان باطل اعتماد می‌کند و به شیطان‌های انسان‌نما ارادت پیدا می‌کند و آنان را موعود منتظر می‌پندارد، چنانکه بسیاری به این سبب از دین برگشتند.

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست

و اما آن دعائی که هیچ یک از این مشخصه‌های سه‌گانه را نداشته باشد، همان درخواستی است که مؤمنین به دستور امام خود برای فرج حضرت از خداوند می‌کنند و ادب بندگی و نشانه محبت به امام زمان، و زمینه‌ساز روحیه انتظار در انسان است.^{۱۶}

در پایان بحث دعا درباره حضرت، همگی دست به نیایش بلند می‌کنیم و از درگاه احدیث می‌خواهیم: اللهم عجل لولیک الفرج.

حسن تو همیشه در فزون باد	رویت همه ساله لاله‌گون باد
اندر سر ما خیال عشقت	هر روز که باد، در فزون باد
قد همه دلبران عالم	پیش الف قدت چو نون باد
هر سرو که در چمن برآید	در خدمت قامتت نگون باد
چشمی که نه فتنه‌ی تو باشد	چون گوهر اشک غرق خون باد
هر جا که دلی است، در غم تو	بی‌صبر و قرار و بی‌سکون باد
چشم تو ز بهر دلربایی	در کردن سحر، ذوفنون باد
هر دل که ز عشق تست خالی	از حلقه‌ی وصل تو برون باد
لعل تو که هست جان حافظ	دور از لب مردمان دون باد

۷- از جمله متونی که به تشریح وظایف ما در عصر غیبت اشاره کرده است، دعاهای عصر غیبت است. پایان بخش این تکالیف را به اجمال، دعایی که از حضرت مهدی (علیه السلام) رسیده و هر جمله‌ای از آن در بیان تکلیف و وظیفه‌ای است، نقل می‌کنیم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ.» خدایا توفیق اطاعت روزی ما

گردان.

یعنی اولین وظیفه‌ای که آن حضرت برای پیروان خود بیان می‌کند، اطاعت از فرمان‌های الهی است. چرا که تا مجرای اطاعت الهی درست نشود، اعمال ما در مسیر خاص خودش قرار نمی‌گیرد. اطاعت از خداوند یعنی تعیین خط مشی اعمال عبادی و رفتاری آدمی و بیان چهارچوب هندسی ادای وظیفه بندگی. اگر اعمال آدمی در چنین مسیری قرار گرفت، آنگاه ارزشمند و قابل ستایش و مقبول است.

انگشتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حال رکوع به سائل می دهد، چون در مسیر اطاعت الهی است، چنان مورد توجه خداوند قرار می گیرد که آیه ای در شأن او نازل می شود (آیه ۵۵، سوره مائده، که معروف به آیه ولایت است).

خلاصه به کمیت اعمال با توجه به کیفیت، که همان اطاعت الهی و طبق دستور او عمل کردن است باید توجه کرد تا مورد عنایت قرار گیرد. قدر و منزلت آدمی به اندازه اطاعت اوست و اطاعت انسانی به اندازه ای است که قدر خود را بشناسد و به خداوند، و مصلحت و حکمت دستورات او معرفت پیدا کند و غفلت را از خود دور می سازد.

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل مطیع نفس و شیطانی چه حاصل

بُود قدر تو افزون از ملائک تو قدر خود نمی دانی چه حاصل

در این بخش دعا سه کلمه قابل توجه است، کلمه رزق و توفیق و طاعت.

رزق چیزی است که برای انسان مفید است و از آن بهره می برد. از صفات الهی رزاقیت است، آن هم در قالب حصر (هو الرزاق) یعنی رزاق حقیقی و بالاصالة در عالم فقط خداوند است. رزق دو قسم است مادی و معنوی. خداوند هم رزاق رزق مادی است و هم رزاق رزق معنوی، و انسان به همان اندازه که به رزق مادی نیازمند است به رزق معنوی هم محتاج است، بلکه افزون تر، چرا که شخصیت و حقیقت و اصالت انسان به معنویت و روح اوست نه به ظاهر و جسم او. رزق مادی برای رشد و حیات جسم مفید و لازم است و رزق معنوی برای رشد و حیات روحی. همان گونه که برای تحصیل رزق مادی باید تلاش کرد برای تحصیل رزق معنوی هم باید حرکت و کوشش نمود. یعنی نباید تنها به دعا کردن لفظی اکتفا کرد بلکه باید تلاش و کوشش کرد تا به رزق رسید چون خداوند

وسیله و مجرای رزق خود را حرکت بندگان و کار و تلاش آنها قرار داده است و حضرت مهدی (علیه السلام) در این دعا به یکی از مهمترین ارزاق معنوی خداوند، یعنی توفیق اطاعت و بندگی اشاره کرده‌اند.

اما واژه توفیق: یعنی خداوند اسباب را فراهم، و هماهنگ و آماده می‌کند تا بنده‌اش موفق به انجام دادن عمل شود. به تعبیر دیگر دو چیز عبارت از توفیق است:

کشش و کوشش. هم جاذبه رحمانی و عنایات ربانی و هم تلاش و کوشش عبد.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد اما واژه اطاعت: یعنی عمل آدمی طبق ملاک و معیار و دستورات خداوند در قالب دین کامل او یعنی اسلام باشد. اصولاً دین آمده است تا انسان‌های عاصی و طاغی را مطیع اوامر الهی، تربیت کند.

اولین و مبنایی‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه در عصر غیبت که به تمام وظایف انسان رنگ و جهت الهی می‌دهد همین است. انسان مطیع خداوند و دستورات او، به دنبال همه خوبی‌ها و حسنات و فرایض خود می‌باشد و از آنچه نهی شده است و ردائیل و پستی است دوری می‌کند. اطاعت از دستورات خداوند باید در تمام ابعاد و شئون زندگی انسان باشد نه فقط در بُعد نماز و روزه و عبادات فردی، بلکه در امور اجتماعی و آداب و معاشرت با دیگران، در کسب و کار، در ادای حق و حقوق خانواده و... برای تحقق این امر مهم (اطاعت الهی) باید سراغ قرآن و پیامبر و عترت او رفت تا با دستورات خداوند آشنا شد و سپس آن را به کار گرفت. لذا در قرآن خداوند به اطاعت از خود و پیامبر و اولی الامر دستور می‌دهد: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، فان تنازعتم فی شیء فرّدوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله

وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» ۱۷.

ای مؤمنین، خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید. پس اگر در امری نزاع و اختلاف کردید وظیفه آن است که به خدا و رسول رجوع کنید، اگر به خدا و قیامت ایمان دارید این امر بهتر و نیکوترین تعبیر است. طبق صریح آیه شریفه، اهل ایمان باید از خدا و رسول او و اولی الامر تبعیت کنند. مسلمین در اطاعت از خدا و رسول اختلافی ندارند خصوصاً با توجه به آیه‌ای که خداوند می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ» ۱۸. کسی که از رسول اطاعت کند محققاً از خداوند اطاعت کرده است. یعنی اطاعت از پیامبر همان اطاعت از خداست.

اما اختلاف در اولی الامر است که اینها کیان‌اند، که اطاعتشان مقرون به اطاعت خدا و رسول است؟ در تفاسیر شیعه و پاره‌ای از تفاسیر اهل سنت آمده است که مراد از اولی الامر، فقط اهل بیت پیامبر و اوصیاء و خلفای اویند، که اول آنها حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آخر آنها امام مهدی (علیه السلام) است. اصل روایت از جابر بن عبدالله انصاری است که درباره آیه شریفه از پیامبر سوال کرد که یا رسول الله مراد از اولو الامر در آیه شریفه کیست؟ فرمود: «هم خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ ائِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي، اَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ، سَتُدْرِكُهُ - يَا جَابِرُ - فَاذَاقِيَّتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيُّ وَ كَنِيُّ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادَةِ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ عَلِيُّ يَدِيهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ اَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يُثَبَّتُ فِيهَا عَلِيُّ الْقَوْلِ بِأَمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي

غیبتہ؟ فقال (علیہ السلام): اِی وَالَّذِي بَعَثْتِي بِالنَّبُوَّةِ، اِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ، وَ اِنْ تَجَلَّاهَا سَحَابٌ، يَا جَابِرُ، هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ، فَ اَكْتُمُ الْاَ عَنِ اَهْلِهِ. ۱۹

فرمود: مراد از اولوالامر در آیه، جانشینان من اند و پیشوایان مسلمین پس از من، اول آنها علی بن ابی طالب (علیہ السلام)، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی در تورات معروف به باقر، که تو یا جابر او را درک می کنی وقتی او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان، سپس جعفر بن محمد الصادق، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، آنگاه محمد بن علی، و بعد علی بن محمد و سپس حسن بن علی، و آنگاه هم نام و کنیه من، حجت خدا در زمین و یادگار الهی بین بندگانش، فرزند حسن بن علی، آن کس که خداوند به دست او شرق و غرب زمین را فتح می کند، آن کسی که از شیعیان و دوستانش غیبت دارد، غیبتی که بر امامت او ثابت قدم نخواهد ماند مگر کسی که خداوند دلش را به وسیله ایمان امتحان کند. جابر گوید پرسیدم: یا رسول الله آیا شیعیان در غیبت او از او بهره می برند؟ فرمود: آری قسم به کسی که مرا به نبوت مبعوث کرد، آنها از نور او منور و به ولایت او بهره مند می شوند همانند بهره بردن مردم از خورشید پشت ابر. یا جابر این از اسرار مکنون الهی و مخزن علم الهی است، آن را بپوشان مگر از اهلش.

نکته بعدی این که پیامبر به ما فرمودند: « لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ. » ۲۰

آنجا که پیروی و اطاعت از مردم ملازم با معصیت خداوند است، اجازه اطاعت از آنها را نداریم. به تعبیر دیگر آن حضرت فرمود: « مَنْ اَمَرَكَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا تُطِيعُوه. » ۲۱ کسی که شما را به گناه امر می کند پس از او اطاعت نکنید. خلاصه وظیفه ما در عصر غیبت آن است که از خدا و

دستوراتش، و پیامبر و آداب و رسومش، و اهل بیت و تعالیمشان اطاعت کنیم. مرز اطاعت از پدر و مادر، همسر و فرزند، رفیق و همکار، و مردم تا آنجاست که مرتکب معصیت الهی نشویم.

و سخن پایانی در این باب آن است که محبت و ولایت ما به اهل بیت (علیهم السلام) زمانی مفید است که مطیع خدا و دستورات او باشد.

وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ: خدایا توفیق دوری از گناه را روزی ما فرما.

وظیفه دیگری که در عصر غیبت مهم می باشد، ترک گناه است، چرا که گناه درون آدمی را تیره و تاریک می کند و انسان را از چشم خدا و امام زمان می اندازد و آدمی را از خدا دور می کند. باید دانست آنچه بین ما و خدا حاجب و مانع است اعمال بد و گناهان ماست. در دعای ابو حمزه ثمالی می خوانیم: «... وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَ أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ يَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ...» خدایا کسی که به سوی تو حرکت می کند، مسافتش نزدیک است چرا که تو از خَلَقْتِ محجوب نیستی مگر اینکه اعمال بد آنها، مانع است. از این حقیقت غفلت نکنیم که گناه نکردن آسان تر از توبه کردن است و از تسویلات شیطان این است که مردم، خصوصاً جوانان را وسوسه می کند که گناه کنید، برای توبه و انجام دادن عمل صالح فرصت بسیار است. شخصی آمد خدمت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عرض کرد: «أَنْتِي رَجُلٌ عَاصٍ وَ لَا أَصْبِرُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ فَعِظْنِي بِمَوْعِظَةٍ.» من مردی گناه کارم و قدرت ترک آن را ندارم مرا موعظه کنید. حضرت فرمود: «إِفْعَلْ خَمْسَةَ أَشْيَاءٍ وَ اذْنِيبْ مَا شِئْتَ:

فَأَوَّلُ ذَلِكَ: لَا تَأْكُلْ مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ اذْنِيبْ مَا شِئْتَ. از رزق خدا نخور هر گناه که خواستی انجام بده (یعنی خلاف انصاف و انسانیت و بندگی است که رزق خدا را بخوری و نافرمانی او کنی، نمک خوردن و نمکدان

شکستن).

و الثانی: أَخْرَجَ مِنْ وِلايَةِ اللَّهِ وَاذْنِبْ مَا شِئْتَ.

اگر می‌توانی از ولایت و سرپرستی خدا خارج شو، هر گناه که خواستی انجام ده، (انسان کجا برود که ولایت خدا و حکومت الهی نباشد. به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای کمیل، لا یمكن الفرار من حکومتک، ممکن نیست از حکومت تو فرار کردن. (یعنی هر کجا بروی و معصیت مرتکب شوی تحت حکومت الهی و ولایت خداوند هستی).

و الثالث: أُطْلَبُ مَوْضِعاً لَا يَرَاكَ اللَّهُ وَاذْنِبْ مَا شِئْتَ. مکانی (برای گناه

کردن) انتخاب کن که خداوند تو را نبیند، آنگاه هر گناهی خواستی انجام بده. (یعنی بدان هر کجا گناه کنی خداوند تو را می‌بیند. نقل است کسی گناهی مرتکب شده بود و سپس توبه کرد ولی خیلی متأثر و ناراحت و گریان بود، از او علتش را پرسیدند، گفت درست است که توبه کردم، اما آن لحظه‌ای که گناه کردم خدا مرا دید، این خجالت و شرمندگی را چه کنم؟)

و الرابع: إِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَادْفَعْهُ عَن نَفْسِكَ وَ

اذْنِبْ مَا شِئْتَ.

هنگامی که جناب عزرائیل (علیه السلام) برای گرفتن جانانت می‌آید، (اگر قدرت داری) او را از خودت دور کن. هر گناهی خواستی انجام ده. (یعنی بترس هنگامی که مشغول گناهی، مرگت برسد و با شقاوت و بدبختی، و سوء عاقبت از دنیا بروی، چون آخرین لحظه آدمی ملاک است.

و الخامس: إِذَا أَدْخَلَكَ مَلِكٌ فِي النَّارِ فَلَا تُدْخِلُ فِي النَّارِ وَاذْنِبْ

مَا شِئْتَ. ۲۲.

هنگامی که (در قیامت) مالک دوزخ تو را به جهنم می‌برد (اگر قدرت

داری) نرو، هر گناهی که خواستی انجام بده.

(یعنی عاقبت گناه و مداومت بر آن، جهنم است).

یکی از استادان اخلاق در باب گناه تذکرات مفید و مهمی فرموده‌اند.

به جهت تنبّه و تذکر خود و خوانندگان عزیز در اینجا ذکر می‌کنیم:

اول: این که هیچ گناهی را کوچک نگیریم، چرا که هر نافرمانی که از انسان

سر بزند چون در محضر خداست بزرگ است. امیرالمؤمنین (علیه السلام)

می‌فرماید: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ ذَنْبُ اسْتِهَانٍ بِهِ رَاكِبُهُ»^{۲۳}

سخت‌ترین گناهان آن است که صاحبش آن را سبک گیرد. امام سجاد

(علیه السلام) در دعای هشتم صحیفه سجادیه عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي

أَعُوذُ بِكَ مِنْ... الْأَصْرَارِ عَلَى الْإِثْمِ وَ اسْتِصْفَارِ الْمَعْصِيَةِ...» خدایا به تو

پناه می‌برم از اصرار بر گناه و کوچک شمردن معصیت.

دوم: سعی کنیم گناهان خود را توجیه نکنیم، واقعاً گناه را گناه بدانیم،

به نام دفاع و دلسوزی از کسی، غیبت خود را توجیه نکنیم. ریا و رشوه را

به اسم کارمزد و هدیه و پول جاری و حق حساب... توجیه شرعی و عرفی

نکنیم. ترس و ضعف خود را به حساب احتیاط نگذاریم. یا عدم احتیاط و

تصمیم‌گیری‌های غلط، و عمل بد خود را به قضا و قدر الهی نسبت ندهیم

و در نهایت کنار گناه خدا را متهم نکنیم. (نعوذ بالله بگوییم خدا خواسته

ما مرتکب گناه شویم). بی‌حجابی و رعایت نکردن حجاب و عفاف را به

اسم مد روز ترویج نکنیم، و به بهانه آرامش اعصاب، سیگار و مواد مخدر

را توجیه نکنیم. و به اسم تفریح، لهو و لعب و مجالس مختلط، عیاشی و

هوسرانی، رقص و غناء و میگساری خود را توجیه نکنیم. مسخره کردن و

توهین و تحقیر دیگران را به اسم خندیدن و شاد بودن توجیه نکنیم، چون

با هم خندیدن خوب است ولی به هم خندیدن بد. خلاصه توجیه گناه از

خود گناه بدتر است، چون آدمی را برای انجام دادن هر گناهی جری

می‌کند. خصوصاً آنجا که اوامر و نواهی دین را توجیه کند. مثلاً بگوید:

همه ما خواهر و برادریم، پس با هم بودن و پوشش لازم را نداشتن اشکالی ندارد، چون ما به دید خواهر و برادر به یکدیگر نگاه می‌کنیم!! و یا وقتی به پوشش خانمی اعتراض می‌شود، می‌گوید دلت پاک باشد!! اینها وسوسه‌های شیطانی و هوی و هوس نفسانی و توجیه کردن کارهای غلط خود است. دل آدمی با حفظ ظواهر و اجرای دستورات دینی پاک و نورانی می‌شود نه با ارتکاب گناه.

سوم: کنار گناه خوشحال نباشیم و به خود نبالیم و افتخار نکنیم. چون در آخرالزمان مردم به گناهان خود افتخار می‌کنند. و حال آن که اولین نشانه مؤمن آن است که کنار اطاعت خوشحال می‌شود و کنار گناه محزون و ناراحت. علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ تَلَذَّذَ بِمَعَاصِي اللَّهِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ ذُلًّا»^{۲۴} کسی که به گناه خوشحال شود و از آن لذت ببرد خداوند او را خوار و ذلیل می‌کند. از امام سجاد (علیه السلام) نقل است که فرمود: «إِيَّاكَ وَالْأَبْتِهَاجَ الذَّنْبِ فَإِنَّه الْأَبْتِهَاجَ بِهَ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ»^{۲۵} پرهیز از خوشحالی کنار گناه، چرا که خوشحال شدن به گناه از خود گناه بزرگتر است.

چهارم: از گناه کوچک پرهیزیم تا به گناهان بزرگ مبتلا نشویم. از دروغ کوچک دوری کنیم تا به دروغ‌های بزرگ گرفتار نیاییم. از دروغ شوخی بر حذر باشیم تا به دروغ جدی آلوده نشویم. انسان تدریجاً و کم‌کم به گناهان بزرگ مبتلا می‌گردد و شیطان علاوه بر اینکه گام به گام انسان را آلوده می‌کند، از کم شروع می‌کند ولی به کم قانع نیست. مصداق ضرب‌المثل معروف که می‌گوید: «تخم مرغ دزد شتر دزد می‌شود.» همین است.

حاج آقا مجتبی تهرانی نقل کردند وقتی امام در پاریس بودند، عده‌ای از دانشجویان آمدند و از ایشان سوال کردند که ما می‌توانیم کاری کنیم که تلفن عمومی، پول ما را برگرداند و آیا این کار جایز است؟ حضرت امام فرمود: گذشته از حکم شرعی آن، این کار به شما جرئت مال مردم خوردن می‌دهد،

این کار را نکنید، جایز نیست. آری امام جامع‌نگر بود نه مقدس مآب. آری یک زن و یا دختر جوان، آهسته آهسته به یک زن کاملاً بی‌حجاب و بی‌عفت تبدیل می‌شود، اول اگر موی سرش پیدا شد می‌گوید چیزی نیست، جوراب نازک بدن‌نما پوشید، می‌گوید عیبی ندارد، چادر از سرش افتاد، اهمیت ندهد، با بی‌حجابی و سر و روی برهنه در کنار در خانه با مرد نامحرم سخن گفت، با غمزه و ناز و صدا را نازک کردن با مردان و جوانان گرسنه شهوت ارتباط برقرار کرد می‌گوید عیبی ندارد، آنگاه مدتی نمی‌گذرد که تبدیل به یک زن یا دختر کاملاً بد و فاسد می‌شود. امروزه متأسفانه چهره جامعه اسلامی ما، آلوده به این بی‌عفتی‌ها و فسادهاست و تأسف بیشتر این که اینها را گناه نمی‌دانند و به این بی‌عفتی‌ها و بی‌حجابی‌ها و آلودگی‌ها می‌بالند و می‌نازند و آن را به عنوان مد روز می‌دانند و مسئولین و متولیان فرهنگی جامعه هم بی‌تفاوت و بی‌دردند و بعضی از آنها به این آلودگی‌ها دامن می‌زنند و خوشحالند...!!

قرآن به همگان توصیه می‌فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ...»^{۲۶}

یا در جای دیگری می‌فرماید: «لَا تَقْرَبُوا الزُّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا»^{۲۷} به بدی‌ها و گناهان آشکار و پنهان نزدیک نشوید چرا که پاره‌ای از آنها به قدری خطرناک است که حتی نباید نزدیک آنها شد، مثل کبریت کشیدن کنار بنزین. و در آیه بعد اشاره دارد به شهوت حرام (زنا) نزدیک نشوید و از مقدمات اسباب آن پرهیز کنید، چون اسلام برای پیشگیری از این عمل خلاف، برنامه‌های مهمی ارائه فرموده است از قبیل:

- ممنوعیت اختلاط زن و مرد؛

- ممنوعیت خلوت مرد با زن نامحرم؛

- حرمت زینت زن برای نامحرم؛

- حرمت نظر به نامحرم و دست دادن به او و پرهیز از فکر زنا و تماشای عکس‌های تحریک‌کننده؛

- مجازات شدید برای زناکار؛

- توصیه ازدواج و پایین گرفتن مهریه و نکوهش از ازدواج دیر هنگام.

- عبادت شمردن همسر داری و تلاش برای خانواده و تحکیم بنیان

آن. ۲۸

نکته پایانی اینکه، گناه قابل تجربه کردن نیست اما قابل جبران کردن است. باید دانست هر گناهی آثار خطرناک و شومی بر روح انسان و شخصیت اجتماعی و دینی او می‌گذارد به طوری که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دعای کمیل به آنها اشاره می‌کند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ.» یعنی اثر پاره‌ای از گناهان

آن است که پاکی و سلامت روح آدمی را از بین می‌برد.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ.» اثر بعضی از گناهان تغییر

نعمت‌های الهی است.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ.» اثر بعضی از گناهان آن

است که دعا را از اجابت حبس می‌کند.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ.» نتیجه پاره‌ای از گناهان

یأس و ناامیدی است.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ.» گناه سبب نزول بلاء

می‌شود.

گناه به اعتبار آبروی اجتماعی و خانوادگی انسان لطمه می‌زند، روح اعتماد و اطمینان را از مردم می‌گیرد و سلامت جامعه را به خطر می‌اندازد و خانواده انسان را از آرامش و صفا و صمیمیت دور می‌کند. فرزندان و نسل انسان را در معرض انواع و اقسام خطرهای و آلودگی‌ها قرار می‌دهد.

محبوبیت آدمی کاسته می‌شود، رفقای خوب می‌روند و گناهکاران سراغ انسان می‌آیند. انواع و اقسام بلاها و گرفتاری‌ها به سوی او متوجه می‌شود...

گناه و معصیت بزرگترین آفت اطاعت خدا و سم مهلک عبادات و حسنات و خدمات آدمی است. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سوال کردند واجب چیست، واجب‌تر از آن کدام است؟ فرمود: واجب طاعت خداست و واجب‌تر از او ترک گناه است.^{۲۹} (اما الواجب فطاعة الله تعالى و اما الأوجبُ فترك الذنوب).

«وَصِدْقُ النِّيَّةِ»: خدایا صداقت در نیت را روزی ماگردان.

سومین وظیفه ما در عصر غیبت، صداقت در نیت است. نیت به معنای انگیزه عمل است و به قدری مهم است که می‌توان مکتب اسلام را مکتب اصالة النية نامید. یعنی عمل با نیت خالص ارزشمند است و مقبولی کیفیت و نحوه عمل و عبادت ما را نیت‌های ما رقم می‌زند، انسان آن‌گونه عمل می‌کند که نیت دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «النِّيَّةُ اسَاسُ الْعَمَلِ».

وقتی از امام صادق (علیه السلام) از آیه شریفه «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» سوال کردند. فرمود: یعنی علی نیت. معنای عبارت حضرت همان ضرب المثل معروف است که: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

به قدری موضوع نیت مهم است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «يُخْشَرُ النَّاسُ عَلَى نِيَّاتِهِمْ». در قیامت مردم براساس نیت و حالات درونی خود محشور می‌شوند.

مراد از صدق نیت همان اخلاص است. یعنی در تمام حرکات و سکنات، اعمال و رفتار و تصمیم‌گیری‌های خود، نیت الهی حضوری

جدی در همه جوانب و زوایای زندگی ما داشته باشد. رسول خدا (ﷺ) فرمود: «یا اباذر لیکن لک فی کل شیء نيةٌ صالحهٌ حتی فی النومِ وَالْأَکْلِ».

ای اباذر در هر کاری باید برای تو نیت شایسته‌ای باشد حتی در خوابیدن و خوردن.

تفکر سکولاریسم درست نقطه مقابل همین طرز تفکر است. چون تفکر سکولاریسم سه مرحله دارد:

مرحله اول، یعنی دین فقط در مسائل فردی و خصوصی و عبادی دستوراتی دارد نه در مسائل اجتماعی و سیاسی (دین اقلی).

مرحله دوم، جدائی دین از سیاست است. یعنی دین برای تدبیر امور اجتماع و حکومت دستوری ندارد و اصولاً دخالت نمی‌کند.

مرحله سوم، حذف خدا و معنویت از زندگی بشر است.

پس اگر اسلام دستور نیت در تمام حرکات و اعمال آدمی را می‌دهد یک دستور مهم تربیتی و جهت الهی به زندگی بخشیدن است. نیت صادق یعنی نیت الهی، یعنی نیتی که از اعتقاد کامل و قلب سالم نشئت گرفته باشد. شاید حسن نیت تعبیر دیگری برای صدق نیت در ارتباط با مردم باشد. در این باب روایات زیادی وارد شده است که به چند نمونه اشاره می‌شود.

- **أَفْضَلُ الْعَمَلِ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ**، برترین عمل نیت صادق است (دقت

فرمایید، نیت صادق خود عمل است و عمل برای اصلاح و سازندگی ظاهر و باطن است).

- **إِنْ كُنْتَ عَاقِلًا قَدَّمَ النَّيَّةَ الصَّادِقَةَ**. اگر عاقلی نیت صادق را پیش از

عمل قرار ده. یعنی نشانه انسان عاقل، نیت صادق داشتن است.

- در سخن دیگری امام صادق (علیه السلام) از زبان شیطان نقل فرمودند که او

گفت چند دسته هستند که من در برابر آنها حيله و چاره‌ای برای نفوذ ندارم:

یک دسته کسانی که از روی نیت صادق به خداوند اعتصام پیدا می‌کنند.

«مَنْ اِعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنِ نِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ اتَّكَلَّ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ اُمُورِهِ.»^{۳۰}

برای حسن نیت و یا صدق نیت آثار و برکات فراوانی نقل کرده‌اند: امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ.» عطایای الهی به قدر نیت آدمی است.

«مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ اَمَدَّهُ التَّوْفِيقَ.» نیت خوب، توفیقات آدمی را زیاد می‌کند.

- از امام باقر (علیه السلام): «اِذَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى حُسْنَ نِيَّةٍ مِنْ اَحَدٍ اَكْتَفَاهُ بِالْعِصْمَةِ.» هنگامی که خداوند حسن نیت کسی را دانست، او را در پناه عصمت خود حفظ می‌کند.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام): «مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ كَثُرَتْ مَثُوبَتُهُ وَ طَابَتْ عَيْشَتُهُ وَ وَجِبَتْ مَوَدَّتُهُ.» کسی که حسن نیت دارد، پاداشش فراوان، زندگی‌اش گوارا و دوستیش واجب است.

«مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ زَادَ اللَّهُ فِي رِزْقِهِ.» آدم خوش نیت، خوش قلب است و آدم خوش قلب خوش روزی است.

«حُسْنُ النِّيَّةِ مِنْ سَلَامَةِ الطَّوَيَّةِ.» حسن نیت برخاسته از سلامت درون و باطن است.

«اِسْتَعِنِ عَلَى الْعَدْلِ بِحُسْنِ النِّيَّةِ فِي الرَّعِيَةِ وَ قِلَّةِ الطَّمَعِ وَ كَثْرَةِ الْوَرَعِ.» این سخن بیشتر متوجه مسئولین امور حکومتی است که حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: برای اجرای عدالت از سه امر کمک بگیر: حسن نیت

داشتن به مردم (رعیت یعنی کسانی که باید حال و روزشان رعایت شود) و کم داشتن طمع و زیاد داشتن ورع.

«صَلَحِ الْعَمَلِ بِصَلَحِ النِّيَّةِ.» درستی عمل به اصلاح نیت بستگی

دارد.

«بِحُسْنِ النِّيَّةِ تُنْجِحُ الطَّالِبِ.» با حسن نیت‌هاست که به خواسته‌ها

می‌توان رسید.

و در نهایت انسان به واسطه حسن نیت و صدق نیت، بهشتی می‌شود و

نیت انسان به صدق و حُسن و صلاح نمی‌رسد مگر با تعقل و اندیشه. «و

لَا تَثْبِتُ النِّيَّةَ الصَّادِقَةَ إِلَّا بِالْعَقْلِ.»^{۳۱}

خلاصه، سومین برنامه امام مهدی (عج) برای تربیت و آماده سازی

امت عبارت از نیت صادق است. یعنی در ارتباط با خدا نیت خالص و در

ارتباط با مردم حسن نیت داشتن است. شاید سرّ اینکه در سراسر قرآن

خداوند مکرراً از واژه‌های الی الله، فی الله، فی سبیل الله، لِله، وجه الله...

سخن می‌گوید، اشاره به همین حقیقت داشته باشد که قرآن در صدد

اصلاح نیت‌های مردم است چون سوء نیت برکت را از زندگی می‌برد و

دعای انسان را مستجاب نمی‌کند و عمل را قبول نمی‌کند.

و عرفان الحُرْمَةِ: خدایا معرفت و شناخت به حرام‌ها و

حرمت‌ها را روزی ماگردان.

چهارمین وظیفه مؤمنین در عصر غیبت، معرفت به حرام‌ها و

حریم‌هاست. چون بدون شناخت حرام موفق به ترک آن نمی‌شود. برای

شناخت حلال و حرام، ابتدا به رساله عملیه مراجع بزرگوار تقلید باید

رجوع کرد و سپس به کتب اخلاقی نظیر معراج السعادة و جامع السعادة از

مرحوم نراقین. مهمترین نکته در این باب آن است که ما حلال خدا را

حلال و حرام خدا را حرام بدانیم، و از جانب خود حلال را حرام و یا حرامی را حلال نکنیم. از اظهار نظرهای غیرمتخصصانه در این امور شدیداً پرهیز کنیم و برای تشخیص حلال و حرام خصوصاً در امور مستحدثه به مراجع تقلید رجوع کنیم.

امروز متأسفانه پاره‌ای از مردم و مسئولین، بعضی از حرام‌های الهی را بر خود حلال کرده‌اند، نظیر ربا و رشوه و یا غصب حق مردم و یا تضييع حقوق عرضی و شخصیتی دیگران، یا رانت‌های حکومتی، یا موسیقی‌های حرام را به اسم موسیقی سنتی بر خود حلال کرده‌اند. بعضی از ورزش‌های حرام را حلال کردن نظیر بوکس. یا تجویز آلت‌های قمار نظیر ورق و پاسور و بلیارد... شاید یک معنای «حُرْمَة» شناختن حریم‌ها و حفظ کردن آن است. چرا که هر چیزی در دین حریم دارد، حد و حدود قانونی و شرعی هر چیزی حریم آن چیز است و باید شناخته و رعایت گردد. مثل حریم قرآن، حریم پیامبر و اهل بیت. بی‌اعتنایی به قرآن، مهجور گذاردن قرآن، معامله کردن با قرآن، تفسیر به رأی، آیات الهی را به نفع حزب و گروه خود توجیه کردن... همگی هتک حرمت حریم قرآن است.

نام پیامبر، مکتب و دین او، سنت و آداب آن حضرت، همگی حریم دارد و قابل احترام است، بنابراین اهانت کننده به پیامبر و کسی که هتک حرمت پیامبر کند حکمش مشخص است. نظیر سلمان رشدی ملعون.

همچنین اهل بیت پیامبر، هر یک از امامان به عنوان حجت‌های الهی و اوصیای پیامبر و عَلم‌های هدایت در امت، حریم دارند و قابل احترام‌اند. حال به اسم آزادی، و روشنفکری و تجدد و مدرنیته، قداست و حریم آنها را هتک کردن و آنها را تا حد یک انسان معمولی تنزل دادن و یا سخنان و سیره رفتاری آنها را توجیه کردن حرام، و در نهایت بی‌انصافی و پستی

است. متأسفانه در این چند سال، در بعضی از سخنرانی‌ها و روزنامه‌ها، حریم قرآن و رسول خدا (ﷺ) و ائمه را شکستند و دیگران را به این بی‌حرمتی‌ها جری کردند و پاره‌ای از متولیان امور، بی‌تفاوت و ساکت از کنار آن گذشتند!!!

دین خدا حریم دارد، باید حریم آن حفظ شود. باید به قانون دین و حد و حدود آن به عظمت نگریسته شود و بدان احترام گذاشته شود، یعنی دین را باید فهمید و شناخت و به دستورات آن عمل کرد و به آن اصرار ورزید و به موقع از آن دفاع کرد. زیرا خداوند برای حفظ دینش و حریم آن، بهای سنگینی را پرداخت و ارزشمندترین انسان‌های عالم هستی را به پای حفظ دین فدا کرد و حال ما میم و مسئولیت سنگین حفظ دین خدا و رعایت حریم آن.

شهیدان راه خدا، جانبازان، رزمندگان جبهه حق علیه باطل، حریم دارند، نباید بر سر آنها معامله سیاسی کرد و یا درگذر زمان و در فضای جو سازی‌های سیاسی و حزبی و گروهی، پیام و راه و یاد آنها فراموش شود.

دین برای عالمان و فقیهان جامع‌الشرایط که هادیان و راهبران امت‌اند، حریم قائل است و از مردم می‌خواهد احترام آنها را حفظ کنند. دین برای کسانی که خدمتگزار مردم‌اند حریم قائل است. برای معلمین و دبیران، مدیران متدین و متعهد و دلسوز، پدران و مادران، برادران و خواهران، پیران و سالخورده‌گان، دوست و رفیق، همسایه و همکار، حریم قائل است. وظیفه دینی و انسانی ما حکم می‌کند حریم اینها را رعایت کنیم و از تضيیح حق آنها پرهیزیم.

وَ أَكْرَمُنَا بِالْهُدَىٰ وَالْإِسْتِقَامَةِ: خدایا وسیله هدایت و

پایداری به ما کرامت فرما.

پنجمین وظیفه‌ای که حضرت مهدی (علیه السلام) در قالب دعا بیان می‌فرمایند، هدایت‌طلبی و استقامت در مسیر هدایت است. می‌دانیم که هدف اصلی از نزول کتب آسمانی و ارسال رسولان الهی، و در مجموع، هدف اصلی از دین خدا، سخنان و سیره اولیاء الهی، معجزات و کرامات، همگی برای هدایت انسان است. از جمله دعایی که روزانه همه مسلمانان در نماز می‌خوانند و از خدا می‌خواهند طلب هدایت به راه راست است «اهدنا الصراط المستقیم».

پس وظیفه ما در این عصر آن است که مسیر هدایت را بشناسیم شناخته و در آن مسیر قرار گیریم و بر آن استقامت داشته باشیم. قرآن به پیامبر دستور می‌دهد: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»^{۳۲}

همان‌گونه که مأموریت داری، خودت و پیروانت استقامت کنید. در چند آیه، به ثمرات و فوائد این استقامت و پایداری در مسیر هدایت دین خدا، اشاره می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»^{۳۳}

کسانی که اعتقاد به خدا دارند سپس در این اعتقاد مقاومت و ایستادگی می‌کنند، ملائکه بر آنها نازل می‌شوند (از امدادهای غیبی برخوردار می‌شوند) نه از گذشته خوف دارند و نه از آینده حزنی، و به آنها بشارت بهشت ده... در آیه دیگری فائده مهمی برای استقامت ذکر می‌کند. «وَأَلِّوْا سِتْقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^{۳۴} اگر بر طریق هدایت استقامت ورزند، هر آینه آب گوارا نصیب آنها می‌کنیم.

از امام صادق (علیه السلام) از معنای این آیه سوال کردند. حضرت فرمود: «لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) مَا ضَلُّوا أَبَدًا»^{۳۵} اگر بر

ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) ثابت قدم و پایدار باشید هرگز گمراه نشوید. یعنی هدایت ما در این امت پس از پیامبر در گرو پیوند و تبعیت از ولایت اهل بیت پیامبر و استقامت بر مسیر آنهاست.

پس وظیفه ما در عصر غیبت آن است که به دنبال کسی و چیزی باشیم که ما را هدایت کند و یا از مسیر هدایت دور نکند و در مسیر هدایت استقامت داشته باشیم و به واسطه تهدید و فشار بیگانگان، یا تطمیع و لذت طلبی و فریب زرق و برق دنیا یا اسیر شهوات نفسانی و پست و مقام، دوستی ها و ازدواج های آنچنانی و ارتباط حرام و گناه آلود، و معاملات حرام... دست از مسیر هدایت اهل بیت برداریم.

وَ سَدِّدُ السِّنِّيْنَ بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ: و زبان ما را به محکم گویی (مستدل و منطقی حرف زدن) و حکیمانه سخن گفتن، موفق فرما.

ششمین وظیفه ای که این دعا بیان می کند، مراقبت از زبان است، چرا که بیشترین لغزش آدمی از ناحیه زبان اوست تا جایی که برای زبان صد و نود گناه ذکر کرده اند.^{۳۶} برای حفظ زبان باید سه کار کرد:

یکی، عالمانه سخن بگوییم. آنچه را نمی دانیم نگوییم، بلکه هر چه را هم که می دانیم نگوییم چرا که مثلاً غیبت های ما حرف های راست و درستی است که درباره دیگران می زنیم، چون اگر دروغ باشد تهمت است.

دیگر اینکه بیندیشیم و سخن بگوییم، بی تأمل، بی فکر سخن گفتن همان و به لغزش و گناه افتادن همان.

سوم اینکه از زیاد سخن گفتن پرهیزیم. چون انسان هر چه بیشتر حرف بزند بیشتر در معرض لغزش و گناه است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ...»^{۳۷}

کسی که زیاد حرف می زند، زیاد خطا می کند و کسی که زیاد خطا می کند حیای او کم می شود و کسی که حیای او کم شد تقوا و ورع او کم می شود و کسی که ورع او کم شود قلبش می میرد و کسی که قلبش مرد وارد جهنم می شود...

حدود چهل آیه برای تربیت و تأدیب زبان در قرآن آمده است، به عنوان نمونه:

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى.»^{۳۸} (برای امر به معروف و نهی از منکر و جهت تذکر و یادآوری) بانر می سخن گفتن. در جای دیگری می فرماید: «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا.»^{۳۹} محکم و مستدل و منطقی حرف زدن - با پدر و مادر با بزرگواری سخن گفتن «و قُلْ لَهَا قَوْلًا كَرِيمًا.»^{۴۰} «فَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا.»^{۴۱} هنگامی که سخن می گوید به عدالت حرف بزنید. (خصوصاً هنگامی که درباره دیگران قضاوت می کنید و یا کسی را تایید و رد می کنید).

«و لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ.»^{۴۲} حق گو بودن. «و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا.»^{۴۳} با مردم خوب حرف بزنید.

«وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.»^{۴۴} از سخن باطل و دروغ اجتناب کنید. «و مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.»^{۴۵} سخنی از دهان بیرون نمی آید مگر اینکه مراقبی آماده حاضر است. (یعنی تمام سخنان خوب و بد ما، حق و باطل،... ثبت می شود و روزی به ما عرضه می کنند) خلاصه خداوند می خواهد انسان زبان خود را تربیت کند و به عدالت و حق، و از روی استدلال و منطق، و با بزرگواری و نیکویی و بانر می و لطافت، محبت و کرامت... حرف بزند و از آنچه زشت و باطل و گناه است پرهیزد.

وَأَمَلًا قُلُوبِنَا يَا عَلِيمَ وَالْمَعْرِفَةَ: و قلوب ما را پر از علم و معرفت فرما.

هفتمین وظیفه مهم و تربیتی ما در عصر غیبت، علم‌آموزی و معرفت‌اندوزی است، یعنی منتظر امام مهدی (علیه السلام) باید عالمانه زندگی کند و با معرفت دیندار باشد. بنابراین دین هم ما را به فرا گرفتن علم و آگاهی دعوت می‌کند و هم به معرفت و شناخت.

شعار دین ما «زگهواره تا گور دانش بجوی» است. خصوصاً برای دیندار بودن، و از دین دفاع کردن و شبهات را پاسخ گفتن، و احکام و معارف دین را به دیگران انتقال دادن، راهی جز علم و معرفت نیست. علم با فکر و اندیشه کار دارد و معرفت با قلب ما. یکی از بزرگترین موانع رشد و تعالی انسان جهل است، با علم و معرفت می‌توان این مانع را برطرف کرد و به کمال رسید.

خاتم ملک سلیمان است علم	جمله عالم صورت و جان است علم
قطره دانش که بخشیدی ز پیش	متصل گردان به دریاهاى خویش
قطره علم است اندر جان ما	وارهانش از هوی و ز خاک تن

و طَهَّرْ بُطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبُهَةِ: و شکم‌های ما را از حرام و شبهات، پاک گردان.

هشتمین وظیفه انسان در عصر غیبت، ترک حرام‌خواری و پرهیز از امور شبهه‌ناک است، چرا که لقمه در اندیشه و فکر، روحیات و خلیات انسان تاثیر مستقیم دارد. (در کتاب نجوی، بحث مبسوطی در باب اهمیت لقمه حلال و آثار آن نگاشته شده، به آنجا رجوع شود).

حرام آن است که شرع از خوردن آن نهی کرده است، مثل شراب، مردار، خون، ربا، رشوه، حق مردم و غیره. شبهه آن است که حلال و حرام بودن معلوم نیست، حرام یعنی حق دیگران در کسب و کار و لقمه انسان نباشد بنابراین برای مبتلا نشدن به حرام، باید از شبهه ناک هم پرهیز کرد. و از کلمه «طَهَّر» استفاده می شود حرام، روح و فکر آدمی را نجس و آلوده می کند، یعنی آدم حرام خوار باطناً نجس است. جهت اهمیت موضوع به چند سخن از بزرگان دین توجه کنیم:

رسول خدا (ﷺ) فرمود: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً مِنْ حَرَامٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً.» کسی که لقمه ای حرام می خورد چهل شبانه روز نماز او قبول نمی شود.

در سخن دیگری از آن حضرت نقل است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ الْجَنَّةَ جَسَداً غُذِيَ بِحَرَامٍ.» خداوند بهشت را به بدنی که از حرام تغذیه کرده باشد حرام کرده است.

باز از آن حضرت است که فرمود: «إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.» هنگامی که لقمه حرامی در شکم بنده قرار می گیرد همه ملائکه آسمان و زمین او را لعنت می کنند.

در روایتی است که رد کردن یک درهم حرام، معادل هفتاد هزار حج مقبول است. باز آن حضرت در کلام دیگری فرمود: «تَرَكَ لُقْمَةً حَرَامٍ لَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ صَلَاةِ أَلْفِي رَكْعَةٍ تَطَوُّعاً.»^{۴۶} ترک یک لقمه حرام نزد خدا محبوب تر از دو هزار رکعت نماز مستحبی است.

خلاصه ترک حرام بزرگترین عبادت است. حرام خواری و عمل حرام اثر عبادات و حسنات انسان را خنثی می سازد و ما از بهره های فراوان اعمال محروم می کند. وای بر کسی که از طریق شکم جهنمی شود و به خاطر لذت های زودگذر و مقطعی دنیوی، خود را از لذت های معنوی محروم کند.

«وَ اكْفُفْ ایدینا عَنِ الظُّلْمِ وَ السَّرْقَةِ.» و دستان ما را از ستم و دزدی نگهدار.

نهمین وظیفه در عصر غیبت، ظلم نکردن به خود و دیگران و دزدی نمودن است. چون مؤمن، منتظرِ انسانی است که برای از بین بردن ظلم و برپا کردن عدالت می آید. لذا منتظر مهدی (علیه السلام) باید عدالت خواه باشد. اندیشه و فکر او، زندگی و سیره و عمل او، تصمیم‌گیری‌ها و قضاوت‌های او، رد و تأییدهایش، همگی بر محور عدالت باشد نه ظلم. ولی افسوس در روزگاری بسر می‌بریم که نه تنها از عدالت خبری نیست و در جامعه، انواع و اقسام ظلم‌های سیاسی، اقتصادی و قضایی وجود دارد، بلکه عده‌ای تفکر عدالت‌طلبانه و دم زدن از حکومت عدل علوی و سیاست مساوات و مواسات و برادری و برابری علوی را، به تفکر سوسیالیستی متهم می‌کنند، غافل از آنکه روزی که اسلام آمد و پیامبر و علی (علیه السلام) از عدالت و برابری و مساوات و مواسات دم زدند، از لنین و مارکس خبری نبود، و عدالت علوی کجا و سخنان و شعارهای بی‌محتوای سیاسی لنین و مارکس و مائو کجا!!

اما با تمام مشکلات و موانع، هر یک از مؤمنین و منتظرین امام زمان (علیه السلام) به اندازه‌ای که می‌توانند و قدرت دارند باید به عدالت قیام کنند و از عدالت‌طلبان واقعی دفاع کنند و شعار و جهت زندگی خود را به سمت و سوی توحید و عدالت سوق دهند. از ظلم کردن به دیگران و از یاری کردن ظالمان به هر نحوی و به هر اندازه خودداری کنند که کمک به ظالم شرکت در ظلم اوست و متأسفانه در جامعه ما و در بین مسلمین یاری کردن ظالم، گناه محسوب نمی‌شود. سفارش امیرالمؤمنین (علیه السلام) به

حسین (علیه السلام) (و همه فرزندان معنوی آن حضرت در طول تاریخ) این است که: «كُونَا لِظَالِمٍ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^{۴۷} دشمن ظالم و یار مظلوم باشید.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الْغَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمَعِينُ لَهُ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثِهِمْ»^{۴۸} کسی که ظلم می کند و کسی که او را یاری می کند و کسی که به ظلم او راضی است، هر سه در ظلم شریک اند.

در روایتی می خوانیم، از جمله اموری که سبب بی برکتی زندگی انسان می شود کمک کردن به مجرم و ظالم است.

ظلم هم در تمام ابعادش مورد نهی است، چه ظلم فردی و یا اجتماعی، چه ظلم اقتصادی و یا قضایی و سیاسی، چه ظلم خانوادگی. انسان ظالم نمی تواند یار و منتظر امام مهدی (علیه السلام) باشد. با عدالت می توان اسلام و امام زمان (علیه السلام) را یاری کرد.

و اما سرقت، (دزدی) چند قسم است، مالی و غیر مالی. (کمی و کیفی) سرقت مالی که مسلم است در زمره گناهان است و تصرف در اموال دزدی حرام است. حال خواه دزدی صریح و آشکار باشد و یا غیر آشکار، نظیر کم کاری در ادارات دولتی و یا نیامدن و کارت زدن و یا از کار دزدیدن...

اما دزدی غیر مالی (معنوی و کیفی) امام صادق (علیه السلام) فرمود: «السُّرَاقُ ثَلَاثَةٌ: مَانِعُ الزَّكَاةِ» کسی که زکات ندهد (یعنی حق و حقوق واجب مالی و اقتصادی که در دین مقرر شده است) «و مُسْتَجِلُّ مَهْرٍ النِّسَاءِ» کسی که مهریه و صداق زنان را نپردازد و بر خود حلال کند (همین حرف مشهوری که می گویند مهریه را چه کسی داده و چه کسی گرفته). و «كَذَلِكَ مَنِ اسْتَدَانَ وَّ لَمْ يَتَوَقَّضْ» کسی که از دیگری قرض می گیرد به نیت اینکه نپردازد. بنابراین، این سه گروه مصداق دزدی غیر مالی یا معنوی هستند.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه‌ای که فضائل اهل بیت را بیان کردند فرمودند: «نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا، فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا»^{۴۹}

ماییم خاصان و اصحاب رسول خدا و خزانه‌داران و درها، به هر خانه‌ای جز از در آن نمی‌شود وارد شد و هر که جز از آن درها وارد گردد دزد نامیده می‌شود.

قسم دیگر دزدی، دزدی از نماز است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَسْرَقُ الشُّرَاقِ مَنْ سَرَقَ مِنْ صَلَاتِهِ» یعنی لا یتم فرائضها^{۵۰} دزدترین دزدها کسی است که از نمازش می‌دزد، یعنی واجبات و ارکان نماز را صحیح و به طور تمام به جا نیاورد. یعنی اذکار و اوراد نماز، رکوع و سجود نماز را همراه با آرامش و طمأنینه و طبق دستورات فقه انجام ندهد، ذکر رکوع تمام نشده بلند شود، هنوز هفت موضع بدن به زمین نرسیده و قرار و آرام نگرفته ذکر سجده می‌گوید و هنوز ذکر تمام نشده سر بر می‌دارد... این دزد نماز است و همان‌گونه که دست دزد را قطع می‌کنند، دست چنین نمازگزاری را از رسیدن، به معراج و قرب خدا و بهشت الهی و قبولی خداوند کوتاه می‌کنند و نماز او را همانند پارچه‌ای پیچیده و به صورت او می‌زنند. خلاصه منتظر امام نه ظالم است نه دزد، نه دزد حق خدا و امام معصوم (زکات و خمس) و نه دزد حق همسر خود (خوردن و پایمال کردن مهریه او) و نه دزد مال مردم هنگامی که از آنها قرض می‌گیرد و نه دزد حق اهل بیت به این معنا که از غیر طریق اهل بیت بخواهد به چهار دیواری اسلام و مکتب برسد و خود را بی‌نیاز از عترت بداند و نه دزد نماز. محب و منتظر حضرت به نماز خود، خصوصاً نماز اول وقت و با حضور قلب نماز خواندن اهمیت می‌دهد. آری این است وظیفه سنگین ما در عصر غیبت.

وَأَعْضُضُ أَبْصَارَنَا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِيَانَةِ: خدایا چشمان ما را
از زشتی و خیانت فرو بند.

دهمین وظیفه مؤمنین در عصر غیبت، مراقبت از چشم خود است تا به
آلودگی و زشت دیدن مبتلا نشود. این درخواست همانند،
درخواست‌های گذشته، پشتوانه قرآنی و روایی دارد. خداوند در قرآن به
مرد و زن مؤمن دستور می‌دهد: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ
يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ لَهُمْ أَنْ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ
يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ.»^{۵۱}

به مردان مؤمن بگو: از بعضی نگاه‌های خود (نگاه‌های غیرمجاز)
چشم‌پوشی کنند و دامن خود را حفظ نمایند. این برای پاکتر ماندن آنان
بتر است. خداوند به آنچه انجام می‌دهند آگاه است. و به زنان مؤمنه بگو
چشمان خود را از حرام نگه دارند و دامن‌هایشان را از آلودگی حفظ
کنند...

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «لَكُمْ أَوَّلُ نَظْرَةٍ إِلَى الْمَرْءَةِ فَلَا تَتَّبِعُوهَا
بِنَظْرَةٍ أُخْرَى وَاحْذَرُوا الْفِتْنَةَ.»

نگاه اول مانعی ندارد ولی ادامه نگاه اشکال دارد، زیرا سبب فتنه
می‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم: تمامی چشم‌ها در قیامت گریان است مگر سه
چشم، چشمی که از ترس خدا بگرید و چشمی که از گناه بسته شود و
چشمی که در راه خدا بیدار بماند.

در صحیح بخاری می‌خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: جلوی
راه مردم ننشینید، مردم گفتند: ما ناچاریم از نشستن، فرمود: پس حق آن را

ادا کنید. پرسیدند حق آن چیست؟ فرمود: «غَضُّ الْبَصْرِ وَكَفُّ الْأَذَى وَرَدُّ السَّلَامِ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ.» ترک چشم چرانی و مردم آزاری، جواب دادن به سلام دیگران، امر به معروف و نهی از منکر. حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: از نگاه به نامحرم بپرهیزید که بذر شهوت را در دل می نشاند و همین برای دچار شدن انسان به فتنه کافی است.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «الْعَيْنُ زَائِدُ الْقَلْبِ.» چشم، دل را به دنبال خود می کشد. «الْعَيْنُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ»، چشم، صیدگاه شیطان است. و چشم پوشی بهترین راه دوری از شهوات است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنْ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ حَلَاوَةً فِي قَلْبِهِ.» نگاه بد تیری از تیرهای مسموم شیطان است که هر کس از ترس خدا چشم خود را فرو بندد خداوند به او ایمانی می دهد که از درون خویش شیرینی مزه آن را احساس می کند.

امام صادق (علیه السلام) درباره نگاه مجاز به زن نامحرم فرمود: «الْوَجْهُ وَالْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ» یعنی نگاه به صورت و کف دست ها و روی پاها جایز است (لکن بدون شهوت).

اینها نمونه هایی از روایات درباره نگاه بود حال به چند نکته درباره آیات اشاره می کنیم:

- لازمه ایمان حفظ نگاه از حرام است.
- جاذبه های غریزی را باید کنترل کرد.
- گناه را از سرچشمه جلوگیری کنیم و تقوا را از چشم شروع کنیم.
- چشم پاک مقدمه پاکدامنی است.
- پوشش، برای مردان و زنان هر دو واجب است.

- چشم چرانی و بی عفتی مانع رشد معنوی انسان است. ۵۲

البته خیانت چشم تنها نگاه به نامحرم نیست، بلکه اقسام دیگری هم دارد، نظیر نگاه با تندی و خشم و خیرگی به چهره پدر و مادر و یا معلم و یا بزرگتر، که در روایات داریم هر کس نگاه با محبت به چهره پدر و مادر کند خداوند رحمتش را نصیب او می‌کند. نگاه خیانت‌آمیز دیگر، نگاه به اسرار و عیوب و یا پنهانی‌ها و داخل منزل و محل کار و حضور خلوت دیگران است. و قسم دیگر، نگاه شرک‌آمیز به عالم و آدم است. کسی که به عالم به دید ثنویت (تقسیم عالم به خیر و شر) می‌نگرد و یا عالم و آدم را به دید باطل و بی‌هدف و عبث می‌نگرد. عده‌ای چنان زیبا به عالم می‌نگرند که می‌گویند؛

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

نگاه خیانت‌آلود آن است که عالم زشت، ناموزون، خط‌آلود و تیره و تاریک دیده شود در حالی که خداوند آنچه آفریده احسن است. هر آنچه خدا با عالم و آدم می‌کند بر محور حق و هدفمند است. لذا باید نگاه زینبی داشت که با تمام حقیقت ایمان و یقین فرمود: «ما رایتُ إِلَّا جمیلاً».

اقتضای انتظار در عصر غیبت یعنی که نگاه‌ها و دیدها را به عالم و آدم عوض کردن و زیبا دیدن را آموختن، فقط چهره جلال عالم را ندیدن بلکه چهره جمال عالم را هم نگریستن. منتظر امام مهدی (علیه السلام)، عالم و آدم را بر محور حکمت و مصلحت، حق و عدالت و هدفمند می‌بیند.

منتظر امام زمان (علیه السلام) نگاهش بر چهره پدر و مادر با رأفت و محبت است، و از نگاه او خطا و گناه سر نمی‌زند و به اسرار و عیوب و خلوت دیگران نظر نمی‌افکند...

در پایان این قسمت، به قطعه ادبی درباره دل و دیده، اشاره می‌کنیم:

من هر چه دیده‌ام، ز دل و دیده دیده‌ام.
این مردمک چشم، چه شگفتی‌ها که ندارد.
هم می‌تواند پنجره‌ای رو به بهشت باشد.
هم دریچه‌ای به روی دوزخ.
اگر نگاه در مهار تو باشد، انتخاب آن بهشت و دوزخ هم با توست.
و اگر تو اسیر نگاه باشی، آن انتخاب هم دست هموست.
گاهی نگاه، زمینه‌ساز گناه است،
و گاهی چشم، روزنه‌ای رو به تیرگی و تاریکی.
رابطه چشم و قلب نیز از شگفتی‌های وجود آدمی است.
بر صفحه دل، گاهی همان نقش می‌افتد که از روزنه دیده می‌بینی.
بر دفتر اول، گاهی همان خواسته‌ها، آرزوها، رنگ‌ها و خطوط نقش
می‌بندد که قلم نگاه می‌نگارد.
باباطاهر عریان، حق دارد که از دست دل و دیده فریاد برآورد و بنالد
که: هر آنچه دیده بیند، دل کند یاد.
به فرموده امام علی (علیه السلام): «الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ» دل، کتاب و دفتر
چشم است.
همان را می‌خواهی که می‌بینی، همان را هوس می‌کنی که چشمت
بدان می‌افتد.
اگر بزرگان سلوک و عرفان، دربان دل بوده‌اند، تا بیگانه در حریم و
حرم دل وارد نشود، دیده‌بان دیده هم بوده‌اند تا چشم‌شان به هر چیز
نیفتد.
اگر ناپاکی نگاه، آن را به تیری زهرآگین تبدیل می‌کند، فرقی نمی‌کند
که این تیر مسموم، از ما به سوی دیگران رها شود، یا نگاه زهرآگین
دیگری ما را هدف بگیرد.

در هر دو صورت، یکی با تیر گناه بر بستر نگاه می افتد... یا آنکه نگاه می کند. یا آنکه در معرض نگاه مسموم قرار می گیرد و در هر دو حال، قلعه قلب مورد هجوم قرار می گیرد.

بیچاره آن گوهر فطرت و جانی که در این گونه دژهای ویران یا خانه های بی حصار قرار می گیرد.

بیاید رحمی به حال این دل های بیچاره کنیم،

دلی به حال این دل بسوزانیم،

چشمی به خوشبختی این چشم بدوزیم،

بیاید دلواپسی های این دیده را هم ببینیم،

اینقدر، دست دل را رها نکنیم،

چشم از دیده خود، حتی یک لحظه هم بر نداریم.

این دو طفل معصوم دل و دیده، اگر رها شوند، گم می شوند، احساس غریبی می کنند. به دامن غریبه ها پناه می برند، عصیان می کنند، دیگر به حرف من و تو گوش نمی دهند، سر به هوا می شوند، اگر از بام ما پرواز کردند، دیگر به این خانه بر نمی گردند.

دل، دفتر دیده است،

و... دیده، پنجره دل.

آیا این دو گوهر، نیازمند مراقبت نیستند؟!... ۵۳

وَإِشْدَادُ أَسْمَاعِنَا عَنِ اللَّغْوِ وَالْغَيْبَةِ: و گوش های ما را از لغو و

غیبت ببند.

یازدهمین وظیفه مؤمنین در عصر غیبت مراقبت از گوش و واردات آن است، چون آنچه انسان می شنود به روح و قلب او، فکر و اندیشه اش اثر می گذارد. و این قطعه دعا به استناد آیات قرآن، حاوی نکات برجسته ای

است.

در چندین آیه خداوند در وصف مؤمنون می‌فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ
اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^{۵۴}

مؤمنین کسانی‌اند که از آنچه بیهوده و بی‌فایده است روگردانند. البته
اعراض و دوری از لغو نباید با بدگویی و تندخویی همراه باشد، زیرا در
آیه دیگر می‌فرماید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^{۵۵} عباد الرحمن با
بزرگواری از لغو می‌گذرند.

در روایات برای لغو مصادیقی ذکر شده است از جمله: سخنی که در
آن یاد خدا نباشد و یا غناء و لهویات باشد.^{۵۶}

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می‌کند،
هدفی مفید و سازنده، چرا که لغو به معنی کارهای بی‌هدف و بدون نتیجه
مفید است، در حقیقت لغو هر گفتار و عملی است که فایده قابل
ملاحظه‌ای نداشته باشد، البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده
نمی‌شود، بلکه افکار بیهوده و بی‌پایه‌ای که انسان را از یاد خدا غافل و از
تفکر در آنچه مفید و سازنده است به خود مشغول می‌دارد همه در مفهوم
لغو جمع است.

در واقع مؤمنان آنچنان ساخته شده‌اند که نه تنها به اندیشه‌های باطل و
سخنان بی‌اساس و کارهای بیهوده دست نمی‌زنند، بلکه به تعبیر قرآن از
آن روی گردانند.^{۵۷}

از امور دیگری که در دعا آمده شنیدن غیبت است. چون همان‌گونه که
غیبت کردن گناه و حرام است، غیبت شنیدن هم گناه است و چه بسا
شنونده غیبت گناهش بزرگتر از غیبت‌کننده باشد. چرا که تا گوش شنوایی
نباشد کسی غیبت نمی‌کند، پس غیبت با شنونده تحقق می‌یابد، بنابراین
لذا گناهش بزرگتر است.

گوش دادن دو حالت دارد، یکی به صورت سماع و دیگری به صورت استماع. سماع یعنی سخنی به گوش انسان برسد و او توجهی به آن گفتار و صدا و نغمه نداشته باشد، ولی استماع یعنی شخص با توجه کامل از روی اراده و اختیار به سخنی و صدایی گوش دهد. آنچه حرام است، استماع غیبت و موسیقی و... است، نه سماع آن. یعنی که کسی با اختیار و اراده و با توجه کامل و قصد و نیت جدی در افشای راز و برملا کردن و بازگو کردن عیب دیگری اقدام کند.

البته ناگفته نماند آنجا که غیبت کردن جایز است، گوش دادن به آن هم بی اشکال است. (برای آگاه شدن از جزئیات غیبت، به کتب اخلاقی نظیر معراج السعادة و اخلاق الهی استاد مجتبی تهرانی و اخلاق در قرآن، آقای مکارم شیرازی رجوع شود) خلاصه انسان منتظر، ترک آنچه را بیهوده و غیبت است و وظیفه خود می داند و عمر و فرصت های خود را با بیهودگی تلف نمی کند و روح و نفس خویش را با غیبت آلوده نمی سازد.

و تَفَضَّلْ عَلَىٰ عُلَمَائِنَا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِيحَةِ: و بر عالمان ما به وسیله زهد و ورزی و خیرخواهی تفضل فرما.

در این فراز، حضرت مهدی (عجلایه)، وظیفه سنگین قشر عالم و دانشمند امت را بیان می کند. سرجمع تمام وظایف علمای دین، دوری از حب دنیا و زرق و برق آن و خیرخواهی برای امت است.

وجود عالمان در هر جامعه لازم و ضروری است. هم برای حفظ و بقای فرهنگ جامعه و هم برای تبیین و تشریح آن. اگر بخش مهم جامعه و زیربنای هر اجتماع، فرهنگ است، عالمان و اندیشمندان هم در فضا و بستر آن فرهنگ حضوری جدی دارند تا فرهنگ و عقیده، فکر و اندیشه و تمدن گذشتگان را به نسل حال و آینده منتقل کنند.

منتها عالمانی که شرایط و ویژگی های لازم را دارا باشند، نه هر کسی که چند سالی و چند کتابی درس خواند و بر سر زبان ها افتاد.

در قرآن و روایات شرایط چنین عالمی را بیان می کند. به عنوان نمونه قرآن می فرماید: «انما یخشى الله من عباده العلماء.»^{۵۸} تنها بندگان عالم و دانشمندند که از خدا می ترسند.

آری تنها از میان تمام بندگان، دانشمندانند که به مقام عالی خشیت یعنی ترس از مسئولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار نایل می گردند. این حالت خشیت مولود، سیر در ایات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار و هدف آفرینش است. ترس از خدا که ویژگی عالمان دینی است به معنی ترس از مسئولیت هایی است که انسان در برابر او دارد. ترس از اینکه در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند، و از این گذشته اصولاً درک عظمت آن هم عظمتی که نامحدود و بی پایان است برای موجود محدودی همچون انسان خوف آفرین است.

از این جمله این نتیجه به خوبی درک می شود که عالمان واقعی آنهایی هستند که در برابر وظایف خود احساس مسئولیت شدید می کنند و به تعبیر دیگر اهل عمل اند نه سخن چرا که علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علماء محسوب نمی شوند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می خوانیم: منظور از علما کسانی هستند که اعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها باشد. کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست.

کوتاه سخن اینکه عالمان در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقه آراء و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فرمول های علمی جهان و زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگیشان مدارس و دانشگاه ها

و کتابخانه‌هاست؛ بلکه علما آن گروه از صاحب‌نظران و دانشمندانند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته، و در وظائفشان سخت احساس مسئولیت می‌کنند و از همه پای‌بندترند.

در سوره قصص نیز آمده است که وقتی قارون مغرور و از خود راضی که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت جمعیت دنیاپرستان که سخت تحت تأثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند آرزو کردند که ای‌کاش آنها نیز دارای چنین بهره‌ای از اموال دنیا بوند، ولی عالمان بنی‌اسرائیل بر آنها فریاد زدند وای بر شما، پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند بهتر است، و این مقام تنها در اختیار شکیبایان و افراد پراستقامت قرار می‌گیرد...^{۵۹}

آری، عالمانی در عصر غیبت چراغ هدایتند که دل بسته دنیا نیستند و دین به دنیای خود و دیگران نمی‌فروشند و برای رسیدن به دنیا و جاه و مقام، مال و ثروت، حقیقت را فدای مصلحت نمی‌کنند.

آنها که به امر به معروف و نهی از منکر قیام می‌کنند. چون در متون دینی آمده است، وقتی منکر و بدعت و تحریف در جامعه رخ می‌دهد، سزاوارترین افراد به امر به معروف و نهی از منکر علما هستند، سکوت علما، کنار منکر و فساد و فتنه‌ها هرگز پذیرفته نیست.

عالمانی که تفکر عدالت‌طلبی علوی دارند و با ظلم و ستمگر، هرگز کنار نمی‌آیند. اهل تسامح و تساهل بر سر اصول ثابت دین نیستند و بر رعایت عدالت اقتصادی و اجتماعی در جامعه تأکید دارند.

عالمانی که خود فتنه‌گر نباشند و از بیت آنها فتنه و انحراف، و شایعه به جامعه سرازیر نشود و از سیاست‌بازان حزبی فاصله می‌گیرند و با آنها مراوده و مصالحه‌ای ندارند.

عالمانی که اهل هوی و هوس نباشند و دین خدا را بازیچه خود و دوستانشان قرار ندهند.

عالمانی که زمان شناس باشند و فریب فتنه های روزگار را نخورند. آنانی که در هر شرایطی، وظیفه دینی و علمی و جایگاهی خود را به مردم جامعه انجام دهند.

کسانی نظیر شهید بزرگوار آیت الله مدرس (ره) که از شجاعت و صراحت لهجه در برابر قلدرها و ظالمان برخوردار بود. عالمانی نظیر شهید عزیز آیت الله شیخ فضل الله نوری (ره) که از قاطعیت و ثبات قدم و فهم و معرفت صحیح برخوردار بود، به طوری که هرگز فریب بیگانگان و دستگاه های جاسوسی و مزدور خارجی را نخورد. نه آنان که سخنان و مصاحبه هایشان، خوراک رادیوهای بیگانه باشد و نغمه شوم آنها از دستگاه های تبلیغاتی استکبار و صهیونیست ها بلند شود. عالمانی نظیر استاد مطهری (ره) که با تمام توان در برابر انحرافات فکری و اعتقادی ایستاد و در نهایت شهید راه مبارزه با کثرت و بدعت و تفسیر به رأی ها شد. عالمانی که فریب وسوسه های شیطان را نخورند و چنان از قدرت علمی و روحی و معنوی بالا برخوردار باشند که بتوانند جامعه را از دام شیاطین جنی و انسی رهایی بخشند.

عالمانی که فریب پست و مقام حکومتی را نخورند و برای چند صباح بهره بردن از دنیا و پوشیدن چرب و شیرین دنیا، دین را به بازی نگیرند. عالمانی که در مقابل کارتل های اقتصادی و مافیای سیاسی و رانت خواری های دولتی با تمام توان ایستادگی کنند و لو بلغ ما بلغ.

عالمانی که از فهم و معرفت جامع دین و نیازهای دنیا برخوردارند تا بتوانند در هر زمانی با معارف دینی پاسخگوی نیاز جامعه باشند. عالمانی که فدایی دین اند و از آبشخور قرآن و عترت تغذیه می کنند نه

از افکار بیگانگان.

عالمانی که خیرخواه مردم‌اند و مردم را به آنچه نیاز دارند راهنمایی می‌کنند نه آنچه دوست دارند. چون عالمان همانند طبیبان، هر چه را تشخیص دادند باید تجویز کنند ولو مریض خوشش نیاید. حال با این اوصاف، امروز تکلیف بزرگ و سنگین عالمان چیست؟ در این روزگار که به وسیله تبلیغات دشمن، و جو سازی دوستان نادان، و عملکرد نادرست عده‌ای از اشخاص، تعدادی از مردم و جوانان از دین حکومتی گریزانند (دینی که توجیه‌گر اعمال آنان باشد و اشتباه کاری‌های آنها را نبیند و نگوید...) وظیفه عالمان چیست؟ راه همان است که امام زمان (علیه السلام) در این دعا تعلیم فرمودند. باید این قشر جامعه عملاً و از روی صداقت و درستی، در زندگی عملی خود، نشان دهند که دلبستگی به زرق و برق دنیا ندارند. زهد واقعی و زندگی ساده‌ای که شایسته یک عالم جانشین امام معصوم است داشته باشند. از خانه و مرکب و زندگی تجملاتی که امروز عده‌ای به آن مبتلا هستند، از خرج کردن‌ها و سفرهای خارجی با پول بیت‌المال و زندگی اشرافی... دست بردارند و خیرخواه دین و مردم باشند تا آب رفته، به جوی برگردد و الا مسئولیت انحراف جوانان از دین خدا را باید جوابگو باشند.

البته لازم است جوانان عزیز بین عملکرد عده‌ای و تعالیم و معارف دین فرق قائل شوند، چرا که:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست
در پایان اشاره به این نکته نشانه انصاف و ادب و قدردانی است که، در این قشر، عالمانی هم هستند که شرایط و ویژگی‌های لازم برای هدایت و رهبری بر مردم را دارا می‌باشند، کسانی که هنوز زندگی ساده‌ای دارند، و واقعاً خیرخواه دین خدا و خلق خدایند.

وَعَلَى الْمُتَعَلِّمِينَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَةِ. و بر آموزندگان با تلاش
و کوشش و میل و رغبت تفضّل فرما.

یعنی وظیفه و تکلیف کسانی که عالم نیستند ولی در مسیر تعلیم و تربیت‌اند این است که اهل تلاش و کوشش و میل و رغبت باشند. چون میل و رغبت، ایجاد انگیزه برای تلاش و کوشش می‌کند، انسان‌هایی که انگیزه ندارند، تنبل و ضعیف و سست‌اند. امروز متأسفانه، متعلمین، از انگیزه بالا برای تلاش و کوشش در راه تحصیل علم برخوردار نیستند و امروز درس خواندن به انگیزه مدرک گرفتن و پول در آوردن است. وظیفه متولیان امور، پدران و مادران، مربیان جامعه آن است که میل و رغبت را برای تحصیل علم ایجاد کنند و فرهنگ کار و تلاش برای رسیدن به بهترین‌ها را بین جوانان جامعه رواج دهند.

اگر کسی مثل علامه امینی (ره) ده هزار جلد کتاب مطالعه می‌کند و سی سال طول می‌کشد تا الغدیر را می‌نویسد، نتیجه انگیزه بالا، میل و رغبت فراوان برای ترویج ولایت‌مداری، کار و تلاش برای ادای تکلیف و وظیفه بود. باید از چنین انسان‌های موفق و اهل کار و تلاش برای جوانان گفت، تا آنها هم بدانند می‌توانند.

وَعَلَى الْمُسْتَمْعِينَ بِالْآتِبَاعِ وَالْمَوْعِظَةِ: و بر شنوندگان با
پیروی و موعظه تفضّل فرما.

عالمان و اندیشمندان دو گروه‌اند: متعلمین و مستمعین.
کسانی که درس می‌آموزند و کسانی که سخنان آنها را در جهت
هدایت و راهنمایی می‌شنوند.

در بخش قبلی، امام وظیفه متعلمین را بیان فرمودند و در این بخش وظیفه مستمعین را بیان می‌فرمایند و آن پیروی و موعظه شنیدن است یعنی سخنان و راهنمایی‌های عالمان وقتی مؤثر است که مستمعین تنها به شنیدن اکتفا نکنند بلکه بشنوند و پیروی کنند و در خود احساس بی‌نیازی از موعظه نکنند که نشانه غفلت و قساوت قلب و تکبر انسان است.

قرآن در یک تقسیم‌بندی مردم را در قبال دعوت انبیاء به دو قسم تقسیم می‌کند:

اول: گروهی که هرگز حاضر به شنیدن حرف پیامبران خدا نیستند، حتی در گوش‌های خود پنبه می‌گذارند و یا انگشتان خود را در گوش می‌برند تا حرفی نشنوند.

دوم: گروهی که حاضرند بشنوند، این گروه دوم هم دو دسته هستند: دسته‌ای که می‌شنوند تا پیروی کنند و دسته‌ای که می‌شنوند و سرپیچی و عصیان می‌کنند. دسته اول از این گروه، حرفشان این است که قالوا سمعنا و اطعنا و حرف دسته دوم آن است که: قالوا سمعنا و عصینا، در اهمیت شنیدن سخنان دیگران و آنگاه انتخاب کردن و سپس پیروی کردن است، قرآن می‌فرماید: قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا في أصحاب السعير. ۶۰ از جهنمیان سوال می‌کنند شما چرا جهنمی شدید؟ (چون اصل در خلقت انسان بهشتی شدن و هدایت یافتن است و الا آمدن انبیاء و نازل شدن کتب آسمانی بیهوده بود) آنها جواب دادند: اگر ما (در دنیا) سخنان را می‌شنیدیم و درباره آنها تفکر و اندیشه می‌کردیم، در زمره جهنمیان نبودیم. این آیه می‌فرماید علت جهنمی شدن آنها این بود که از شنیدن سخنان طفره می‌رفتند و رویگردان بودند - و استفاده می‌شود اگر انسان بخواهد جهنمی نشود راهی جز شنیدن سخنان حق و تأمل و اندیشه درباره آنها ندارد. یعنی وقتی سخنی را با تعقل و اندیشه، صحیح و حق

دانست، بپذیرد و پیروی کند تا به سعادت راه یابد.

موعظه به معنی **جَذْبَةُ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ** است. هر سخن و حادثه و پدیده‌ای که انسان را به حق جذب کند موعظه است. خداوند انسان را نیازمند به موعظه و تذکر آفرید و این از عظمت انسان حکایت می‌کند نه از حقارت و پستی او، هر نیاز فطری و درونی پاسخگویی در بیرون خواهد داشت و لذا برای پاسخگویی به این نیاز فطری و اعطانی در عالم هستند. خدا خود اولین واعظ است و متن موعظه او قرآن است چرا که فرمود: **«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ»**^{۶۱} پیامبر بگو همانا من یک موعظه شما را می‌کنم و آن موعظه این است که برای خدا دو به دو و یا به تنهایی قیام کنید سپس بیندیشید که صاحب شما (پیامبر) مجنون نیست.

این آیه هم به واعظ بودن خدا و هم موعظه او اشاره می‌کند و تمام قیام‌های انبیاء و اولیاء از این موعظه الهی نشئت گرفته است. اگر نوح در بین مردمی لجوج و عنود قیام می‌کند و ابراهیم علیه نمرودیان و موسی علیه فرعونیان و پیامبر خاتم علیه جاهلیت و (ابوسفیان‌ها) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) علیه قاسطین و مارقین و ناکثین و امام مجتبی علیه معاویه و امام حسین (علیه السلام) علیه یزید و بنی‌امیه و بالاخره امام مهدی (علیه السلام) علیه ظالمین و مستکبرین عصر خویش قیام می‌کنند تا توحید و عدالت را حاکم کنند همگی ریشه در این موعظه الهی دارد. آیه **«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»**^{۶۲} ای مردم برای شما از جانب پروردگارتان موعظه آمد (قرآن) و کتابی که سبب شفاء آنچه در سینه‌های شماست. پس از خداوند، پیامبر و ائمه، علمای ربّانی امت پیامبر در عصر غیب واعظان حقیقی‌اند.

تأثیر موعظه به دو عامل بستگی دارد:

یکی عامل و متعظ بودن و اعظ و دیگری قابلیت و آمادگی و خواست مستمعین. اگر واعظی همانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد ولی مستمعین نخواهند، هرگز بهره نمی‌برند بلکه بر حجاب آنها افزوده می‌شود. وظیفه مؤمنین در عصر غیبت آن است که خود را به گونه‌ای تربیت کنند که طالب شنیدن سخنان واعظان حقیقی باشند، و احساس بی‌نیازی از آن نکنند. «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^{۶۳} بنابراین شنیدن و به دنبال بهترین‌ها رفتن، انسان را در مسیر هدایت الهی قرار می‌دهد.

و على مَرَضَى الْمُسْلِمِينَ بِالشِّفَاءِ وَ الرَّاحَةِ: (خدایا) بر بیماران مسلمین با شفاء و تندرستی و راحتی و آسایش تفضل فرما.

از جمله کسانی که حقی بر عهده جامعه دارند بیماران هستند. عیادت از آنها، پرستاری و کمک‌های عاطفی و محبتی و مالی از بیماران از حقوق آنهاست. خصوصاً در جامعه امروز ما که بسیاری از بیمارستان‌ها خصوصی‌اند و مردم مستضعف و بیچاره که دستشان از همه جا کوتاه است و برای علاج بیماری خود باید پول کافی داشته باشند. در چنین وضعی، مسئولیت کسانی که از تندرستی و سلامت و از قدرت مالی و حکومتی برخوردارند بسیار سنگین است که به شکرانه سلامتی و دارا بودن امکانات دنیوی و آبرویی به مردم بیمار و بی‌کس برسند و از فشار روحی آنها بکاهند. خصوصاً به جانبازان بزرگوار که حق عظیمی به گردن این ملت دارند و مورد بی‌مهری و بی‌توجهی مسئولین و متمکنین هستند رسیدگی کنند و اسباب راحتی آنها را فراهم کنند. این جزء وظایف عصر غیبت است که هم از نظر مالی به آنها برسند و هم در دعاها از آنها غفلت

نکنند و برای شفا و سلامتی آنها دعا کنند. یعنی وظیفهٔ ماست که نسبت به این قشر، بی تفاوت و بی درد نباشیم.

و علی موتاهم بالرفقة و الرحممة: (خدایا) بر مردگان مسلمین، با مهربانی و رحمت تفضل فرما.

از جمله کسانی که حق و حقوقی دارند، مردگانند. اسلام به قدری دین جامع و کاملی است و برای انسان مؤمن، ارزش قائل است که معتقد است با مرگ، رابطهٔ مؤمن با دنیا به کلی قطع نمی‌شود بلکه او پس از مرگ هم حق و حقوق بر زندگان دارد، چه وابستگانش باشند و یا هم کیشانش. مردگان مسلمان، اگر حق واجبی از نظر عبادات و یا حقوق مردم بر ذمهٔ خود دارند، رحم و رأفت به آنها این است که برای ادای حقوق واجب الهی و حق الناس آنها اقدام کنند و آنان را در عالم برزخ از گرفتاری‌هایی بخشند. اگر حق واجبی بر گردن ندارند، آنها را در اعمال مستحبی و خیرات و میراث شریک کنند و به یاد آنها باشند، در بعضی از نقل‌ها هست که مردگان به قدری محتاج‌اند که با التماس به اعضای خانواده و قوم و خویش خود اصرار می‌ورزند که به اندازهٔ استخوانی که پیش سگ می‌اندازید به یاد ما باشید.

عموم مسلمانان نسبت به اموات وظیفه دارند که از آنها به نیکی یاد کنند و از خداوند طلب رحمت و مغفرت برای آنها نمایند که اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات.

و علی مشایخنا بالوقار و السکینه: (خدایا) بر بزرگان و سالخورده‌گان ما با وقار و آرامش تفضل فرما.

از طبقات قابل توجه و ترحم جامعه پیرانند، به طوری که بر همه لازم

است احترام و حریم آنها را نگه دارند چرا که اینها از نظر جسمی ضعیف‌اند و به آرزوهای دوران جوانی خود نرسیده‌اند و خود را در پایان خط زندگی می‌بینند... لذا از همه بیشتر نیازمند توجه و رسیدگی و آرامش هستند. بنابراین هم بر خود سالخورده‌گان لازم است که در چنین موقعیتی و در کنار کمبودها و سختی‌ها وقار، سنگینی و آرامش خود را حفظ کنند و هم بر دیگران لازم است حریم این عزیزان پیر و سالخورده را رعایت کنند به طوری که از جهت ارتباط و معاشرت با دیگران احساس کمبود و ضعف و ناآرامی نکنند.

رسول خدا (ﷺ) فرمود: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي أَنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِي وَ أُمَّتِي يَشِيبَانِ فِي الْأَسْلَامِ أَنْ أُعَذِّبَهُمَا ثُمَّ بَكَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقِيلَ مِمَّ تَبَكَى يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَبْكَى لِمَنْ اسْتَحْيَى اللَّهُ مِنْ عَذَابِهِمْ وَ لَا يَسْتَحْيُونَ مِنْ عَصِيَانِهِ.»^{۶۴} خداوند به عزت و جلال خود قسم می‌خورد، که من از مرد و زنی که در اسلام عمر خود را سپری کردند و پیر و سالخورده شدند، حیا می‌کنم آنها را عذاب کنم. سپس پیامبر گریستند. سوال کردند، علت گریه شما چیست؟ فرمود: گریه می‌کنم برای اینکه خدا از عذاب آنها حیا می‌کند ولی آنها از گناه و سرپیچی خداوند خجالت نمی‌کشند.

این حدیث از ارزشمندی سالخورده‌گان نزد خداوند حکایت می‌کند، جایی که خداوند حریم آنها را رعایت می‌کند آیا بر مسلمانان و مؤمنین تکلیف نیست که حق و حقوق آنان را حفظ کنند؟

امام سجاد (علیه السلام) از جمله حقوقی که شمارش می‌فرمایند، حق بزرگتر است: «و حَقُّ الْكَبِيرِ تَوْقِيرُهُ لِسُنَّةِ، وَ إِجْلَالُهُ لِتَقَدُّمِهِ فِي الْأَسْلَامِ قَبْلَكَ، وَ تَرْكُ مُقَابَلَتِهِ عِنْدَ الْخِصَامِ وَ لَا تَسْبِقَهُ إِلَى طَرِيقٍ وَ لَا تَتَقَدَّمَهُ وَ لَا تَسْتَجْمِلَهُ، وَ إِنْ جَهَلَ عَلَيْكَ إِحْتِمَلْتَهُ وَ أَكْرَمْتَهُ لِحَقِّ الْأَسْلَامِ وَ حُرْمَتِهِ.»^{۶۵}

و حق بزرگتر این است که، او را به خاطر سنش احترام کنی، و برای سبقت او بر تو در اسلام، او را بزرگ شماری و در مقام خصومت و جدل، مقابله با او را رها کنی، و در هیچ مسیری بر او سبقت نجویی، و با او لجاجت نورزی، و اگر او اقدام به لجاجت با تو کرد، او را تحمل کنی و به خاطر حق سبقت در اسلام و احترام آن، او را عزیز و گرامی داری.

پس سن بالای آنها ایجاب محبت و دوستی می‌کند و سابقه آنان در اسلام، سبب امتیاز آنهاست، لذا باید حق و حقوق آنها نزد خانواده و رفقا و بین مردم در جامعه رعایت شود، و هرگز با آنها به مجادله و گفتگوی بی‌فایده نپرداخت. جور و جفای آنها را با صبر و بردباری تحمل کنیم و کنار سخنانی که می‌گویند، نسبت جهل و سفاهت به آنها ندهیم و بی‌پاس حق اسلام و حرمت او عزیزش بداریم.^{۶۶}

و علی الشَّبابِ بِالْإِنَابَةِ وَ التَّوْبَةِ: (خدایا) به جوانان با انابه و توبه تفضل فرما.

موضوع این بخش از دعای حضرت مهدی (عجل الله فرجه) جوانان است. یعنی از قشرهایی که مورد توجه آن حضرت است جوانان می‌باشند. چرا که جوانی سرمایه بزرگ دوران عمر آدمی و جوانان سرمایه سنگین و مسئولیت‌آور جامعه و حکومت‌اند به طوری که اگر حکومت برنامه‌ای برای استفاده و بهره بردن از نیروی جوانان و سرمایه جوانان در جامعه نداشته باشد به معضل بزرگ و چالش سنگین سیاسی، اجتماعی برای حکومت تبدیل می‌شود. باید دانست از سرمایه نفت و گاز و معادن و اورانیوم، و آب و خاک و انرژی هسته‌ای و اتمی، مهمتر و بهتر و سازنده‌تر، سرمایه جوانان است. اسلام و پیامبر و ائمه هم به این قشر توجه کامل دارند. دین برای جوانان برنامه دارد، و پیامبر بیشترین

کارگزاران حکومتی خود را از جوانان انتخاب می‌کردند و امامان به مبلغینی که برای تبلیغ به سایر بلاد هجرت می‌کردند، از آنها می‌خواستند که به جوانان توجه کنند و در برگشت، اگر مبلغی عرضه می‌داشت جوانان جذب جلسات شدند، او را موفق می‌خواندند و الآنه.

منتها به خلاف جوّ جامعه که می‌طلبید تنها از جوانان تعریف و تمجید شود و به همین اکتفا گردد؛ معتقدم، باید آفات و آسیب‌های جوانان را بیان کرد که در کتاب ویژگی‌های گل به این مهم پرداخته‌ام و در این جا فقط به موضوع دعا می‌پردازم که حضرت از خداوند انابه و توبه برای جوانان می‌خواهد در حالی که در بین مردم، فصل و موسم توبه و انابه را سن پیری می‌دانند، ولی حضرت آن را در سن جوانی مطرح می‌کند یعنی جوانی که بیشتر از دیگران در معرض گناه و لغزش و آلودگی و فساد و ابتذال است، برای رهایی و سازندگی و اصلاح و سود رساندن به جامعه و مردم، نیازمند توبه و بازگشت است. و جالب این است که توبه جوان نزد خداوند از توبه دیگران بسیار محبوب‌تر و مقبول‌تر است.

از جلوات رحمت الهی به انسان، گشودن باب توبه و حاکمیت اصل تطهیر در عالم و آدم است. و از جمله اموری که به انسان امید و نشاط می‌بخشد توبه از گناه است. لذا یکی از موضوعاتی که در قرآن به آن اشاره شده، انابه و توبه است. به عنوان نمونه: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْْبُدُوهَا وَ انَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى»^{۶۷}

به کسانی که از پرستش طاغوت دوری و به سوی خدا انابه کردند بشارت است...

و یا در آیه دیگری می‌فرماید: «و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه اُنِيبُ»^{۶۸} توفیق فقط از جانب خداست. بر او توکل می‌کنم و به سوی او انابه. یا در وصف حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ

اَوَّاهٌ مُنِيبٌ» ۶۹

ابراهیم خلیل (علیه السلام) در ارتباط با مردم، بردبار و با تحمل است و در ارتباط با خدا اهل آه و سوز، و انابه و توبه است. بنابراین خداوند هم عبد منیب را معرفی می‌کند هم صاحب قلب منیب را.

و در باب توبه آیات فراوان است. تنها به این آیه اکتفا می‌شود: «یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» ۷۰ و یا فرمود: «و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ۷۱

توبه و انابه هر دو به معنای رجوع و بازگشت است، با این فرق که انابه پی در پی و مرتباً رجوع کردن و بازگشتن است، به این معنا که درهای توبه پیوسته باز می‌باشد و رجوع به خدا ممکن است، و این کمال لطف و محبت الهی است که فقط یکجا به بنده‌اش خطاب می‌کند حالا آمدی و ایمان آوردی؟ و آن در موقعیت خاص مرگ و معاینه عذاب است. فرعون هم لحظه مشاهده عذاب گفت ایمان می‌آورم و توبه می‌کنم، خداوند فرمود: «الآن؟!!!» غیر از این یک مورد، هیچ وقت خداوند به بنده گنه‌آلوده‌اش نمی‌گوید دیر آمدی، الان وقت برگشت نیست، خیر هر وقت عبد به سوی لطف و محبت او برگردد، آغوش رحمت و مغفرت او باز است. خصوصاً برای جوانان که چه بسا توبه کنند و گناه مرتکب شوند، و این کار را تکرار کنند، به آنها می‌فرماید هر وقت خواستید برگردید و بیایید، راه باز و آغوش رحمت او آماده پذیرایی از شماست. منتها مسخره نکنیم، واقعاً از دامن شیطان به دامن رحمان برگردیم.

آری جوان تائب و منیب کسی است که از گناه به طاعت، از قهر خدا به لطف او، از غضب او به رحمت او... رجوع کند و در فضای معنوی توبه و انابه به سوی کمال و رشد حرکت کند.

در پایان این بخش از دعا، مطالب گفتنی را در قالب یک شعر بیان
می‌داریم، شاعری آرزو می‌کند:

خدا کند که جوانان ز حق جدا نشوند
به صحبت بد و بدخواه آشنا نشوند
مقدسات جهان را بزیر پا نهند
شرور و مفسد و بی‌دین و بی‌حیا نشوند
ز درس و مدرسه تعلیم و تربیت گیرند
هوی پرست و طمعکار و خودستا نشوند
خدا کند که جوانان ره هنر پویند
شکسته بال و پریشان و بیتوا نشوند
به منصبی که رسیدند، خویش گم نکنند
بنارضایی بیچارگان رضا نشوند
اگر مشیر و مشارند بی‌ادب نشوند
اگر رفیق شفیق‌اند بی‌وفا نشوند
پی سیاست بدکارگان قدم نزنند
وطن فروش و خطا کار و بد ادا نشوند
به جان و مال و به ناموس کس طمع نکنند
در این معامله هم کیش اشقیا نشوند
خدا کند که جوانان عقیده‌مند شوند
سبک عیار و تهی مغز و خودستا نشوند
مرحوم میرزا یحیی دولت‌آبادی

و عَلَى النِّسَاءِ بِالْحَيَاءِ وَالْعِفَّةِ: (خدایا) بر زنان به حیاء و عفت تفضل فرما.

زن همانند مرد از ارزشمندی و قابلیت‌ها و مسئولیت‌های والا برخوردار است. اصولاً در مسیر معنویت و سازندگی و در بستر عقاید و احکام و اخلاق دین، انسان مطرح است، نه زن و مرد. و چه بسا نقش زن در تربیت انسان از نقش مرد بسیار بیشتر باشد و لذا دین هم از این جهت به زن بیشتر توجه می‌کند. چه آنگاه که زن به عنوان یک دختر کنار پدر، و یا یک همسر کنار شوهر و یا یک مادر کنار فرزند مطرح است، در تمام شئون سه‌گانه، زن نقش بسیار مهمی را داراست و تمام احکام و دستورات دین برای زن جهت محدود کردن او نیست بلکه جهت مصونیت و پاک ماندن اوست، تا بتواند به برکت سلامت فکر و اندیشه، روح و باطن خود، فرزندانی تربیت کند تا تاریخ و تمدن بسازند که همه انسان‌های مفید تاریخ بشر خصوصاً تاریخ اسلام، مدیون دامن پاک مادر خویش‌اند. به جهت اهمیت همین موضوع است که امام زمان (علیه السلام) برای زنان از خدا حیاء و عفت می‌خواهد. یعنی میزان سلامت و موفقیت و تأثیر و سازندگی زن، بستگی به مقدار حیاء و عفت او دارد. گرچه حیاء و عفت اختصاص به زن ندارد بلکه از اوصاف مرد هم می‌باشد، چرا که این دو، وصف انسان است، بدون در نظر گرفتن جنسیت او. اما به خاطر حساسیت جنس زن، بیش از مرد برای آنان حیاء و عفت می‌طلبد. لطافت و جمال، جذابیت و فریفتگی، فتنه‌گری و عشوه و ناز کردن زن بیشتر نیازمند به حیاء و عفت است تا مردی که خشن و زُمُحْت است.

رسول خدا (ﷺ) فرمود: «الْحَيَاءُ عَشْرَةٌ اجْزَاءٍ فَتِسْعَةٌ فِي النِّسَاءِ وَ وَاحِدٌ فِي الرِّجَالِ.»^{۷۲} حیاء ده جزا است. پس نه قسم آن در زنان و یک قسم

آن در مردان است.

آری، حصار عفاف و حیاء برای کنترل و حفظ، جمال و زیبایی و طنازی و عشوه‌گری و دلبری زن است، و لزوم این امر در حفظ و برقراری سلامت فرد و جامعه بسیار مهم و مؤثر و سرنوشت‌ساز است.

بنابراین لازم است از جهت ضرورت بحث و حساسیت جامعه کنونی و اهمیتی که دین برای این دو موضوع قائل است، بحثی کوتاه و مختصر مطرح گردد. هم به بهانه تحصیل و کسب این صفات خوب و هم به جهت حفظ و تقویت حیاء و عفاف.

عفت ورزیدن به معنای پاکدامنی، خویش‌داری و نگه داشتن خود از آنچه حرام و ناپسند است و یا به تعبیر استاد مطهری (ره) رام کردن قوه شهوانی و آن را تحت حکومت عقل و ایمان قرار دادن و یا تحت تأثیر قوه شهوانی نبودن است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره حقیقت عفت می‌فرماید: «الصَّبْرُ عَلَى الشَّهْوَةِ عِفَّةٌ». صبر و مقاومت در برابر شهوت عفت است.

عفت اقسامی دارد، عفت در سخن گفتن، عفت در نگاه کردن، عفت شکم یعنی از حرام‌خواری پرهیز کردن، عفت جنسی و عفت مالی. یعنی عده‌ای عفاف مالی دارند و از دست‌درازی کردن به مال حرام خودداری می‌کنند و از شدت عفاف، انسان‌های ناآگاه گمان می‌کنند اینان ثروتمندند. قرآن می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»^{۷۳} در جای دیگری خداوند می‌فرماید: «وَلَيْسَتَّعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^{۷۴} و کسانی که اسباب ازدواج نمی‌یابند، پاکدامنی و عفت ورزند تا آنکه خداوند از بخشش خویش آنان را توانگر گرداند. در این آیه عفاف را به کنترل و رام کردن شهوت جنسی معنا می‌کند.

از پیامبر گرامی اسلام به عنوان مظهر عفاف یاد می‌کنند، در دعایی می‌خوانیم «وَالْعُنْصُرِ الْعَفِيفِ» (مفاتیح‌الجنان) یعنی آن بزرگوار تلاش

بسیاری برای حاکمیت عفاف و پاکدامنی نمود تا جامعه‌ای بسازد که در آن عفاف و پاکدامنی، ارزش، و بی‌عفتی و آلودگی ضد ارزش به شمار آید. پیامبر در جریان بیعت با زنان مکه از آنان پیمان گرفت که پاسدار پاکدامنی و عفاف خویش باشند.^{۷۵} فرمود: «لَا يَقْعُدَنَّ مَعَ الرِّجَالِ فِي الْخَلَاءِ»^{۷۶} زنان با مردان نامحرم خلوت نکنند.

به پیامبر خبر رسید که در مدینه دو نفر به نام‌های هیت و ماتع که از افراد هرزه هستند نزد مردان نشسته و از اوصاف زنان و لباس‌های آنان حرف می‌زنند و با سخنان شهوت‌انگیز، هوس‌های آلوده را تحریک و به حریم عفاف تجاوز می‌کنند. پیامبر آنها را احضار کرد و از مدینه به محلی به نام العرایا تبعید نمود. آنها فقط روزهای جمعه برای خرید غذا و لوازم ضروری به مدینه می‌آمدند و سپس به تبعیدگاهشان باز می‌گشتند.^{۷۷}

قرآن هم مرد عقیف را معرفی می‌کند (حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام) و هم زن عقیف را (حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام).

وجود عفاف در انسان نشانه و آثار دارد. عفت صرفاً یک امر درونی نیست، یکی از نشانه‌های عفاف، پوشش است. نمی‌توان به زن یا مردی عقیف گفت در حالی که عریان و یا نیمه عریان در انظار عمومی ظاهر شوند برای پاکسازی جامعه باید به دنبال گسترش فرهنگ عمومی عفت بود تا حجاب و پوشش آگاهانه گسترش یابد. استاد مطهری (ره) می‌فرماید: وقتی زن پوشیده و سنگین از خانه بیرون می‌آید و جانب عفاف و پاکدامنی را رعایت می‌کند، افراد فاسد و مزاحم جرئت نمی‌کنند متعرض او شوند. قرآن برای نمونه، از عفت دختران شعیب در حال چوپانی و آب دادن گوسفندان در جمع مردان یاد می‌کند. از جمله اموری که در ایجاد و حفظ و تقویت عفاف عمومی جامعه کمک می‌کند و باعث ایجاد انگیزه برای گسترش عفت می‌شود بیان و تبلیغ آثار مثبت و فواید

عفت‌ورزی است. بنابراین ما به اختصار از فواید و منافع عفاف یاد می‌کنیم:

۱- آرامش روحی فرد و جامعه (بهداشت روانی). از نظر اسلام محدودیت کامیابی جنسی و محیط خانواده و همسران مشروع از جنبه روانی به بهداشت روانی اجتماع کمک می‌کند.

۲- پایداری نظام خانواده. رعایت عفاف در رفتار و گفتار، خانواده را سالم و آسیب‌ناپذیر نگه می‌دارد. آیا آنان که با فریبکاری، شعار آزادی زن را سر دادند و حجاب را از عفت تفکیک کردند، توانستند با ولنگاری زنان در غرب و تشویق مردان هوسباز، نظام خانواده را حفظ کنند؟ اسلام زن را از قید و بندهای جاهلیت کهنه و بی‌بند و باری جاهلیت نو نجات داد و شخصیت واقعی او را احیا کرد. آری پوشش و عفاف، مصونیت زن است نه محدودیت. زنان در زمان پیامبر در مجامع عمومی شرکت می‌کردند. در مسجد از سخنان پیامبر بهره می‌بردند و در ملاقات‌ها و بیعت‌ها با پیامبر شرکت داشتند.

۳- شکوفایی استعدادها. آیا وقتی مقررات اخلاقی به نام عفت و تقوی بر روح مرد و زن حکومت کند و زن به عنوان موجودی گرانبها و ارزشمند، دور از دسترس مرد است این استعداد بهتر به فعلیت می‌رسد، یا آن‌جا که احساس منعی به نام عفت و تقوی در روح حضور نداشته باشد و زن در نهایت ابتدال در اختیار مرد قرار گیرد؟ وقتی عفاف نبود، جمال و سرمایه زن به زیاله‌دانی شهوت مردان پلید تبدیل می‌شود.

۴- حفظ نفس. عفاف موجب کنترل و حفظ نفس از بدی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «ثَمَرَةُ الْعِفَّةِ الصِّيَانَةُ» میوه عفاف محفوظ ماندن است.

۵- عزت نفس و سربلندی. انسان در سایه عفاف عزت پیدا می‌کند و

کسانی که هر چه می‌خواهند می‌خورند و آنچه می‌خواهند می‌گویند و دائماً دنبال هوسرانی هستند نزد دیگران اعتبار و ارزشی ندارند.

۶- سلامت جامعه. عفاف سلامت جامعه را تضمین می‌کند، زیرا جامعه را افراد آن تشکیل می‌دهند و اگر افراد اصلاح شوند جامعه نیز اصلاح خواهد شد. عفاف موجب مصونیت پسران و دختران جوان از آشفته‌گی‌های ذهنی، بزهکاری، آوارگی و بالاخره بیماری‌های روحی و روانی می‌شود و از انحطاط اخلاقی جامعه و از هم پاشیدگی خانواده‌ها جلوگیری می‌کند.

۷- پاکی اعمال. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «بِالْعِفَافِ تُزَكُّوا الْأَعْمَالَ»

به وسیله عفاف اعمال پاک می‌شود.

۸- قدر و منزلت الهی. از دیگر برکات عفاف قدر و منزلت تقرب یافتن نزد خداوند است، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «مَنْ عَفَّ خَفَّ وَزُرَّهُ وَ عَظُمَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرُهُ» کسی که عفت بورزد بار گناهش سبک و منزلتش در درگاه خداوند عظیم است.

۹- فرو نشاندن آتش شهوت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «الْعِفَّةُ

تُضَعِّفُ الشَّهْوَةَ» عفت، شهوت را کاهش می‌دهد.

۱۰- قناعت و رزیدن از دیگر برکات عفت و رزی است. امیرالمؤمنین

(علیه السلام) می‌فرماید: «ثَمَرَةُ الْعِفَّةِ الْقِنَاعَةُ» محصول پاکدامنی قناعت و رزیدن

است. انسان عقیف مسلماً شخص قانعی نیز هست، زیرا کسی که مزین به زیست عفاف است، روح بلندی دارد که خود را از بی‌عفتی در امور مختلف بی‌نیاز می‌بیند و از حد خویش تجاوز نمی‌کند. به تعبیر مرحوم دکتر شریعتی، قناعت یعنی آزادی از زیر بار اسارت مصرف‌های تحمیلی، نه کم‌زیستی و فقرپرستی که خود ذلت است.

نکته پایانی مراتب عفاف است. مرتبه اول عفاف، عفت‌ورزی در میل

جنسی است به این معنی که انسان برای خاموش کردن شهوت خود به اعمال منافی عفت و حرام متوسل نمی‌شود و آن میل را در جهت صحیح و حلال خود هدایت می‌کند.

مرتبه دوم، عفت در اعضای بدن به این معنی که انسان علاوه بر کنترل شهوت، هر یک از اعضای بدن خود را از گناه باز دارد، چشم را از دیدن ناروا و حرام، گوش را از شنیدن سخنان حرام (غیبت، تهمت و...) و دست و پا را از رفتار گناه‌آلود باز دارد.

مرتبه سوم عفت در افکار؛ به این معنی که انسان علاوه بر کنترل اعضای بدن در برابر گناه حتی فکر گناه نیز به ذهنش خطور نکند. آدمی به جایی می‌رسد که ظاهر و باطنش یکسان و وجودش مجسمه عفاف باشد. نه مرتکب گناه شود و نه حتی به فکر انجام دادن آن بیفتد. نظیر کسی که حتی فکر خوردن نجاست و سم مهلک را نمی‌کند، چون می‌داند با او چه می‌کند.

خلاصه، به تعبیر استاد مطهری (ره) زن مسلمان هم شخصیت دارد و هم عفاف و پاکی و هم حریم، هیچوقت خودش را جلوی چشمهای گرسنه مردان قرار نمی‌دهد. اما یک موجود دست و پاچلفتی هم نیست که چیزی سرش نشود و از هیچ چیز خبر نداشته باشد. زن مسلمان در عین این که حریم خویش را با مرد نامحرم حفظ می‌کند و خودش را برای ارائه به مردان درست نمی‌کند، وظیفه و تکلیف خویش را در صحنه اجتماع، با حفظ حریم، انجام می‌دهد.^{۷۸}

و اما حیاء؛ حیاء حالتی است که انسان را از ارتکاب زشتی و آلودگی حفظ می‌کند، خواه زشتی عرفی باشد و یا شرعی (حرام و گناه) و یا زشتی عقلی. نظیر حرف زشت زدن، پرخاشگری، بی‌حرمتی، بلند صحبت کردن با بزرگتر، بی‌ادبی در حضور جمع، سلام نکردن و...

حیاء دو قسم است، حیاء مذموم و ممدوح و به عبارت دیگر، حیاء عاقلانه و احمقانه.

حیاء مذموم و احمقانه به نام خجالت‌های بی‌مورد، مثل یاد گرفتن قرآن، سوادآموزی، نشستن در جلسات، حضور در جمع، گرفتن حق خود، پرسش‌های دینی و اعتقادی و... امیرالمؤمنین (علیه السلام) «ثَلَاثٌ لَا يُسْتَحْيَى مِنْهُنَّ: خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفَهُ وَ قِيَامُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ لِأَبِيهِ وَ مُعَلِّمٌ وَ طَلَبُ الْحَقِّ وَ إِنْ قَلَّ»^{۷۹} حیاء نسبت به سه چیز روا نیست:

پذیرایی و خدمت انسان از میهمانش، و به احترام پدر و مادر و معلمش، ایستادن و گرفتن حق ولو کم باشد.

و حیاء ممدوح و عاقلانه حیائی است که در فرهنگ دینی مطرح است و تعریف آن گذشت. در روایات متعدد به این صفت بسیار خوب اشاره شده است که به عنوان نمونه، به چند روایت اشاره می‌شود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

- حیاء سبب رسیدن به هر زیبایی است. (رابطه حیاء با جمال باطنی)
- ثمره حیاء جز خیر و نیکی نیست.
- زیباترین لباس دین حیاء است. (رابطه حیاء با دین‌داری)
- حیاء کلید تمام خیرات و خوبی‌هاست؛ (رابطه حیاء با خیرات)
- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که لباس حیاء بر خود بپوشاند، عیوبش از مردم مخفی می‌شود.» (رابطه حیاء با حفظ آبرو و شخصیت)
- عامل عفت و ورزیدن حیاء داشتن است.
- حیاء از کار زشت جلوگیری می‌کند.
- کسی که دین ندارد حیاء هم ندارد.
- کسی که از خدا حیاء نکند، از مردم هم حیاء نمی‌کند.
- اگر حیاء نورزیدی هر کار خواستی بکن. (یعنی مهمترین عامل

زشتی‌ها و خلاف‌ها بی‌حیایی است).^{۸۰}

بنابراین، انسانیت، دینداری، ایمان‌ورزی، حفظ شخصیت و آبرو، جلوگیری از کارهای زشت، حفظ جایگاه خانوادگی و اجتماعی، حفظ سلامت فرد و جامعه... همگی بستگی به آن دارد که همه مردان و زنان جامعه حیا و عفت داشته باشند. ولی متأسفانه در عصری زندگی می‌کنیم که عده‌ای از زنان و دختران و جوانان جامعه برای حیا و عفت‌ورزی کمترین ارزشی قائل نیستند، بلکه به این خصیلت‌های انسانی - الهی پوزخند تمسخر و تحقیر می‌زنند. سرمایه‌های کلان عمر و وقت خود را فدا می‌کنند تا به بزک کردن و عشوه‌گری و طنازی و فریب دیگران، در سطح جامعه پردازند و به پیروی از فرهنگ غرب و مدهای وارداتی غرب از طریق سایت‌های اینترنتی مبتذل مافیای غرب و صهیونیست در جهت تخریب و نابودی سلامت نسل جوان و آلوده کردن فضای جامعه، اقدامات مخرب انجام می‌دهند و متأسفانه روز به روز شاهد گسترش بی‌بند و باری، بی‌حیائی و بی‌عفتی در سطح جامعه هستیم.

آری، دختران و زنان به جای پرداختن به سرمایه‌های اخلاقی و سازندگی و اصلاح، و سرمایه‌گذاری بر روی حفظ حیا و عفت، به دنبال آراستن ظاهر جهت جلوه‌گری و شیوع بی‌بند و باری در جامعه‌اند. البته ناگفته پیداست که اسلام با زیبایی و جمال و رسیدگی به وضع ظاهری، خصوصاً برای زنان و دختران مخالف نیست، با فساد و تباهی و ابتذال مخالف است، جمال زن معطوف به حفظ حیا و عفت، منظور نظر دین است.

خلاصه، حضرت مهدی (علیه السلام) در این دعا، وظیفه‌خطیر زنان را در جامعه عصر غیبت، حفظ حیا و عفاف بیان می‌کنند، خداوند به تمام مردان و زنان جامعه ما غیرت‌ورزی و حیا و عفت عنایت فرماید.

وَ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ بِالتَّوَاضِعِ وَالسَّعَةِ؛ (خدایا) و بر ثروتمندان
به تواضع و وسعت تفضل فرما.

از جمله قشرهای قابل توجه و موثر جامعه، اغنیاء اند. آنها که با ثروت و سرمایه خود، هم می‌توانند فاصله طبقاتی، تبعیض و ظلم، زندگی اشرافی و تجملاتی، رواج اسراف و تبذیر و بی‌بند و باری، قانون‌شکنی، گردن‌فرازی و طغیان، به تزییع حقوق ضعفا در جامعه دامن بزنند و هم می‌توانند با ثروتی که از جانب خدا، به امانت در دست آنهاست، فقر فقراء و نداری مساکین را جبران کنند و به امور ضعیفان رسیدگی کنند و اقتصاد جامعه را رونق دهند و برای جوانان ایجاد اشتغال کنند. لذا وجود سرمایه‌داران در جامعه از جنبه مثبت و منفی، عدالت‌ورزی و ظلم، مهم و سرنوشت‌ساز است. و وظیفه آنها در عصر غیبت بسیار سنگین است، خصوصاً در جامعه‌ای که درصد بالایی از مردم آن زندگی فقیرانه‌ای دارند و مردانی دیندار و غیرتمند و ناموس‌دار، با سیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارند و چنین وانمود می‌کنند که از زندگی خوبی بهره‌مندند. وظیفه اولیه آنها پرداختن به حق و حقوق واجب مالی (خمس و زکات) سپس انفاق مالی تا سرحد جبران کردن فقر فقیران است که در بسیاری از روایات به آن اشاره شده است. از جمله وظایف آنها تواضع در برابر مردم و فقیران جامعه است، چرا که پول، تکبر و طغیان و حرص و بخل و طمع می‌آورد؛ خصوصاً اگر در دست انسان‌های بی‌تربیت باشد. اما در دست انسانی‌های خود ساخته و تربیت یافته دینی که ثروت را از جانب خدا امانت می‌دانند وسیله‌ای برای رشد و تعالی خواهد بود.

اگر اغنیای جامعه وظیفه انسانی و الهی خود را در قبال افراد جامعه

انجام دهند، عدالت برقرار می‌شود و از انباشته شدن ثروت و تضییع حقوق مردم و روا داشتن ظلم اقتصادی و اجتماعی، و رواج زندگی اشرافی و تجملاتی و شیوع تفکر مادی‌گرایی جلوگیری می‌شود. آری، امام می‌فرماید: اغنیاء هم وظیفه تواضع و فروتنی و رسیدگی به حال محرومان جامعه را دارند و هم وظیفه توسعه دادن به عدالت و انصاف، احسان و بخشش، مواسات و مساوات و هم دردی با مردم جامعه را پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «إِذَا أَبْغَضَ النَّاسُ فَقَرَاءَهُمْ وَأَظْهَرُوا عِمَارَةَ أَسْوَاقِهِمْ وَتَبَارَكُوا عَلَى جَمْعِ الدَّرَاهِمِ، رَمَاهُمْ اللَّهُ بَارِعَ خِصَالٍ: بِالْقَحْطِ مِنَ الزَّمَانِ وَالْجَوْرِ مِنَ السُّلْطَانِ، وَالْخِيَانَةِ مِنَ وِلَاةِ الْحُكَّامِ وَالشُّوْكَةِ مِنَ الْعُدْوَانِ»^{۸۱} هنگامی که مردم بینوایان جامعه را دشمن دارند و بازارهای خویش را (برای توانگران و اغنیاء) پر از کالاهای متنوع سازند، و بر جمع کردن مال همت گمارند، خداوند ایشان را به چهار خصلت (و بدبختی) گرفتار می‌سازد: قحطی زمان، و ستم حاکمان و خیانت مأموران بلند پایه حکومت و چیرگی دشمنان.

آری، ثروت و سرمایه، مسئولیت‌آور است و انباشته شدن تکاثری اموال به هلاکت فرد و اجتماع می‌انجامد و مال هلاک‌آور، نه تأمین‌کننده است و نه مصون از حوادث روزگار. و از آن جهت چنین است که در کنار اموال انباشته نیازمندی‌هایی انباشته نیز وجود دارد، و دومی برای نابودی و زوال اولی تلاش می‌کند. پس بر توانگران لازم است با نیازمندان مواسات کنند چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدان فراخوانده‌اند: «أَسُوا فَقَرَاءَكُمْ»^{۸۲} با فقرای خود مواسات کنید و آنان را در اموال و امکانات خود شریک سازید تا از این راه، نعمت و اموال - در صورتی که تکاثری و اترافی و استکباری نباشد - مصون و محفوظ بماند و بر دستگاه حاکمیت اسلامی واجب است در این راه (بی‌نیاز کردن تیره‌روزان فقیر) عمل کند،

تا جامعه اسلامی از هر نابسانامانی و فرو ریختن و آشوب بدور ماند. پس زکات دو قسم است، زکات ظاهری (رسمی) و زکات باطنی (غیررسمی) یعنی تا وقتی فقیر در جامعه هست وظیفه اغنیاء است که پردازند.^{۸۳} و آخرین سخن؛ برای رهایی اغنیاء از خوی استکباری و طغیان علیه خدا و خلق خدا، راهی جز توجه و تواضع و محبت به فقرا و نیازمندان جامعه نیست.

وَ عَلَى الْفُقَرَاءِ بِالصَّبْرِ وَ الْقِنَاعَةِ: (خدایا) بر فقیران به صبر و قناعت تفضل فرما.

همان‌گونه که اغنیاء در جامعه دینی وظیفه دارند، فقراء هم تکلیف دارند. در این بخش امام مهدی (عجلایه)، وظیفه فقرا را چنین، می‌فرماید که: صبر کردن و قناعت‌ورزی وظیفه فقرا است. زیرا با صبر، از افتادن در مسیر گناه و آلودگی و فساد، خود را حفظ می‌کنند و با قناعت، عزت نفس و دینداری خود را، یعنی زینت و زیبایی فقیر، صبر و قناعت است. البته صبر و قناعت به معنای راضی بودن به وضع موجود و اکتفا کردن به فقر خود نیست بلکه با اهرم صبر و استقامت و قناعت به کار و تلاش و از بین بردن فقر خود پردازد، چرا که «الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ - وَ الْقِنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَ يَا عَزَّ مَنْ قَنَعَ». صبر کلید گشایش - و قناعت ثروتی است که تمام نمی‌شود و کسی که قناعت ورزید عزیز است.

صبر، حالت و عکس‌العمل بیرونی فقیر است و قناعت حالت درونی او. گرچه وظیفه حاکمان و اغنیاء رسیدگی به حال فقیران است تا آنها از رنج فقر رهایی یابند، ولی فقیر هم نسبت به وضع خود وظیفه دارد. وظیفه او، حفظ شخصیت انسانی و الهی خود و خانواده خود است.

از نظر تحلیل جامعه‌شناسی و روانشناسی، یک علت مهم فساد و

دزدی و ناامنی در جامعه، افسردگی روحی و شیوع بیماری‌های روانی، خودکشی‌ها و... فقر است. بنابراین هم به اغنیاء لازم و واجب است، برای جلوگیری از فساد و گناه، به فقرا رسیدگی کنند و هم فقرا به خاطر فقر، تن به پستی و رذالت ندهند.

خداوند توفیق توجه به فقراء را به همگان مرحمت فرماید و باب فقر را به روی احدی نگشاید.

وَ عَلَى الْغُزَاةِ بِالنَّصْرِ وَ الْغَلْبَةِ؛ (خدایا) بر رزمندگان اسلام، پیروزی و نصرت را تفضل فرما.

گروه دیگری که در جامعه مورد توجه حضرت حجت (علیه السلام) هستند؛ مرزبانان و رزمندگان هستند. وظیفه آنان این است که تمام امکانات خود را آماده کنند جهت پیروزی و غلبه بر دشمنان دین خدا. وظیفه مرزبان و رزمنده، هوشیاری، زیرکی، بیداری، دشمن‌شناسی، اخلاص و فداکاری... است. توجه به این حقیقت است که وَمَا آلتُّنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. نصرت و پیروزی فقط از جانب خدای عزیز و حکیم است.

وَ عَلَى الْأَسْرَاءِ بِالْخُلَاصِ وَ الرَّاحَةِ؛ (خدایا) به اسیران در بند دشمن، رهایی و راحت را تفضل فرما.

اسیر دو قسم است: اسیر ظاهری و اسیر باطنی. عده‌ای اسیر دست دشمنان بیرونی‌اند؛ و عده‌ای اسیر دشمنان درونی، اسیر هوی و هوس، اسیر گناه، اسیر رفیق بد، اسیر مال و مقام، اسیر دنیای پست مذموم، اسیر حب جاه، اسیر زرق و برق و چرب و شیرین دنیا، اسیر تعریف‌ها و تملق‌ها، اسیر کثرت‌طلبی‌های مادی و معنوی، اسیر عناوین علمی و

حکومتی اعتباری دنیا، اسیر خور و خواب و خشم و شهوت، اسیر تجملات و تشریفات، اسیر جنون جوانی، اسیر طمع ورزی پیری، اسیر ماندن در دنیا،... خداوند همگان را از چنین اسارتی رهایی و راحتی عنایت فرماید.

از کلمه راحت در عبارت دعا استفاده می‌شود، که هر یک از این اسارت‌ها راحتی روحی و روانی و آرامش درونی انسان را می‌گیرد و اضطراب امروز جوامع بشری به خاطر این اسارت‌هاست، هرگاه مردم از این اسارت‌های ذلت‌بار رها شدند، از آرامش و اطمینان روحی و باطنی برخوردارند.

وَ عَلَى الْأَمْرَاءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَةِ؛ (خدایا) بر حاکمان جامعه

به عدل و مهربانی تفضل فرما.

امام زمان (علیه السلام) در این فراز، مهمترین و اساسی‌ترین وظیفه حاکمان را اجرای عدالت و اعمال محبت و شفقت بیان می‌کند. چرا که بدون عدالت‌ورزی و با خشونت و بی‌مهری جامعه اصلاح نمی‌شود. لذا در آیات و روایات سیره پیامبر و اهل بیت فراوان از این دو حقیقت سخن به میان آمده است، ما به عنوان نمونه، چند آیه و روایت را بیان می‌کنیم:

اولاً، از اهداف مهم آمدن انبیاء، اجرای عدالت و اقامه قسط و عدل است. خداوند می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.»^{۸۴} ما رسولان خود را با بیّنات و کتاب و میزان فرستادیم تا مردم خود را به اقامه قسط بپردازند. در این آیه، هدف اصلی انبیاء را تربیت مردم با قانون و مجریان عادل، جهت اقامه قسط و عدل به دست خود مردم بیان می‌کند.

ثانیاً، از مأموریت‌های مهم خاتم‌الانبیاء، اجرای عدالت است، می‌فرماید:

«وَأْمُرْتُ أَنْ أَعْدِلَ بَيْنَكُمْ»^{۸۵} من مأمورم (از جانب خداوند) بین شما به عدالت رفتار کنم و عدالت را بین شما حاکم کنم.

ثالثاً، قرآن نزدیکترین راه برای حاکمیت اصل تقوی بر فرد و جامعه را، اجرای عدالت می‌داند می‌فرماید: «إِعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^{۸۶} عدالت بورزید که به تقوی نزدیکتر است. یعنی هر چه انسان عادلتر متقی‌تر، جامعه هر چه از عدالت در ابعاد مختلف، برخوردار باشد از تقوی بهره‌مند است.

رابعاً، توصیه مهم خداوند آن است که «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَاقِرِبِي...»^{۸۷} و هنگامی که می‌خواهید سخن بگویید و بین یکدیگر قضاوت کنید و کسی را تایید یا رد کنید و... عدالت بورزید ولو خویشان شما باشند، یعنی رابطه خویشاوندی و پیوندهای عاطفی و رفاقتی، مانع عدالت‌ورزی نشود.

خامساً، یکی از مستشرقین اروپایی که به مطالعه وضع اسفبار جوامع اسلامی و انحطاط مسلمین پرداخت و سپس کتاب مسلمانان، یعنی قرآن را مطالعه کرد، گرفتار یک تناقض آشکار شد. زیرا از سویی کتاب مسلمانان (قرآن) مترقی‌ترین اصول فردسازی و جامعه‌سازی و دستورالعمل خوب زیستن را داراست و از سوی دیگر وضع جوامع و رفتار و کردار مسلمانان درست نقطه مقابل دستورات قرآن است. این مستشرق در مصر سخنرانی جالبی کرد و ضمن سخنانش گفت: مسلمانان، من احساس می‌کنم اگر شما از همه آیات قرآن تنها به یک آیه عمل می‌کردید و یا عمل کنید به این وضع بد رفتار نمی‌شدید و از انحطاط و عقب‌ماندگی نجات می‌یافتید آن آیه این است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ اِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^{۸۸}

محققاً خداوند به عدالت و احسان و بخشش به نزدیکان امر می‌کند و از فحشا و ستم کردن نهی می‌کند. شما را موعظه می‌کند شاید متذکر شوید.

اگر دقت شود، ریشه انحطاط جوامع اسلامی عمل نکردن به این آیه است، یعنی وقتی عدالت نباشد، طبیعتاً ظلم و فقر و فحشا و منکرات خواهد بود. وقتی رابطه مردم با یکدیگر براساس احسان و محبت نباشد، براساس زورگویی، دشمنی، حسادت و چشم و هم‌چشمی خواهد بود. وقتی توجه به خویشان و نزدیکان نباشد، شیوع منکرات، فاصله طبقاتی، قطع رابطه و حاکمیت قهر و بی‌مهری خواهد بود.

گذشته از این آیات، در سخنان پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام)، فراوان از این اصل حیاتی و سرنوشت‌ساز (عدالت) سخن به میان آمده است.

طبق روایتی امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید: «أَبْطَلَ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَاسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ»^{۸۹} پیامبر روش‌های جاهلیت (دوران پیش از اسلام) را از میان برد و ساختن جامعه اسلامی را با اجرای عدالت آغاز کرد چرا که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ»^{۹۰} راه منحصر زنده ماندن احکام دین (عمل کردن مردم به دین چه احکام اقتصادی و چه قضایی...) اجرای عدالت است.

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ يَسْتَعْنُونَ، إِذَا عُدِلَ بَيْنَهُمْ»^{۹۱} آنگاه که عدالت اجرا شود، همه مردم بی‌نیاز می‌شوند (یعنی بی‌نیازی مردم با پول و ثروت و معادن زیرزمینی و آب‌های دریا و کوه‌ها نیست بلکه با اجرای عدالت مردم بی‌نیاز می‌شوند). امام رضا (علیه‌السلام) فرمود: «إِذَا جَارَ السُّلْطَانُ، هَانَتِ الدَّوْلَةُ»^{۹۲} هرگاه حکومت عدالت را اجرا نکند از چشم مردم می‌افتد (از یکپارچگی توده‌ها و پشتیبانی آنان محروم می‌گردد) امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «الْحَيْفُ يَدْعُوا إِلَى السَّيْفِ»^{۹۳} ظلم

(تبعیض و تفاوت، و قرار گرفتن موقعیت‌های اقتصادی و درآمدهای کلان در انحصار یک عده و شیوع محرومیت و کمبود) مردم را به قیام مسلحانه وادار می‌کند.^{۹۴}

آری، از بدیهی‌ترین اصول دین اسلام اصل مهم عدالت‌ورزی، برای همه مردم است، خصوصاً حاکمان و عالمان. اگر در جامعه حاکمان و مسئولین حکومتی به عدالت اعتقاد داشته باشند و در عمل به اندازه توان و طاقت خود عدالت را اجرا کنند و جلوی تبعیض‌ها، ظلم‌ها و رانت‌خواری حکومتی را بگیرند، آنگاه جامعه ساخته می‌شود و روی اصلاح و سازندگی به خود می‌بیند، والا فقط اسمی از اسلام خواهد بود و در عمل همانند دیگران، که اعتقادی به دین ندارند عمل خواهد شد، چون فرق اساسی حکومت و جامعه دینی با جامعه و حکومت غیردینی در عدالت‌ورزی است.

بشر به انتظار روزی است که امام زمان (عج) ظهور فرماید و عدالت و قسط را بر عالم و آدم حاکم کند و خداوند توفیق چشیدن طعم شیرین عدالت و مهربانی حاکمان را به مردم ما بچشانند.

وَ عَلَى الرَّعِيَةِ بِالْإِنصَافِ وَ حُسْنِ السَّيْرِ: (خدایا) بر مردم به انصاف و خوش رفتاری تفضل فرما.

از وظایف مهم مردم، رعایت انصاف و خوش رفتاری با یکدیگر است. اولاً واژه «رعیت» در مقابل ارباب نیست که به معنای تحقیر و توهین به مردم باشد. بلکه از واژه‌های بسیار مهم و قابل توجه در متون دینی ماست. رعیت یعنی مردمی که باید حال و روزشان را حاکمان و اغنیاء جامعه رعایت کنند. این واژه نباید نظام ظالمانه ارباب - رعیتی زمان شاه را به ذهن آورد. و یا این که تصور شود دین، جامعه را به دو طبقه رعیت و

ارباب تقسیم می‌کند و یا آن را تأیید می‌نماید. خیر رعیت یعنی مردمی که باید وضع زندگی و احوال آنها رعایت شود.

اما واژه انصاف؛ یعنی رابطه با یکدیگر باید براساس انصاف تنظیم شود و یکی از اهداف برنامه‌های دین همین است که رابطه مردم جامعه را با یکدیگر براساس انصاف تنظیم کند، و وقتی جامعه به این نقطه رسید دین به هدفش رسیده است و از اوصاف جامعه جهانی مهدوی حاکمیت اصل انصاف در بین مردم است. انصاف یعنی آدمی هر آنچه برای خود می‌پسندد برای دیگران هم بپسندد و هر آنچه برای دیگران نمی‌پسندد، برای خود نپسندد، اگر من راضی نیستم کسی به من ظلم کند، انصاف ورزیدن یعنی به دیگران ظلم نکردن. اگر راضی نمی‌شوم کسی به ناموسم تعرض کند، انصاف یعنی به ناموس دیگران تعرض نکردن. اگر می‌خواهم به من اجحاف نکنند و حق و حقوقم رعایت شود، انصاف یعنی به دیگران اجحاف نکردن و حق و حقوق مردم را رعایت کردن. اگر می‌خواهم کسی به من زورگویی نکند، تکبر نورزد، به من احترام کند و ابتدا او سلام کند؛ انصاف یعنی همه این امور را نسبت به او رعایت کردن... اگر من توقع ادب‌ورزی نسبت به خود دارم، باید نسبت به دیگران مؤدب باشم.

دین سرا پا سوختن اندر طلب انتهایش عشق و آغازش ادب

آبروی گل ز رنگ و بوی اوست بی‌ادب بی‌رنگ و بو، بی‌آبروست

اقبال لاهوری

جهت درک و فهمیدن موضوع به سخنان بزرگان توجه کنیم:

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: «نظام دین بستگی به دو خصلت

دارد: انصاف داشتن و همدردی با برادران؛

- انصاف داشتن، محبت و دوستی را دوام می‌بخشد.

- انصاف، دل‌ها را الفت می‌بخشد.

- انصاف، اختلافات را از بین می‌برد و موجب الفت و همبستگی می‌شود.

- کسی که انصاف نوزد، خداوند امکانات و قدرت را از او می‌گیرد.
- زکات قدرت، انصاف ورزیدن است.

- با سایر مردم به انصاف و با مؤمنین به ایثار رفتار کن.

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: هیچ عدالتی چون انصاف نیست. «لَا عَدْلَ كَأَلِ انْصَافٍ»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «مؤمن (حتی) با کسی که نسبت به او بی‌انصافی کند، به انصاف عمل می‌کند. (یعنی اجحاف و حق‌کشی و بدی دیگران عذری برای اجحاف و ظلم به او نیست).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود: سه چیز است که این امت بر نمی‌تابد (یعنی به جهت سختی آن، زیر بار انجام دادن آن نمی‌روند) سهیم کردن برادر دینی در مال خود، انصاف ورزیدن به مردم، و همیشه به یاد خدا بودن.

- آگاه باشید کسی که به مردم انصاف ورزد خداوند جز عزت و بزرگی بر او نمی‌افزاید.^{۹۵}

باتوجه به اهمیت روایات در خصوص انصاف‌ورزی، و آثار و برکاتی که این صفت والا دارد؛ برهمگان لازم است جهت تحکیم ارتباطات با یکدیگر، ادامه دادن محبت و دوستی، از بین رفتن اختلافات... و حاکمیت صلح و صفا و برادری و برابری... انصاف را رعایت کنند. چرا که در بی‌انصافی، اجحاف و حق‌کشی، محرومیت از حق و حقوق خود، بغض و دشمنی، اختلاف و تفرقه، هدر رفتن سرمایه‌های جامعه، فرصت‌سوزی، ستم کردن و نرسیدن به امنیت و آرامش اجتماعی و خانوادگی... خواهد بود.

اما مراد از «حسن السیره»؛ خوش رفتاری با دیگران، و به تعبیر روایات بر محور حُسن خلق با دیگران رفتار کردن است، حُسن خلق یعنی خوش رویی، خوش زبانی و با حلم و بردباری، تواضع و فروتنی، صبر و تحمل، با دیگران رفتار کردن، و نقطهٔ مقابل آن اخم کردن ترش رویی و بدزبانی، زودرنجی و خشونت با دیگران خواهد بود. شاید انصاف اشاره به کیفیت برخورد با دیگران در اجتماع و محل کار و محیط رفاقت داشته باشد. و حُسن سیرت، اشاره به کیفیت رفتار با خانواده و سالم سازی رفتاری در منزل با همسر و فرزندان، و یا پدر و مادر، باشد.

خداوند توفیق انصاف ورزی و خوش خلقی به ما مرحمت فرماید.

«و بَارِكْ لِلْحُجَّاجِ وَ الزُّوَّارِ فِي الزَّادِ وَ النَّفَقَةِ، وَ اقْضِ مَا أَوْجَبْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ بِفَضْلِكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»^{۹۶} (خدای) به حاجیان و زائران، در توشه و هزینه، برکت عنایت فرما و برآور آنچه از حج و عمره به آنها واجب کردی، به فضل و رحمت خود، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

در آخرین بخش دعا، حضرت به حجاج و زائرین توجه فرموده‌اند و برای آنها دعا می‌کنند، و از خداوند برکت در زاد و توشه و هزینه‌های سفر، و برآوردن حاجت آنها را می‌خواهند.

در خصوص برکت در زاد و توشه، این نکته گفتنی است که، مراد از برکت، زیاد بار سفر بستن و سوغات خریدن نیست، گرچه سوغات سفر حج و زیارت از مستحبات است، اما نه به این معنا که تمام سفر معنوی حج و زیارت را تحت الشعاع قرار دهد و انگیزهٔ مستقلی برای این سفر شود، به طوری که این سفر معنوی را به یک سفر سیاحتی و تجارتمندی

تبدیل کند که متأسفانه اکثر ایرانیان حرص خاصی نسبت به این امر دارند، برخلاف سایر حاجیان خارجی. بلکه برکت در زاد و توشه معنوی این سفر است. اگر کسی اهلیت داشته باشد و بخواهد؛ یک سفر معنوی حج، برای آدم شدن و دگرگونی و اصلاح انسان کافی است. سفر حج، یک سیر و سلوک کامل است، آدمی را از خاک به عالم پاک می‌برد. انسان را از خلق به خالق متوجه می‌کند. آدمی را از تمام تعلقات دنیوی و مادی رها می‌کند و به آزادگی می‌رساند... این سفر برای تطهیر روح و صفای باطن و تقرب به خداست نه مال‌اندوزی و یا فخر کردن به دیگران و به دنبال عنوان و ارضای حب جاه بودن!!

و برکت در هزینه هم شاید به این معناست که، یکی از برکات سفر حج، نجات از فقر و نداری و وسعت رزق و روزی است.

این بود شرح و توضیح مختصر و مجملِ دعای حضرت مهدی (عج). در یک دید کلی، این دعا می‌خواهد سیمای جامعه مهدوی و آرزوهای آن امام بزرگوار را بیان کند که عبارتند از برخورداری از توفیق اطاعت و دوری از گناه و صداقت در نیت و نگهداری از حریم‌ها، هدایت، استقامت، به صواب و حکمت سخن گفتن و مملو بودن دل‌ها از علم و معرفت، دوری از حرام و شبهه‌ناک و ظلم و دزدی نکردن، بستن چشم از زشتی و خیانت و بستن گوش از شنیدن لغویات و غیبت. جامعه مهدوی جامعه‌ای است که علمای آن اهل تلاش و کوشش و میل و رغبت‌اند. شنوندگان آن اهل شنیدن موعظه و پیروی از آنند. مریضان آن شفا یافته، بردگان و اسیران، مشمول رأفت و رحمت الهی‌اند. سالخوردگان و پیران آن اهل وقار و سیکنه‌اند، جوانان آن اهل انابه و توبه‌اند، زنان آن اهل حیا و عفت‌اند، اغنیای آن اهل تواضع و بخشش‌اند، فقراء آن، اهل صبر و قناعت‌اند، رزمندگان آن، اهل پیروزی و غلبه‌اند، اسرای آن اهل رهایی و راحت و

حاکمان آن اهل عدالت و محبت‌اند، مردم آن، اهل انصاف و خوش‌رفتاری‌اند، حاجیان و زائران، اهل بهره‌بردن از معنویت‌اند. این است سیمای جامعه‌ای که مرضی رضای امام زمان (علیه‌السلام) است. و ما باید به این سمت و سو حرکت کنیم تا زمینه ظهور آن حضرت فراهم آید.

گفتم شبی به مهدی بُردی دلم ز دستم

من منتظر به راهت، شب تا سحر نشستم

گفتا چه کار بهتر از انتظار جانان

من راه وصل خود را بر روی تو نبستم

گفتم دلم ندارد بی‌تو قرار و آرام

من عقده دلم را امشب دگر گسستم

گفتا حجاب وصلم باشد هوای نفست

گر نفس را شکستی، دستت رسد به دستم

گفتم ببخش جرمم ای رحمت الهی

شرمنده تو بودم، شرمنده تو هستم

گفتا هزار نوبت از جرم تو گذشتم

پرونده‌ات بدیدم، چشمان خود ببستم

گفتا مباش نومید از خانه امیدم

من کی دل محب شرمنده را شکستم

در پایان، قطعه‌ای از مرثیه آن حضرت را، خطاب به سیدالشهداء

(علیه‌السلام) ذکر می‌کنیم:

(یا جدا) وقتی خبردهنده شما رفت کنار قبر پیامبر، خطاب به رسول

خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عرضه داشت: «یا رسول الله قُتِلَ سِبْطُكَ وَ فَتَاكَ، وَ اشْتَبِیحَ

اهلِكَ وَ حُمَاكَ»، ای رسول خدا، فرزند و جوانانت را کشتند، و حریم

خانواده و نزدیکانت را شکستند. «وَ سَبِیْتُ بَعْدَكَ ذَرَارِیَكَ»، فرزندان

اسیر شدند «و وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِثْرَتِكَ وَ ذَوِيكَ»، و خانواده و منسوبین شما، به گرفتاری مبتلا شدند. پیامبر آشفته خاطر شد، از اعماق قلب و سینه‌اش می‌سوخت و می‌گریست و ملائکه و انبیاء به خاطر تو (حسین جان) به پیامبر تعزیت و سرسلامتی دادند. و به خاطر تو مادرت زهرا (علیها السلام)، سوگوار و مصیبت‌زده شد. «وَأَنْزَعَجَ الرَّسُولُ وَ بَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولَ، وَ عَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ فُجِعَتْ بِكَ أُمُّكَ الزَّهْرَاءُ (علیها السلام)»، فرشتگان مقرب، برای سوگواری و تسلیت گفتن به پدرت، امیرمؤمنان، به حضورش آمد و شد کردند و برای تو در اعلیٰ علین عزا و ماتم برپا کردند. و به خاطر تو (حسین جان) حورالعین بهشتی به خود لطمه و سیلی زدند و آسمان‌ها و ساکنینش و بهشت‌ها و خزانه‌دارانش، و کوه‌های گسترده روی زمین و کرانه‌هایش، و دریاها و ماهی‌هایش و جنیان و فرزندانشان و خانه خدا و مقام ابراهیم و مشعرالحرام و حل و حرم، همه گریستند. صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللهِ الْحَسِينِ (علیها السلام) وَ عَلِيٍّ أَخِيكَ أباالفضل العباس وَ عَلِيٍّ وَلَدِيكَ الشَّهِيدِينَ.

اللهم عجل لوليک الفرج وَ النَّصْرَ وَ العافیة، واجعلنا من اعوانه وَ انصاره.

بنده عاصی پروردگار

مهدی قاسمی منفرد

جماران، ۸۲/۸/۳

پی نوشت

- ۱- نهج البلاغه، حکمت ۸۹.
- ۲- منتخب الاثر، ص ۴۹۶.
- ۳- کمال الدین شیخ صدوق (ره) ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱.
- ۴- همان، ص ۳۵۷، ح ۵۴.
- ۵- غیبت نعمانی، ص ۲۰۰، ح ۱۶.
- ۶- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۵.
- ۷- همان، ص ۱۲۳.
- ۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۱۰.
- ۹- نهج البلاغه، حکمت ۳۰۴.
- ۱۰- سورة نحل، ۴۳ و سورة انبیاء، آیه ۷.
- ۱۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵.
- ۱۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۴، و بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱.
- ۱۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵.
- ۱۴- کتاب مکیال المکارم، ۱۷ سال از عمر پربار نویسنده اش را به خود اختصاص داد. این کتاب بیش از ۱۷۰۰ حدیث که اغلب درباره حضرت حجت (علیه السلام) است و در آن ۱۱۰ دلیل بر لزوم دعا و فایده بر دعا کردن ذکر گردیده و ۸۰ وظیفه برای شیعه نسبت به امام غایب بیان داشته است.
- ۱۵- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، باب ۳۸، ح ۱.
- ۱۶- با استفاده از کتاب مکیال المکارم.
- ۱۷- سورة نساء، ۵۹.
- ۱۸- همان، ۷۹.
- ۱۹- تفسیر البرهان، ج ۲، ۲۵۲، از کمال الدین شیخ صدوق (ره)، ص ۲۴۱، ح ۳؛ تفسیر التبیان مرحوم شیخ طوسی (ره)، ج ۳، ص ۲۳۶؛ تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی (ره)، ج ۳، ص ۸۷؛ شواهد التنزیل حاکم حسکانی از عالمان اهل سنت، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.
- ۲۰- الدر المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۵۷۶.

- ۲۱- همان.
- ۲۲- بخار، ج ۷۸، ص ۱۲۶.
- ۲۳- غررالحکم، ج ۲، ص ۴۲۷.
- ۲۴- همان، ج ۵، ص ۳۷۵.
- ۲۵- بخارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹، ح ۱۸.
- ۲۶- سورة انعام، ص ۱۵۱.
- ۲۷- سورة اسراء، ص ۳۲.
- ۲۸- تفسير نور، ج ۷، ص ۵۳.
- ۲۹- مواعظ العدیة، ص ۱۲۸.
- ۳۰- خصال، ج ۱، ص ۲۸۵ - بخار، ج ۶۳، ص ۲۴۸.
- ۳۱- تمامی روایات باب نیت از میزان الحکمة، ج ۱۳، باب النیة ذکر شده است.
- ۳۲- سورة هود، ۱۱۲.
- ۳۳- سورة فصلت ۳۰. همچنین سورة احقاف ۱۳.
- ۳۴- سورة جن ۱۶.
- ۳۵- تفسير فرات کوفی، ص ۵۱۲، ح ۶۶۸.
- ۳۶- به کتاب نقش زبان در سرنوشت انسانی تألیف آقای مهدی فقیه ایمانی رجوع شود.
- ۳۷- نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.
- ۳۸- سورة طه، ۴۴.
- ۳۹- سورة احزاب، ۷۰.
- ۴۰- سورة اسراء، ۲۳.
- ۴۱- سورة انعام، ۱۵۲.
- ۴۲- سورة نساء، ۱۷۱.
- ۴۳- سورة بقره، ۸۳.
- ۴۴- سورة حج، ۳۰.
- ۴۵- سورة ق، ۱۸.
- ۴۶- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۱۲۴.

- ۴۷- نهج البلاغه، نامه ۴۷.
- ۴۸- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۷.
- ۴۹- میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۴۶۸، از خطبه ۱۵۴.
- ۵۰- همان، ج ۷، ۳۱۳۶.
- ۵۱- سورة نور، ۳۰ و ۳۱.
- ۵۲- تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۷۳.
- ۵۳- از کتاب چشم و دل، جواد محدثی، ص ۴۸.
- ۵۴- سورة مؤمنون، ۴.
- ۵۵- سورة فرقان، ۷۲.
- ۵۶- تفسیر نور، ج ۸، ص ۸۳.
- ۵۷- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.
- ۵۸- سورة فاطر، ۲۸.
- ۵۹- تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۴۷.
- ۶۰- سورة ملک، ۱۱.
- ۶۱- سورة سباء، ۴۶.
- ۶۲- سورة یونس، ۵۷.
- ۶۳- سورة زمر، ۱۸.
- ۶۴- طرائف الحکم مرحوم میرزا احمد آشتیانی (ره)، ج ۲، ص ۷۳.
- ۶۵- تحف العقول، رساله حقوق، ص ۲۷۶.
- ۶۶- ترجمه و شرح رساله حقوق، ص ۱۷۶، محمد سپهری.
- ۶۷- سورة زمر، ۱۷.
- ۶۸- سورة هود، ۸۸.
- ۶۹- همان، ۷۵.
- ۷۰- سورة تحریم، ۸.
- ۷۱- سورة نور، ۳۱.
- ۷۲- میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۶۰.

- ۷۳- سورة بقره، ۲۷۳.
- ۷۴- سورة نور، ۳۲.
- ۷۵- سورة ممتحنه، ۱۲.
- ۷۶- وسائل الشيعه، ج ۱۴، ص ۹۹.
- ۷۷- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۸۸.
- ۷۸- با استفاده از تفسير نمونه، نوشته‌های استاد مطهری. احاديث عفت، از کتاب ميزان الحكمة باب عفت آمده است.
- ۷۹- ميزان الحكمة، ج ۳، ص ۱۳۶۰.
- ۸۰- همان، ج ۳، باب حياء.
- ۸۱- ترجمة الحياة، ج ۶، ص ۴۲۴.
- ۸۲- غرر الحكم، ۱۵۲.
- ۸۳- الحياة، ج ۶، ص ۴۲۶.
- ۸۴- سورة حديد، ۲۵.
- ۸۵- سورة شوري، ۱۵.
- ۸۶- سورة مائده، ۸.
- ۸۷- سورة انعام، ۱۵۲.
- ۸۸- سورة نحل، ۹۰.
- ۸۹- تهذيب، ج ۶، ص ۱۵۶.
- ۹۰- غرر الحكم، ۳۰.
- ۹۱- كافي، ج ۳، ص ۵۶۸.
- ۹۲- وسائل، ج ۶، ص ۱۷.
- ۹۳- نهج البلاغه، جزء ۳، ص ۲۶۶.
- ۹۴- از ترجمة الحياة، ج ۶، ص ۴۸۸ به بعد.
- ۹۵- ميزان الحكمة، ج ۱۳، باب الانصاف.
- ۹۶- مفاتيح الجنان، ص ۲۱۷؛ از كتاب مصباح المجتهد كفعمی، ص ۲۰۸؛ بلد الامين، ص ۳۴۹؛ منتخب الاثر، ص ۵۳۴؛ صحيفة المهدي (عليه السلام)، ص ۱۸.